



عظیم السلام  
مہدی

چشم بہ راہ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

# چشم به راه مهدی علیه السلام

نویسنده:

جمعی از نویسندگان مجله حوزه

ناشر چاپی:

بوستان کتاب قم (انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم)

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

## فهرست

۵	فهرست
۸	چشم به راه مهدی علیه السلام
۸	مشخصات کتاب
۸	آغازین سخن
۹	بخش اول؛ حکومت اسلامی در عصر انتظار
۹	مقدمه
۱۰	نقد و بررسی
۱۳	بخش دوم؛ مهدویت و مدینه فاضله
۱۳	انسان در اندیشه مدینه فاضله
۱۵	نیک شهر افلاطونی
۱۹	مدینه فاضله فارابی
۲۱	مدینه فاضله در عصر جدید
۲۴	مدینه فاضله سوسیالیست های تخیلی
۲۶	جمع بندی
۳۴	بخش سوم؛ زندگی دینی پیش از ظهور
۳۴	مقدمه
۳۴	۱. شرح اندیشه دینی
۳۷	۲. شاخصهای دینداری
۴۳	بخش چهارم؛ بررسی نشانه های ظهور
۴۳	مقدمه
۴۳	پیشگفتار
۴۹	شمار نشانه های ظهور
۴۹	۱- نشانه های حتمی

- ۵۱ ..... ۲- نشانه های متصل به ظهور
- ۵۲ ..... ۳. نشانه های غیرعادی
- ۵۳ ..... شماری از نشانه های حتمی و غیر حتمی:
- ۵۳ ..... ۱. خروج سفیانی
- ۵۵ ..... ۲. خسف در بیداً
- ۵۵ ..... ۳. خروج یمانی
- ۵۶ ..... ۴. قتل نفس زکیه
- ۵۶ ..... ۵. صیحه آسمانی
- ۵۸ ..... یادآوری چند نکته
- ۵۸ ..... ۶. خروج دجال
- ۶۱ ..... ۷. در آمدن پرچمهای سیاه از خراسان
- ۶۱ ..... ۸. خسوف و کسوف
- ۶۲ ..... ۹. فراگیر شدن جهان از ظلم و جور
- ۶۳ ..... ۱۰. زمینه سازان
- ۶۴ ..... ۱۱. بارانهای پیاپی
- ۶۵ ..... ۱۲. جنگهای خونین
- ۶۵ ..... ۱۳. خروج یاجوج و مأجوج
- ۶۵ ..... ۱۴. طلوع خورشید از مغرب
- ۶۶ ..... اشکالاتی که در باب نشانه ظهور، مطرح شده است
- ۶۷ ..... بخش پنجم؛ نگاهی به تولد و زندگی امام زمان علیه السلام
- ۶۷ ..... مقدمه
- ۶۷ ..... چگونگی ولادت
- ۶۹ ..... دلایل احتمال اول
- ۷۱ ..... دلایل احتمال دوم

۷۵	دوره غیبت کبرا
۸۱	بخش ششم؛ موافقان و مخالفان مهدی علیه السلام
۸۱	مقدمه
۸۲	یاران امام
۸۳	خاستگاه یاران
۸۳	گزینش یاران
۸۴	ویژگیهای همراهان مهدی (۵۱۵)
۸۸	مخالفان مهدی
۹۴	بخش هفتم؛ فلسفه غیبت در منابع کلام شیعی
۹۴	اشاره
۹۵	رحلت امام صادق علیه السلام و تاویل مهدی
۹۶	عصر آشفتگی و حیرت
۹۷	ضرورت تبیین عقلی غیبت
۹۸	شیخ صدوق و فلسفه غیبت
۱۰۵	نتیجه
۱۰۵	بخش هشتم؛ امام مهدی علیه السلام، در آثار شخصیت‌های اسلامی
۱۰۵	مقدمه
۱۰۶	کمال الدین و تمام النعمه
۱۰۷	الارشاد فی معرفه حجج الله علی العباد
۱۰۸	الفصول العشره فی الغیبه

## چشم به راه مهدی علیه السلام

## مشخصات کتاب

عنوان و نام پدیدآور: چشم به راه مهدی (عج) / جمعی از نویسندگان مجله حوزه. مشخصات نشر: قم: بوستان کتاب قم (انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم)، ۱۳۸۲. مشخصات ظاهری: ۴۹۶ ص. فروست: بوستان کتاب قم (انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم)؛ ۴۸۵. کتاب‌های مجله حوزه؛ ۳. اهل بیت؛ ۲۸. تاریخ؛ ۵۸۰. شابک: ۲۷۰۰۰ ریال: ۹۶۴۳۷۱۳۶۹۵؛ ۴۲۰۰۰ ریال: چاپ چهارم؛ ۹۶۴۵۴۸۰۰۵۱ یادداشت: پشت جلد به انگلیسی: A new research into occultness, appearance and life of Imam - e - Zaman [Cheshm berahe Mahdi = expectant to Mahdi (S. A)]. یادداشت: چاپ قبلی: حوزه علمیه قم، دفتر تبلیغات اسلامی، مرکز انتشارات، ۱۳۷۵. یادداشت: چاپ چهارم: ۱۳۸۵. یادداشت: کتابنامه به صورت زیرنویس. موضوع: م ح م د بن حسن (عج)، امام دوازدهم، ۲۵۵ق. - رویت. موضوع: مهدویت - انتظار. شناسه افزوده: حوزه، مجله شناسه افزوده: حوزه علمیه قم. دفتر تبلیغات اسلامی. بوستان کتاب قم رده بندی کنگره: BP۲۲۴/۴ چ ۵ ۱۳۸۲ رده بندی دیویی: ۲۹۷/۴۶۲ شماره کتابشناسی ملی: ۸۲-۳۶۲۶۱

## آغازین سخن

بسم الله الرحمن الرحيم اماما، عاشق تویم و دوستدار دوستاران تو و خاک پای منتظران تو، اما افسوسا که خود، خانه دل را برای انتظار تو مهیا نساخته ایم. اماما، با مژگان نرویده ایم گرد راه را، با اشک، نشسته ایم غبار دل را. اماما، نرویده ایم غبار گناه از دل، اما عاشقیم، نمی دانیم این عشق سوزان، در کجای جانمان جای گرفته که بی تابمان کرده. اماما، شرمنده ایم که خانه دل را برای حکمرانی تو، پاک نساخته ایم. اماما، از کاروان عاشقان تو، عقب مانده ایم. مرکب راهوار نداریم که به این کاروان شورانگیز، دست یابیم. اماما، راه، پیچاپیچ است و پر از گردنه های هراس انگیز، ما، بی پا افزار و توشه، سرگردان. اماما، خمینی آمد و گزید و برد و ما پس مانده ها و وازده ها، ترسیم که هیچگاه به آن آستان جلال راه نیابیم و در هوا معلق و سرگردان، نه آرامشی، نه قراری، نه پناهی و نه منزلی. اماما، بیم آن را داریم در عمق شب، گم شویم و گرفتار رهنزان. اماما، می دانیم که خود را به وادی هول انگیز بلا-افکننده ایم، اما هنوز، کور سویی از چراغ عشق، در جانمان سو سو می زند. اماما، دریا آشنایان، به عمق دریای عشق فرو رفتند و ما در ساحل مانده ایم، نه چشمی که آن همه زیبایی را ببینیم و نه انسی با امواج که با آنها در آمیزیم و نه پرتوی از عشق که به جان حقیقت راه یابیم. اماما، عشق، رخی نمود و جلوه ای کرد، ولی ما سرگرم بودیم و از شربت گوارای عشق، ما را بهره ای نرسد. اماما، نسیم عشق وزید و ما در غفلت بودیم، اینکه بی نصیبی از نسیم عشق، چگونه از این بیابان آتشناک رهایی یابیم و جانهای پژمرده خود را با نسیم دل انگیز صبح، شاداب کنیم. اماما، راه دشوار است و رهن، بسیار و عجا همه در لباس مهر و محبت و راهنما و دل می سوزانند و به نرمی و گرمی، راه می بندند که ما راه می نمایانیم. اماما، ابوجهل ها، بسیار شده اند. همانان که تا دیروز خسی بودند و اسیر باد، امام اینک که با پایمردی روح خدا، پایبند شدند و استقرار یافتند، به خود می خوانند. اماما، (ابولهب)ها نیز بسیار شده اند. لهیب کینه هاشان، سرکش است و سوزنده. توان دیدن هیچ زیبایی را ندارند، دوست دارند، همه چیز را خاکستر ببینند. اماما، (حمالة الحطب)ها، روزان و شبان، هیزم کشی می کنند، تا آتش های کینه ها را بگیرانند و همیشه آنها را سوزنده و سرکش نگهدارند. اماما، رسوایان و ناخالصان رانده شده، ناصافان تصفیه شده، دو چهرگان نقاب افکننده شده، مرتجعان زمین گیر شده، کژاندیشان تارانده شده و... در بیغوله ها و تاریک خانه ها پناه گرفته اند و در کار غیبت مردان حاضر در صحنه های کارند و جهاد و به سخره گرفتن مردان راسخ در دین. اماما، فسونگران، گروه گروه در ویرانه ها گردهم آمده

اند و بر گرهها می دمند، تا گره در کار زمینه سازان انقلاب جهانی تو اندازند و سرعت این حرکت مقدس را کند کنند. اماما، خدعه ها و ترفندها بسیار به کار بستند و می بندند تا عاشقان تو را از راهی که برگزیده اند، باز دارند و نگذارند نور حق، جلوه کند. اماما، با این همه، عشق به تو، چنان سوزان است و حرکت آفرین که در جلو راه مردان و زنانی که به عشق تو می زیند، هیچ مانعی و هیچ بازدارنده ای، تاب مقاومت ندارد، همه، می سوزند و بر باد می روند. اماما، تا پیش از طلوع خورشید ۵۷، تصویر روشنی از حرکت جهانی تو نداشتیم که چگونه ملیون ها انسان، سر بر آستان تو می ساینند و به امر تو عاشقانه سر می دهند و جگر گوشه های خود را تقدیم می دارند، در تو ذوب می شوند و بسان پولاد، مقاومت می کنند، صخره و ش جلوی دشمن تو صف می بندند، زمین زیر گامهایشان، به لرزه درمی آید، در عین حال چهره های آرامی دارند و لبهای خندان و دستان یتیم نواز و قلبهای پر از مهر و صفا. اماما، در فجر ۵۷ و پس از طلوع خورشید گرمابخش در بهمن سرد، به بهار خرم و شاد، که همه آلاله ها در پای تو می ریزند، همه گل‌های سرخ بر تو لبخند می زنند، همه مرغان نغمه خوان به عشق تو می سراینند، همه چشمه ها، به عشق تو می جوشند، گل و گیاه به عشق تو جان می گیرند و طراوت و شادابی می یابند، ایمان آوردیم. ایمان آوردیم «دجال»ها رسوا می شوند. ایمان آوردیم که «سفیانی»ها سر به نیست می شوند. ایمان آوردیم که فریاد تو، ندای حیات بخش نو، مهرورزی های تو، کران تا به کران را در خواهد نوردید و فوج فوج، به سوی تو خواهند آمد و تو را چون نگینی در آغوش خواهند گرفت. اماما، نسیمی از بوستان عشق تو، در این ملک وزید، حیات آفرید، مردگان را زنده کرد و شوری عظیم انگیخت، اگر خدا لطف کند و تو از پرده به در آیی و پا در این ملک گذاری و آن نسیم دل انگیز، شبان و روزان بوزد، چه خواهد شد؟ آیا مرگ هم معنی خواهد داشت؟ یا همه چیز و همه کس به آب حیات دست خواهند یافت و رقصان و پای کوبان به سوی وادی ایمن، وادی بی خزان، وادی بی مرگ، ره خواهند سپرد و در آن سرزمین بی گزند، جاودانه خواهند زیست. اماما، به عشق تو، صفحه صفحه این صحیفه را نگاشته ایم و با اشک فراق تو آن را آراسته ایم، امید آن داریم که به جمع ما، از سر مهر نظر افکنی و در هنگامه ها راهمان بنمایی.

## بخش اول؛ حکومت اسلامی در عصر انتظار

### مقدمه

از مباحث مهم و اساسی در دوره غیبت، بحث حکومت اسلامی و انتظار فرج و ارتباط آن دو با یکدیگر است. بیشتر فقهای شیعه، تشکیل حکومت اسلامی را در دوره غیبت، ضروری می دانند و بر این باورند که فقهای عادل، باید به این مهم اقدام کنند و اگر یکی از آنان تشکیل حکومت داد، بر دیگران واجب است که از او پیروی کنند. در مقابل، شماری اندک بر آنند که اقامه حکومت از شئون امام معصوم است، بنابر این، در عصر غیبت تشکیل حکومت جایز نیست. این تفکر، که نخست به صورت یک اختلاف نظر فقهی کلامی مطرح بود، در این اواخر رنگ سیاسی به خود گرفت. شماری بر اساس همین بینش به مخالفت با مشروطه پرداختند (۱) و بزرگانی چون: آخوند خراسانی، آیه الله مازندرانی، علامه نائینی و... را تخطئه کردند. زیرا این گونه کارها را در عصر انتظار مشروع نمی دانستند. این تفکر چون تضادی با خودکامگی حکام نداشت، بلکه غیر مستقیم توجیه گر اعمال آنان نیز بود، از سوی آنان حمایت و ترویج شد، تا جایی که پیش از انقلاب اسلامی، هواداران این اندیشه به صورت تشکیلاتی منسجم در آمدند. این گروه، با تبلیغ این که وظیفه ما در این عصر، انتظار است و بس و ما نباید در کارهای سیاسی دخالت کنیم، با مبارزان و طرفداران راه امام خمینی، مخالفت می کردند. این بینش با القای گفتاری از قبیل این که: از ما کاری ساخته نیست آقا امام زمان عج خود باید بیاید و کارها را اصلاح کند، ما موظف به چنین اموری نیستیم،... روحیه بی تفاوتی، سکوت و سکون و ظلم پذیری را تقویت می کردند. (۲) هر چند با تلاش عالمان آگاه و پیروزی انقلاب اسلامی، این باور غلط، از صحنه بیرون شد و بسیاری از



هواداران آن، به صف انقلاب و مبارزان پیوستند، ولی این بدان معنی نیست که این تفکر به کلی ریشه کن شده و دیگر هیچ هواخواهی نداشته باشد، زیرا هنوز در گوشه و کنار، حتی از سوی برخی از خواص به آن دامن زده می‌شود. از آن روی، بسیاری از دانشوران و صاحب نظران، پس از انقلاب اسلامی، برخی به اجمال و برخی به تفصیل به نقد و بررسی این اندیشه و مبانی آن پرداخته‌اند. (۳) با نگاهی به گفته‌ها و نوشته‌های طرفداران این نظریه و دلالتی که بدان استناد کرده‌اند، می‌توان گفت که این باور انحرافی از سه راه زیر سرچشمه گرفته است: ۱. برداشت نادرست از روایاتی که گسترش ستم و فساد را از نشانه‌های ظهور امام زمان عج معرفی می‌کند. ۲. استناد به روایاتی که از هر گونه قیامی در عصر غیبت، نهی و به سکوت و سکون و صبر بر بلاها، دعوت کرده است. ۳. تفسیر نادرست از امامت و رهبری و تصور این که تشکیل حکومت در عصر غیبت، دخالت در قلمرو کار امام معصوم علیه السلام است. در این مقال، با بهره‌گیری از گفتار بزرگان و با استناد به منابع روایی، سیره معصومین علیه السلام و... به نقد و بررسی دلایل فوق خواهیم پرداخت. فراگیری ستم و فساد از نشانه‌های ظهور در روایات مأثوره از معصومین علیه السلام آمده است که پیش از ظهور مهدی علیه السلام ظلم و فساد، جهان را فرا می‌گیرد، انحراف و کج روی به اوج می‌رسد. بسیاری از گناهان بزرگ رواج می‌یابد. پیامبر اسلام می‌فرماید: المنتظر الذی یملاً الله به الارض قسلاً و عدلاً کما ملئت جوراً و ظلماً. (۴) زمین را خداوند، به وسیله مهدی منتظر عج پر از عدل و داد می‌کند، همان گونه که پر از ستم و جور شده است. مضمون جمله فوق از ائمه معصومین علیه السلام نیز نقل شده است. (۵) در برخی از روایات همین باب بعضی از گناهانی که پیش از ظهور رواج پیدا می‌کند آمده است. (۶) برخی، از این گونه روایات، نتیجه گرفته‌اند که وجود ستم و فساد و حکومت‌های خود کامة در جهان، پیش از ظهور مهدی علیه السلام طبیعی است، بلکه مقدمه ظهور و فرج آن حضرت است و ما نباید با مقدمه ظهور آن حضرت مبارزه کنیم. اینان، با این برداشت، تشکیل حکومت اسلامی را در دوره غیبت ممنوع اعلام کرده‌اند؛ زیرا به پندار اینان، هر اندازه دولت اسلامی موفقیت کسب کند، از ظلم و فساد کاسته می‌شود و ظهور امام علیه السلام که مشروط به پر شدن زمین از فساد و ستم است، به تأخیر می‌افتد!

### نقد و بررسی

پیامدهای زبانبار این برداشت از روایات، تا حدودی روشن است. زیرا بر اساس این تفکر، امر به معروف و نهی از منکر و دخالت در امور سیاسی، نه تنها جایز نیست که باید به کسانی که به این مسائل می‌پردازند، مخالفت کرد: آنان اجازه هیچ گونه فعالیت سیاسی خلاف رژیم طاغوتی را به اعضای خویش نمی‌دادند و تمام فعالیتهای گروههای مبارزاتی مسلمان را بدون پشتوانه فرهنگی، مردمی و مردود می‌دانستند و متقابلاً رژیم طاغوت هم هیچ برخوردی جدی با تشکیلات آنان داشت. (۷) صاحبان این تفکر، راه و حرکت امام خمینی را تخطئه می‌کردند. و ارتباط با امام و یاران او را، گناهی نابخشودنی می‌دانستند (۸) این برداشت از روایات، به دلایل زیر باطل است: به نتیجه این برداشت، هیچ فقیهی نمی‌تواند ملتزم باشد، زیرا لازمه این تفکر، تنها عدم مشروعیت حکومت نیست، بلکه هر عمل مصلحانه‌ای باید از دیدگاه آنان جایز نباشد. از امر به معروف و نهی از منکر در امور جزئی گرفته تا مبارزه با ستم و حکومت‌های ستمگر. حال آن که امر به معروف و نهی از منکر، از ضروریات اسلام و بر هر فرد مسلمان، انجام آن واجب است. افزون بر این، پیامبر گرامی اسلام مدینه فاضله در خصوص وظایف منتظران مهدی (ع) می‌فرماید: «طوبی لمن ادرک قائم اهل بیتی و هو مقتد به قبل قیامه، یتولی ولیه، و یتبرا من عدوه و یتولی الائمة الهادیة من قبله، اولئک رفقای و ذوو ودی و مودتی، و اکرم امتی علی...» (۹) خوشا به حال کسی که به حضور «قائم» برسد و حال آنکه پیش از قیام او نیز، پیرو او باشد. آن که با دوست او دوست و با دشمن او دشمن و مخالف است و با رهبران و پیشوایان هدایت‌گر پیش از او نیز دوست است. اینان، همنشین و دوستان من، و گرامی‌ترین امت در نزد من هستند. بزرگترین مبارز، علیه ظلم و جور حکومت‌های باطل، خود مهدی است، پس

چگونه ممکن است که جامعه منتظر در این بعد به او اقتدا نکند و به او مانند نشود. بنابراین، انسان منتظر، نمی تواند در برابر فساد و ستم و حکومت‌های جور بی تفاوت باشد، تا چه رسد به این که مؤید آنان باشد. لازمه این تفکر این است که قیام و اقدام پیامبر مدینه فاضله و ائمه معصومین (ع) نیز برای تشکیل حکومت، درست نبوده است؛ زیرا این حدیث، هم از پیامبر مدینه فاضله و هم از دیگر ائمه نقل شده است و مضمون آن نیز، مقید به زمان خاصی نیست. بنابراین، باید تلاش‌های ائمه (ع) و حتی پیامبر را در راه تشکیل حکومت اسلامی منکر شویم، و یا (نعوذ بالله) آنها را نیز محکوم کنیم؛ زیرا همه اینها حرکت‌های اصلاحی قبل از ظهور بوده است. پس برداشت فوق، با سیره قطعی معصومین (ع) ناسازگار است، زیرا آنان، با این که در انتظار حکومت جهانی مهدی (ع) بودند، لحظه‌ای از تلاش و کوشش در راه مبارزه با حکومت‌های جور باز نمی ایستادند. احادیثی که از علی (ع) درباره ظهور مهدی (ع) نقل شده، بیانگر آن است که آن حضرت، با این که در انتظار حکومت جهانی مهدی (ع) بوده، ولی این انتظار، او را از تلاش و مبارزه باز نمی داشته است. برای کسی که اندک آشنایی با تاریخ اسلام داشته باشد، می داند که علی (ع) تا آخرین لحظات زندگی در تلاش و مبارزه برای تحقق حکومت حق بود و هنوز از جنگ با خوارج نیاسوده بود که در نهروان ایستاد و مردم را به جنگ با معاویه دعوت کرد. (۱۰) در کوفه نیز، آماده می شد، تا جنگ دیگری را با معاویه ساز کند که به شهادت رسید. (۱۱) پس از شهادت آن حضرت، جریان تشکیل حکومت اسلامی و کوتاه کردن دست جباران از حاکمیت مردم، به عهده امام حسن (ع) قرار گرفت و امام (ع) پس از به وجود آمدن تشکل نوین در لشکر، به معاویه می نویسد: «فالیوم فلیتعجب المتعجب من توثیک یا معاویه علی امر لست من اهله، لا- بفضل فی الدین معروف، و لا- اثر فی الاسلام محمود... فدع التمدادی فی الباطل و ادخل فیما دخل فیہ الناس من بیعتی، فانک تعلم انی احق بهذا الامر منک عند الله و عن کل اواب حفیظ». (۱۲) امروز، جای آن است که از دست اندازی تو بدین مسند، در شگفت فرو روند، چرا که تو، به هیچ روی شایسته این منصب نیستی نه به داشتن فضیلتی اسلامی و نه به گذاشتن اثری نیک و پسندیده... پس پی گیری باطل را فرو گذار و چونان مردم، به بیعت من در آی؛ چه، تو خود می دانی که من به خلافت از تو شایسته ترم در نزد خداوند و در نزد هر مسلمان توبه کار و شایسته. اما پس از آن که عده‌ای از فرماندهان وی به معاویه پیوستند و خلل در صف لشکریان پدید آمد و یاران وفادار اندک شدند و جنگ را با آن وضعیت، بی سرانجام دید، صلح و مراقبت بر اعمال معاویه را اصلح دانست و در برابر اعتراض برخی از یارانش فرمود: «و الله ما سلمت الامراه الا انی لم احد انصارا و لو وجدت انصارا لقاتلته لیلی و نهاری». (۱۳) به خدا سوگند! کار را به معاویه وانگذاشتیم، مگر به خاطر این که یآوری نداشتم اگر یاورانی داشته باشم، شب و روز با معاویه خواهم جنگید. امام حسین (ع) نیز، برای برچیدن بساط ننگین و فساد گستر یزید بن معاویه به پا می خیزد و حماسه بزرگ کربلا- ره به وجود می آورد. آن حضرت در تبیین گوشه‌ای از هدفهای خود، از امر به معروف و نهی از منکر و مبارزه با سلطنت ناحق یزید، سخن می گوید و رهبری را حق خود می شمرد و با استناد به سخنان پیامبر گرامی اسلام مدینه فاضله، از مبارزه با سلطان جائر به عنوان وظیفه همه مسلمانان یاد می کند. دیگر ائمه نیز، با توجه به شرایط زمانی و مکانی، نه تنها با دستگاه‌های ظالم مبارزه کردند که مسلمانان را نیز به جهاد بر ضد آنان فرا خواندند. بیش از پنجاه روایت در «وسائل الشیعه» و «مستدرک الوسائل» و دیگر کتابهای روایی است که ائمه به شیعیان امر می فرمایند: از پادشاهان و ستمگران کناره گیری کنید، به دهان مداحان خاک بریزید، هر کس بامدادی برای آنان بتراشد و یا دواتشان را آماده کند چنین و چنان می شود... (۱۴) آری، ائمه (ع) منتظر حکومت جهانی مهدی (ع) بودند. ولی انتظار آنان مسؤلیت ساز بود، نه مسؤلیت بردار. انتظاری که آنان را لحظه‌ای از تلاش و کوشش برای نابودی دشمن و استقرار حکومت اسلامی باز نمی داشت. این برداشت، معارض است با آن دسته از روایاتی که از وجود قیامها و حکومت‌های حق، که پیش از ظهور مهدی (ع) پدیدار می گردند، خبر می دهند: پیامبر اکرم مدینه فاضله می فرماید: یخرج اناس من المشرق فیوطون للمهدی سلطانه. (۱۵) مردمی از مشرق قیام می کنند و زمینه حکومت مهدی علیه السلام را فراهم می سازند. حافظ ابو عبدالله گنجی شافعی، محدث معروف اهل سنت در کتابی که درباره مناقب علی علیه السلام

نوشته بایی را با عنوان: (ذکر اهل المشرق للمهدی علیه السلام) آورده است. وی در این باب حدیث فوق را نقل کرده و در ذیل آن نوشته است: (هذا حدیث حسن، صحیح روتة الثقات و الاثبات، اخرجه الحافظ ابو عبدالله بن ماجه القزوينی، فی سننه). (۱۶) این حدیث، حدیثی است حسن و صحیح که آن را راویان موثق و عالمان حجت روایت کرده اند، و حافظ ابن ماجه قزوینی، این حدیث را در کتاب سنن خود آورده است. در برخی دیگر از روایات فریقین، به شکل گرفتن دولت حقی، پیش از ظهور مهدی (ع)، که تا قیام آن حضرت ادامه پیدا می کند، تصریح شده است: امام باقر(ع) می فرماید: (کانی بقوم قد خرجوا جوا بالمشرق، یطلبون الحق فلا یعطونه، ثم یطلبونه فلا یعطونه فاذا رأوا ذلك وضعوا سیوفهم علی عواتقهم فیعطون ما سألوا، فلا یقبلونه، حتی یقوموا، و لا یدفعونها الا- الی صاحبکم قتلا هم شهداء اما انی لو ادرکت ذلك لا بقیت نفسی لهذا الامر). (۱۷) گویا می بینم مردمی را از مشرق، که در طلب حق قیام کرده اند، ولی (حاکمان) به آنان پاسخی نمی دهند. پس از مدتی، دوباره قیام می کنند. این بار نیز، به آنان پاسخی داده نمی شود. ولی این مرتبه که وضع را چنین می بینند، شمشیرهای خود را بر شانه هایشان می نهند. در این هنگام، آنچه را می خواهند به آنان می دهند. اما نمی پذیرند و دست به قیام می زنند (و رژیم حاکم را ساقط و حکومتی بر اساس مبانی اسلام تشکیل می دهند) اینان، این حکومت را جز به صاحب شما (حضرت مهدی) (عج) تسلیم نمی کنند. کشتگان این قیام، همه شهید به شمار می آیند. اگر من، آن زمان را درک کنم، خود را برای خدمت مهدی (ع) نگه می دارم. در سنن ابن ماجه، (۱۸) کنز العمال، (۱۹) الملاحم و الفتن، (۲۰) روایتی نزدیک به مضمون این روایت آمده است، با این تفاوت که این حدیث، از پیامبر اکرم مدینه فاضله و از طریق اهل سنت و آن روایت از طریق شیعه از امام محمد باقر(ع) نقل شده است. هر دو، به این معنی اتفاق دارند که پیش از انقلاب جهانی مهدی، متصل می شود. سید بن طاووس، این حدیث را به صورتی دقیق تر از کتاب «الفتن» تألیف نعیم بن حماد خزاعی (۲۱) که از محدثین بزرگ اهل سنت است و در قرن دوم و سوم هجری می زیسته، نقل کرده است: نعیم بن عبدالله، به سند خود از ابراهیم بن علقمه، از عبدالله نقل می کند که ما روزی نزد پیامبر اسلام مدینه فاضله نشسته بودیم که گروهی از بنی هاشم نزد ما آمدند. تا چشم پیامبر مدینه فاضله به آنان افتاد، رنگش دگرگون و آثار ناراحتی در چهره اش نمایان شد. اصحاب علت ناراحتی را پرسیدند، حضرت چنین توضیح داد: «انا اهل بیت اختار الله لنا الاخره علی الدنيا و ان اهل بیتی هوالأ یلقون بعدی بلا و تطریدا حتی یاتی قوم من ههنا نحو المشرق اصحاب رایات سود یسألون فلا یعطونه مرتین او ثلاثا فیقاتلون فینصرون فیعطون ما سألوا فلا یقبلونها حتی یدفعونها الی رجل من اهل بیتی فیملأ- الارض عدلا کما ملوها ظلما، فمن ادرک ذلك منکم فلیاتهم و لو حبا هلی الثلج فانه المهدی». (۲۲) ما خاندانی هستیم که خداوند برای ما، آخرت را بر دنیا برگزیده و اینان که خاندان من هستند، پس از من دچار بلا و آوارگی و دوری و تبعید از وطن می گردند و این سختیها، ادامه می یابد، تا زمانی که مردمی از مشرق زمین قیام می کنند. آنان که اصحاب پرچمهای سیاه هستند. در آغاز قیام، خواسته مردم از حکومت، حق است، ولی سردمداران حکومت زیر بار نمی روند، دو یا سه بار قیام با این انگیزه صورت می گیرد، تا این که مردم به مبارزه خود ادامه داده و حکومت تسلیم خواسته های آنان می گردد، ولی این بار، مردم نمی پذیرند. و حکومت جدیدی بر اساس حق تشکیل می دهند و این حکومت تداوم می یابد. تا این که مردم آن را به مردی از خاندان من تحویل می دهند و او زمین را پر از عدل می کند، همانگونه که پر از ظلم کرده اند. پس اگر کسی از شما آن زمان را درک کند، باید به آن مردم بپیوندد، هر چند سینه خیز روی برف برود، چون او مهدی (ع) است. گروهی احادیث فوق را بر قیام و نهضت امام خمینی حمل کرده اند و جمهوری اسلامی را زمینه ساز حکومت مهدی (ع) شمرده اند. (۲۳) در روایتی دیگر، قیام یمانی از نشانه های قیام قائم خوانده شده و پرچم او، پرچم هدایت و مردم نیز، به یاری او دعوت شده اند. امام باقر(ع) می فرماید: «... و لیس فی رایات رایة اهدی من الیمانی هی رایة هدی لانه یدعوا الی صاحبکم، فاذا خرج الیمانی حرم بیع السلاح علی الناس و کل مسلم، و اذا خرج الیمانی فانهض الیه، فانه رایته رایة هدی و لا یحل لمسلم ان یتلوی علیه، فمن فعل ذلك فهو من اهل النار، لانه یدعوا الی الحق و الی الطریق مستقیم». (۲۴) هیچ یک از پرچمهای برافراشته شده (پیش از

ظهور امام زمان (ع) هدایت یافته تر از پرچم یمانی نیست. پرچم او، پرچم هدایت است. زیرا او، مردم را به حکومت امام زمان (ع) فرا می خواند. به هنگام خروج یمانی، فروش سلاح بر مردم و هر مسلمان حرام است. هنگامی که یمانی خروج کرد، به سوی او بشتاب، زیرا پرچم او پرچم هدایت است. برای هیچ مسلمان روا نیست که با او مخالفت کند. مخالف او در آتش است، زیرا یمانی مردم را به حق و صراط مستقیم دعوت می کند. از روایات فوق، استفاده می شود که پیش از قیام قائم، قیامهایی صورت می گیرد و مردم باید در آن قیامها شرکت کنند. روایاتی که دلالت بر فراگیر شدن ظلم در هنگام ظهور مهدی (ع) می کنند، به این معنی نیستند که همه مردم در آن زمان فاسد و ستمگرند و هیچ فرد و یا گروه صالحی در آن هنگام یافت نمی شود که از حق طرفداری کند که در نتیجه، فراگیر شدن ظلم و فساد جبری باشد و مبارزه با آن غلط و مبارزه با مقدمه ظهور فرج! زیرا به تعبیر قرآن، به هنگام ظهور مهدی (ع) افراد صالح و مستضعف وجود دارند که آنها وارث حکومت زمین، به رهبری آن حضرت می شوند. (۲۵) روایات زیادی نیز بر این معنی دلالت دارند. (۲۶) بنابراین، این برداشت با این دسته از آیات و روایات تعارض دارد. در احادیث یاد شده، تکیه بر فراگیر شدن ظلم است، نه فراگیر شدن کفر و بی دینی. یعنی چنان نیست که در هیچ جا اهل اعتقاد و دین یافت نشوند. پس همان گونه که از ظاهر این روایات استفاده می شود، مراد از جمله: «ملئت ظلما و جورا.» ظلم طبقه حاکمه است، زیرا لازمه ظلم، وجود مظلوم است، بنابراین، به هنگام ظهور مهدی (ع)، ظلم طبقه حاکم در ابعاد گوناگون شدت می یابد و فراگیر می شود و قیام مهدی (ع) برای حمایت از مظلومان است: «مسلمانان در آخرالزمان، به وسیله مهدی علیه السلام، از فتنه ها و آشوبها خلاصی می یابند، همان گونه که در آغاز اسلام از شرک و گمراهی رهایی یافتند.» (۲۷) با توجه به این معنی، این احادیث، به هیچ روی مسئولیت مبارزه با فساد و ستم و جانبداری از حق و عدالت و همچنین تشکیل حکومت اسلامی را نفی نمی کنند. ممنوعیت قیام در عصر غیبت؟! از جمله روایاتی که برای مشروع نبودن تشکیل حکومت در عصر غیبت، مورد استفاده واقع شده اند، روایاتی است که به ظاهر قیام مسلحانه را پیش از ظهور مهدی علیه السلام منع می کنند و تاکید دارند که این گونه قیامها به ثمر نمی رسند. روایات یاد شده را شیخ حر عاملی در «وسائل الشیعه» و محدث نوری در «مستدرک الوسائل» گرد آورنده اند. برای پاسخ به شبهه فوق، به دسته بندی روایات یاد شده می پردازیم و از هر کدام نمونه ای نقل و سپس به نقد آن می پردازیم: ۱- برخی از این روایات، به طور عام، هر نوع قیام و برافراشتن هر پرچمی را پیش از ظهور حضرت حجت علیه السلام محکوم می کنند و پرچمدار آن را طاغوت مشرک معرفی می کنند. امام صادق علیه السلام می فرماید: «کل رایه ترفع قبل قیام القائم فصاحبها طاغوت یعبد من دون الله.» (۲۸) هر پرچمی پیش از قیام قائم بر افراشته شود، صاحب آن طاغوتی است که در برابر خدا پرستش می شود. امام باقر می فرماید: «هر پرچمی پیش از پرچم مهدی علیه السلام بلند شود، پرچمدار آن طاغوت است.» (۲۹)

## بخش دوم؛ مهدویت و مدینه فاضله

### انسان در اندیشه مدینه فاضله

تا آنجا که در حافظه تاریخ به یاد مانده است هیچ گاه انسان از اندیشه و رؤیای بهزیستن فارغ نبوده و همیشه نگاه او برای یافتن آینده ای بهتر و سامان یافته تر دور دستها را نظاره کرده است. رؤیای مزبور در زندگانی انسان، به گونه های مختلفی تبلور یافته است و بارزترین نمونه از آن را در اندیشه «مدینه فاضله» می یابیم. آرمان شهر زمینی که در آن نابسامانی و دغدغه های جوامع موجود، اثر و نشانی نباشد. بهشت موعود زمینی، علاوه بر بهشت آسمانی، رؤیای همیشگی انسان بوده است و گمان نمی رود که تا پایان تاریخ نیز، تغییری بر آن رود. اما همین اندیشه، خود، در میان اوراق تاریخ، تعینات گوناگونی یافته و هر یک از اندیشه وران بزرگ تاریخ تصویر ویژه از آن بر صفحه ضمیر انسانها نقش کرده اند. گذشته از تصاویر مختلف آنان، در این رابطه یک امر در

وهله نخست مسلم می نماید و آن عظمت و اهمیتی است که این موضوع در مجموعه تفکرات و آرزوهای بشر داشته و جایگاه ویژه و ممتازی که در نمودار اندیشه وی به خود اختصاص داده است. موضوع مورد بحث در این نوشتار تحریری است دوباره بر همان داستان پر تأمل، منتهی، تحریری از نگاه مذهب و اندیشه های دینی. آنچه در این مجال، در پی آن هستیم یافتن نسبت و ارتباط مسأله «مهدویت و ظهور امام زمان» با «اندیشه مدینه فاضله» است. در واقع، می خواهیم بدانیم آیا رؤیای «آرمان شهر زمینی» در جدول تعالیم مذهب نیز، جایگاه و موقعیتی را به خود اختصاص داده است یا خیر؟ آیا تمدن و مدنیتی که پس از ظهور منجی عالم بشریت، امام زمان علیه السلام تشکیل می یابد، تعیین و تشخیص همان بهشت موعود زمینی است؟ خصوصیات آن (ص) چیست؟ به طور کلی، آرمان مزبور در ظرف اندیشه دینی، با شکل های دیگر آن در آینه افکار غیر دینی چه نسبت، چه وجوه اشتراک و یا اختلافی دارد؟ و آیا با اقتباس از آن خصوصیات می توان در ترسیم الگوی توسعه اسلامی، که نیاز و عطش امروزین جامعه ماست برنامه ای هر چند ناقص فراهم آورد؟ برای پاسخ به پرسشهای یاد شده، ناچاریم که نخست تصویری دقیق از اندیشه «مدینه فاضله» در قرأت های مختلف آن داشته باشیم. به همین منظور به توری تاریخ اندیشه انسانی پرداختیم تا تعینات مختلف این اندیشه را باز یابیم. در این میان، به طور کلی با دو رویکرد مختلف نسبت به موضوع یاد شده برخورد می کنیم، رویکرد عصر جدید و رویکرد عصر قدیم. با پی گیری مشخصات دو شیوه تفکر یاد شده تا مرزهای بحث «توسعه و دینداری» سیر کرده ایم تا از آن رهگذر، در پرتو آموزه های دینی (که در خصوص مسأله ظهور وارد شده است) برداشتی صحیح نسبت به پرسشهای طرح شده بیابیم و به طور کلی، مواضع مذهب را به عنوان یک امر آسمانی در برابر یک آرمان زمینی، یعنی، اندیشه (ص) باز یابیم و در همین مجال، در آمدی نیز بر بحث «الگوی توسعه اسلامی» داشته باشیم. در دو نگاه در بررسی موضوع مورد نظر نخست به بررسی دو رویکرد مختلف در تفسیر و تعیین مدینه فاضله می پردازیم یک رویکرد مربوط به تفکر قدیم و دومین رویکرد مربوط به عصر جدید است. معیار ما در تقسیم به قدیم و جدید، مقطع زمانی دوره رنسانس است. علت این امر در قسمتهای آینده روشن خواهد شد. آن گونه که صفحات بلند تاریخ می نماید و صاحب نظران نیز بر آن مهر تأیید می نهند رنسانس، نقطه عطفی در دفتر تاریخ اروپا محسوب می گردد دوره ای که قالبها و چهار چوبهای تفکر و اندیشه قدیم به تدریج فرو می ریزد و تولد اندیشه های نوین، پدید آمدن انسان و تمدن جدیدی را نوید می دهد. در این دوره بسیاری از معادلات فکری گذشته تغییر می کند و عرصه های مختل اندیشه دستخوش دگرگونی و جابه جای های بسیار می گردد. فلسفه، ادبیات، هنر، سیاست، علوم تجربی، و انسانی و به طور کلی، تمامی اتاقها و پستوهای اندیشه بشر، مشمول یک خانه تکانی عظیم می گردد. دیدگاههای انسان غربی نسبت به جهان انسان، هستی، خدا و کلیه فرض هایی که در نمایشنامه زندگی او نقشهای اصلی را بر عهده دارند تغییر می یابد و بر این پایه، کله لوازم آن اندیشه ها نیز، راه دگرگونی در پیش می گیرند اروپای قرن بیستم، که ما امروز مشاهده می کنیم در واقع فرزند و رشد یافته آن تولد دوباره است و برای دستیابی به شناسه ها و نمایه های آن باید صفحات تاریخی آن دوران را توری کرد. در ارتباط با تفاوت میان نگرشهای پیش از رنسانس و پس از آن سخنان بسیاری گفته شده که در تبیین موضوع این نوشتار یادآوری همه آن موارد لازم و ضروری به نظر نمی رسد در این مجال تنها به پاره ای از آن موارد می پردازیم که راهگشای ما در بحث مورد نظر ماست. شاید مهم ترین تفاوت دنیای قدیم و جدید، در نحو نگرش آنان نسبت به «انسان» باشد. در تفکر پیشینیان انسان اگر چه در دایره توجه جای دارد، اما در مرکز آن خیر انسان دیده می شود اما به صورت کم رنگ مشکلات و نابسامانیهای او نیز مورد ملاحظه قرار می گیرد، اما انسان به عنوان مرکز ثقل و محور مباحث مطرح نیست این سخن به نظر بسیاری عجیب می نماید و این به دلیل آن، است که ما در دوره ای به سر می بریم که انسان حتی حتی در جامعه های غیر غربی هم بیشتر مورد توجه و عنایت است و ضمیر ناخودآگاه جامعه های کنونی با «انسان محوری» انس و الفت بیشتری یافته و تصور غیر این معنی برای نوع اندیشه ها بسیار ثقیل می نماید امام حقیقت امر این است که در قرون اولیه تمدن بشر، انسان به دلایل بسیار هنوز، باور نگشته بود و «انسان محوری» و تفکر

«انسان مدار» آن گونه که پس از دوره رنسانس و در عصر جدید خود را می نماید تجلی نیافته بود. در تمدن جدید است که انسان بر مسند توجه می نشیند و محور هر نوع تفکر و اندیشه ای می گردد رفاه و آسایش او به عنوان پایانه هر تغییری تلقی می گردد و تمامی امکانات اعم از فکر و اندیشه و علم و صنعت و هنر و ادب در خدمت به او گسیل می شود. دوره رنسانس، دو ارمغان بسیار مهم به همراه آورد. نخست همین تفکر انسان مدار که نطفه آن، در آن زمان بر جای داشته شد و در قرنهای بعد، در جمع با سایر ارزشهای پدید آمده نوین، ثمراتی چون تمدن صنعتی و فراصنعتی را در پی آورد. و اندیشه دوم، اندیشه استغنا از مذهب و دینداری است که در قسمتهای آینده، در مین نوشتار، به بررسی و نتیجه گیری از آن در راستای بحث مورد نظر خواهیم پرداخت. اما در این جا لازم می دانم با توجه به نکته نخست کمی به تشریح مواضع اندیشه وران پیش از دوره رنسانس و پس از آن در برابر موضوع با اهمیت «مدینه فاضله» پردازیم.

### نیک شهر افلاطونی

در طول تاریخ، هر یک از اندیشه وران از دریچه ای خاص مدینه فاضله را مورد ارزیابی قرار داده اند این مسأله بیشتر به اشکال خاص نابسامانی در جامعه آنان و دیدگاه ویژه آنان نسبت به مرکز ثقل مشکلات باز می گردد. دیدگاه افلاطون نسبت به جامعه مطلوب عمدتاً دیدگاهی سیاسی است. او، نابسامانیهای جامعه را از این دیدگاه باز می نگرد و برای رفع آنها نیز، تدابیری در همین راستا می اندیشد. بد نیست بدانیم، او در تمدنی می زیست که اشکال متنوعی از حکومت و کشورداری را تجربه کرده و ناکامی نظامهای سیاسی موجود در تأمین سعادت جوامع انسانی را به خوبی می دید. این ناکامی تا حدودی زیربنای فکری او در طراحی و پی ریزی نظام سیاسی مطلوب و به تعبیر دیگر در مهندسی مدینه فاضله را پایه گزاری کرد. پیش از بررسی رؤیای مدینه فاضله از دیدگاه افلاطون توضیح مختصری درباره نظامهای سیاسی عصر وی لازم به نظر می رسد. در تمدن یونان آن عصر با چهار نوع حکومت و نظام سیاسی، در بخشهای مختلف آن سرزمین روبه رو می شویم که وی از آنها در کتاب «جمهوری» با نامهای «تیمارش» (یاتیموکراسی)، الیگارش، دموکراسی و تورانی یاد می کند. افلاطون، هیچ یک از نظامهای سیاسی یاد شده را به عنوان نظام سیاسی مطلوب نمی پسندید و بر تمامی آنها خرده می گرفت. (اگر چه پاره ای از آنها از ویژگیهایی نزدیک به نظام ایده آل وی برخوردار بودند.) حکومت تیمارش (یا تیموکراسی) نظام سیاسی جامعه اسپارت به شمار می رفت که می توان گفت، آمیزه ای از پادشاهی موروثی، انتخابات عمومی و شورای ریش سفیدان بود. (۹۹) در عین حال، نظام سیاسی یاد شده یک نظام طبقاتی بود که در آن دو گروه عمده می زیستند: نخست سپاهیان اسپارت بودند که طبقه حاکم جامعه را تشکیل می دادند و دسته دوم که اکثریت جامعه را می پوشاندند قومی به نام «هلوت» بودند. هلوت ها کشاورزانی بودند که از هر گوه حق اجتماعی محروم بودند و از طرف اسپارت ها مورد بهره کشی و آزار و شکنجه قرار می گرفتند. سپاهیان اسپارت که گروه اقلیت جامعه را تشکیل می دادند، جنگجویانی ورزیده بودند که از همان کودکی تحت مراقبت و پرورش ویژه قرار می گرفتند تا بتوانند برای آینده از پردازش مناسبی برخوردار باشند. آنان در بزرگی نیز در کلیه مسائل زندگی حتی در امور زناشویی از انضباطی سخت پیروی می کردند از اندوختن زر و سیم و از پرداختن به هر نوع تجمل در زندگی ممنوع بودند و به طول کلی به گونه ای تربیت می یافتند که از تعلقات شخصی فارغ و مصالح اجتماعی را بر مصالح فردی خویش ترجیح دهند. در نظر افلاطون نظام سیاسی مزبور، دارای نقاط مثبت و منفی فراوانی بود. وی به نظام طبقاتی و همین طور شیوه های تربیت و پرورش طبقه حاکم در این نظام تا دود زیادی به دیده ستایش و تأیید نگاه می کرد، ولی بر بسیاری از ویژگیهای آن نیز ایراداتی مهم وارد می ساخت وی معتقد بود که در چنین نظامی، فلاسفه جایگاهی ندارند آنچه بیشتر مورد اعتناست سلحشوری و جنگجویی است، اما به خردمندی و حکمت واقعی نهاده نمی شود. در این نظام صاحبان قدرت که از حکمت و فضیلت دور بوده اند به تدریج گرفتار حرص فزون طلبی تکاثر اموال به صورت مخفی و جاه

طلبی می‌گردند (۱۰۰) وی همچنین اسپارت‌ها را به دلیل آزار و شکنجه و بهره‌کشی از طبقه فرو دست سخت مورد نکوهش قرار می‌داد، ولی هرگز نظام طبقاتی جامعه آنان را مورد انتقاد قرار نمی‌داد بلکه همان طور که در آینده خواهیم دید خود وی به نوعی نظام طبقاتی در مدینه فاضله قابل قایل بود. حکومت الیگارشسی، حکومت ثروتمندان، متنفذین و توانگران بر جامعه بود که اقلیت را تشکیل می‌دادند. این نوع نظام سیاسی نیز از طرف افلاطون متهم بود که به ستمگری و فروپاشی نظام اجتماع می‌انجامد. نظام سیاسی دیگر دموکراسی بود که نقطه نظرات افلاطون در این رابطه بسیار حایز اهمیت است نظام دموکراسی بر خلاف محبوبیت آن در عصر حاضر و حتی در تمدن یونان از منفورترین انواع حکومت در نزد افلاطون به شمار می‌آمد از یاد نمی‌بریم که وی اعدام استاد و مراد خویش سقراط را محصول همین دموکراسی کو یونانی می‌دانست و به طور کلی معتقد بود که این نوع نظام سیاسی در نهایت زمینه ساز حکومت ستمگر (تورانی) است. انتقادات عمده افلاطون بر نظام دموکراسی چنین است: به عقیده او توده مردم که در دموکراسی واقعی (یعنی دموکراسی مستقیم) بر سرنوشت خود مسلط هستند قدرت اندیشه و قضاوت در رابطه با زندگی صحیح را ندارند و بالطبع در مراحل حساس و سرنوشت ساز تصمیماتی بر اساس هوی و هوس و احساسات و عواطف خویش خواهند گرفت کسانی نیز که به عنوان برگزیدگان جامعه عده دار اتخاذ تصمیمات مهم می‌گردند به منظور حفظ منافع شخصی خود بویژه حراست از موقعیت و محبوبیت خویش سعی خواهند کرد تصمیماتی در راه خوشنود کردن توده‌ها و ارضای هوی و هوسهای آنان اتخاذ کنند هر چند که آن تصمیمات انتخاب‌هایی خلاف حق و حقیقت و پارسایی و حتی بر خلاف مصالح حقیقی جامعه باشد. آزادی‌هایی نیز که ظاهراً دموکراسی برای جامعه به ارمغان می‌آورد در نهایت به از هم گسیختن روابط اجتماعی و اشاعه هرج و مرج فکری و اجتماعی خواهد انجامید که ثمره آن حکومت استبدادی (تورانی) است. (۱۰۱) نظام تورانی «ستمگری» نیز ظالمانه ترین نوع حکومتی بود که می‌توانست تحقق یابد و اشکال‌های افلاطون بر آن همتای اشکال‌هایی است که دیگران بر این نظام وارد ساخته‌اند. به طور کلی، آنچه که افلاطون در انتقاد از نظام‌های سیاسی موجود می‌گوید، نشان می‌دهد که به هیچ وجه یک تفکر انسان‌مدارانه، در معنای جدید آن، بر قضاوت‌های او حاکمیت ندارد. بویژه انتقادات وی نسبت به نظام دموکراسی، که از محصولات تفکر «انسان‌گرایانه» در عصر جدید است، به روشنی حکایت‌گر این قضیه است که انسان به عنوان فرد و یک اتم آن گونه که در عصر جدید مورد توجه و تکیه قرار می‌گیرد، در دیدگاه وی جایگاهی ندارد. او انسان‌های را به دلی پیروی از هوی و هوس و احساسات و عواطف که جریان طبیعی تفکر و زندگی آنان است شایسته قضاوت و داوری صحیح حتی در سرنوشت خویش نمی‌داند همان‌انسانی که با همین احساسات و عواطف و غرایز و خودخواهی، در تمدن حاضر در صحنه‌های مختلف سیاست اجتماع، اقتصاد و... باور می‌شود و مدار قرار می‌گیرد. همه چیز برای او خواسته می‌شود به او سپرده می‌شود و در او استحاله می‌گردد. آری به همین دلیل است که انتقادات افلاطون را، انسان‌مداران عصر دموکراسی بر نمی‌تابند و بر او خرده‌گیری‌های بسیار گزنده و سخت می‌کنند. (۱۰۲) پس از انتقاد از نظام‌های سیاسی موجود، چگونگی راهبرد افلاطون به ساختار مدینه فاضله خویش نیز، در همین راستا بسیار حایز اهمیت و نکته آموز است. آنچه جالب توجه است این است که افلاطون این نابسامانی‌ها را می‌بیند ولی در متن آن به انسان آن گونه که باید حضورش لمس گردد، توجه ندارد و به نظر می‌رسد که دغدغه او در ترسیم مدینه فاضله بیشتر، گره‌گشایی از یک مشکل فلسفی است تا یک معضل انسانی. تحلیل و راهبرد او در این قضیه چنین است. نظام‌های سیاسی مزبور هیچ یک، یک نظام پایدار و با ثبات نیست. این مسأله وی را به فک فرو می‌برد. او که پیش از آن در نظریه «مثل» خویش به این نتیجه رسیده بود که حقیقت لزوماً دارای ویژگی ثبات و کلیت است از بی‌ثباتی وضع موجود در چارچوب فلسفه خویش یک نتیجه کاملاً معقول می‌گیرد. نظام‌های سیاسی موجود با توجه به بی‌ثباتی آنها هیچ یک نمی‌تواند نظام سیاسی ایده آل بوده و جامعه تحت سلطه خویش را به سامان و صلاح راهنمون کند برای رسیدن به جامعه مطلوب باید در اندیشه یک نظام سیاسی باثبات بود و او بر خود می‌داند که فیلسوفانه به طراحی آن نظام و در نتیجه مهندسی مدینه فاضله پردازد یعنی، یک

جامعه باثبات، متناسب با ایده های مثل گونه خویش. سازمان و بافتی که او به چنین شهری می دهد بدین گونه است: نیک شهری طبقاتی که از دو گروه عمده تشکلی یافته است: طبقه پاسداران و توده مردم. پاسداران خود از دو طبقه فراهم گشته اند: فرمانروایان و یاوران. آنان جنگ آورانی کار آزموده و مجرب هستند و از استعداد و فضیلت ذاتی، نسبت به توده مردم برخوردارند. وی طبیعت و سرشت آنان را به طلا و نقره و طبیعت توده مردم را به آهن و برنج تشبیه می نماید (۱۰۳). (در همین جا نیز اختلاف تفکر او با اندیشه تساوی انسانها و به تعبیر دیگر، «اتم وار انگاشتن» انسانها در عصر جدید به روشنی ملاحظه می گردد.» فرمانروایان، مسؤولیت اداره کشور و اتخاذ تصمیمات نهایی را بر عهده دارند و یاوران بازوی اجرایی آنان در انجام آن، تصمیمات هستند. به عقیده افلاطون، کسانی که شایستگی ذاتی حضور در طبقه پاسداران را دارند باید از همان اوان جوانی تحت تربیت و مراقبت ویژه قرار گیرند تا به تدریج بتوانند در سنین بالاتر، با توجه به استعداد و آموخته ها و تواناییهای خویش در شمار یاوران و با فضیلت ترین آنان، به مقام فرمانروایی در آیند. آنان برای ور بودن از هر نوع انگیزه شخصی در کارها از یک نوع زندگی اشتراکی برخوردارند اشتراک در زندگی خانوادگی و دارایی تا از هر نوع احساس مالکیت خصوصی که سر منشأ مفاسد اجتماعی است، فارغ و در امان باشند. پس از این افلاطون به ایراد عقیده معروف خویش می پردازد. آن عقیده که محور اساسی در تأسیس مدینه فاضله را تشکیل می دهد. عبارت است از حکومت فیلسوفان و حکیمان بر جامعه به اعتقاد وی، از میان طبقه پاسداران تنها کسی که به مقام درک حقایق (یعنی مثل) رسیده است می تواند عهده دار مسؤولیت فرمانروایی گردد و او کسی است که حقایق و مصالح توده مردم را به واسطه اتصال با عالم حقیقت بهتر از خود آنان تشخیص می دهد و تصمیمات او به حقیقت و درستی نزدیک تر است. آن گونه که وی در «جمهوری» می نگارد گرفتاری و نابسامانیهای بشر، محصول نظامهای سیاسی آشفته است و این مشکلات پایان نمی یابد، مگر این که فیلسوفان شهريار و یا شهرياران فیلسوف گردند و این مطلب مغز تفکر او در تأسیس مدینه فاضله است. «گفتم، ای گلاوکن عزیزم! مفاسدی که شهرها را تباه می کند، بلکه به عقیده من به طور کلی مفاسد نوع بشر، هرگز نقصان نخواهد یافت، مگر آن که در شهرها، فلاسفه پادشاه شوند، یا آنان که هم اکنون عنوان پادشاهی و سلطنت دارند، به راستی و جدا در سلک فلاسفه در آیند و نیروی سیاسی، با حکمت توأما در فرد واحد جمع شود (۱۰۴).» پس به طور خلاصه، بافت و سازمان مدینه فاضله افلاطونی چنین است: فیلسوف، به عنوان فرمانروا در رأس هرم تصمیم گیری قرار دارد. طبقه حاکم، طبقه با فضیلت تر و به یک معنی اشراف جامعه اند که تفاوت گوهری با سایر طبقات جامعه دارند و برای بهتر اداره کردن جامعه در یک نظام اشتراکی به سر می برند و از همان نخست، تحت مراقبتهای ویژه قرار می گیرند. (برخی مورخان در بیان اختلاف نظام اشتراکی حاکم بر مدینه فاضله افلاطونی با سایر نظامهای اشتراکی، از آن تعبیر به «کمونیسم اشرافی» می کنند (۱۰۵).) در هر حال، رویکرد و برداشت او از جامعه مطلوب و آرمان شهر، یک نوع قرأت سیاسی - فلسفی نسبت به این قضیه است و همچون نظریه مثل وی، از جنبه های تخیلی و رؤیا گونه مابعدالطبیعی برخوردار است. خود وی نیز، به تخیلی بودن آن اذعان دارد و در کتاب «جمهوری» چنین می گوید: «چه بسا مدینه فاضله هرگز تحقق نیابد بلکه به صورت نمونه ای در آسمان باشد تا آرزومندان بتوانند آن را ببینند و مانده آن را در دلهای خود بنیاد نهند (۱۰۶).» حتی او خیلی مهم نمی داند که چنین جامعه ای به وجود بیاید یا نیاید: «... این که چنین حکومتی وجود خارجی داشته یا در آینده وجود پیدا خواهد کرد و یا نه، دارای اهمیت نیست... (مهم آن است که مرد حکیم) تنها از اصول یک چنین حکومت پیروی خواهد کرد و لاغیر (۱۰۷).» در واقع، وی تمام نظامهای سیاسی دیگر را مردود می دانست، به دلیل این که هیچ یک از آنها با فلسفه و طبع حکیمانه سازگار نیست (۱۰۸). می بینیم که دغدغه او، یک دغدغه انسانی نیست، بلکه یک نوع دلواپسی فلسفی است. برای اندیشه ورانی چون او، مدینه فاضله یک معمای فلسفی - سیاسی است که در آن کنجکاوی های خویش را ارضا می کنند و قطعات مختلف پازل تفکر را در جایگاه های مخصوص آن می نهند و اکنون در چنین بحثی، جایگاه سیاسی یک فیلسوف مفقود شده است و آن را باید یافت، بنابراین مدینه فاضله ای را ترسیم می کنیم، تا این جایگاه



گمشده یافت شود. «فیلسوف، می تواند به تحصیل معرفتی نایل گردد که نتیجه اش قادر کردن اوست به طرح منشورها و قوانین اساسی کشور، بر پایه اصول عقلانی. از این قرار دیگر لزومی نخواهد داشت که نوع بشر در انتظار صدقه الهی بنشیند، تا شرایطی که در آن تحصیل فضیلت امکان پذیر باشد به وجود آید. فقط لازم است که فلاسفه بر اریکه قدرت تکیه زنند و بعد از آن، بنا کردن یک دولت خوب و منطبق با موازین عقلی، کاری دشوار نیست (۱۰۹)». البته افلاطون، از نکات و آرمانهای دیگری نیز، چون آرمان عدالت و اعتدال در مدینه فاضله سخن می گوید و این مقوله در سرتاسر کتاب جمهوری، به عنوان رکن و محور اساسی در بافت اندیشه و همینطور در سازمان مدینه فاضله وی به چشم می خورد، لیکن باز هم با یک صبغه فلسفی و سیاسی نسبت به این گونه قضایا. به اعتقاد وی: «اعتدال مدینه، عبارت است از تبعیت لازم و مقتضی فرمانبرداران از فرمانروایان. عدالت مدینه در این است که هر کس، بدون دخالت در کار دیگران، مواظب و متوجه کار خود باشد. همان گونه که فرد، وقتی عادل است که تمام عناصر نفس او به نحو شایسته و هماهنگ کار ویژه خود را انجام دهند و پایین تر نسبت به بالاتر تبعیت لازم را داشته باشد، همین طور مدینه وقتی عادل یا درستکار است که تمام طبقات و افرادی از آنها ترکیب و تألیف شده است وظایف مربوط به خود را به طریقی شایسته و صحیح انجام دهند (۱۱۰)». و ما در تمام طول تاریخ تمدن یونان و پس از آن، تا ابتدای عصر جدید، با یک چنین نگرشی مواجه هستیم. ارسطو نیز که به ترسیم جامعه مطلوب می پردازد، دقیقاً، همین رویکرد را دارد، یعنی، یک نوع قرأت فلسفی سیاسی نسبت به مدینه فاضله. وی در ابتدای امر، اذعان می دارد که نظام سیاسی برای بهبود وضعیت اجتماع و رفع نابسامانی ها تأسیس می گردد. «هدف جامعه سیاسی، نه تنها زیستن، بلکه بهزیستن است... (۱۱۱)». بنابراین، سعادت انسان محور و غایت جامعه سیاسی است. اما او تفسیری خاص از سعادت در ذهن دارد. به اعتقاد وی، سعادت در کاربرد فضیلت است و فضیلت را در دانایی و اعتدال باید جست به همین دلیل، اندیشه مرکزی او نسبت به مدینه فاضله، حول محور دانایی و اعتدال می گردد، همان ایده هایی که در مابعدالطبیعه و اخلاق خویش آنها را پذیرفته و بر آنها تأکید کرده بود. به همین دلیل در هرم سیاسی جامعه مطلوب، باید کسی یا کسانی در رأس قرار گیرند که از فضیلت و دانایی افزون تری برخوردارند. این فضایل اگر در یک شخصی جمع آید، حکومت پادشاهی (مونارشی) که بهترین نوع نظامهای سیاسی مطلوب است، پدید خواهد آمد و اگر در گروهی، نوع حکومت مطلوب، نظام آریستوکراسی، یا همان حکومت اشراف و بوالفضولان خواهد بود. البته چون دانایی، تنها ملاک فضیلت به شمار نمی آید، بلکه اعتدال و میانه روی نیز از شاخصه های اصلی است (بلکه از اهمیت بیشتری برخوردار است) ارسطو ترجیح می دهد که قاعده و دستور العمل مطلق در ارتباط با بهترین شیوه زندگی و نظام سیاسی جامعه ارائه ندهد، بلکه ضابطه ای کشسان و قابل انطباق با شرایط مختلف پیش روی ما قرار می دهد. او می گوید: «معیار ما، در تعیین بهترین سازمان حکومت و بهترین شیوه زندگی برای اکثریت کشورها و مردمان، نه فضائلی است که از دسترس عوام به دور باشد، نه ترتیبی است که فقط در پرتو استعدادها طبیعی و به دستگیری ثروت حاصل آید و نه شیوه حکومتی است که کمال مطلوب ما بر آورد، بلکه فقط آنچه روشن زندگی و حکومتی است که بیشتر مردمان و کشورها را آسان یاب و پذیرفتنی باشد... سعادت راستین در آن است که آدمی، آسوده از هرگونه قیدوبند، با فضیلت زیست کند و فضیلت نیز در میانه روی است. از این جا بر می آید بهترین گونه زندگی آن است که بر پایه میانه روی و در حدی باشد که همه کس بتواند به آن برسد، همین معیار باید درباره خوبی و بدی یک حکومت و سازمان آن درست باشد؛ زیرا سازمان حکومت هر کشور نماینده شیوه زندگی آن است (۱۱۲)». به همین دلیل ارسطو، در جامعه ای که افراد طبقه متوسط افزون بر سایر طبقات باشند، حکومت طبقه متوسط را بهترین نوع حکومتها می داند، زیرا وجود آنان در بدنه تصمیم گیری ضامن تعادل، ثبات و بقای جامعه و گسترش سعادت همگانی است. «پس ناچار، آن حکومتی را باید از همه بهتر دانست که از افراد همانند و برابر فراهم آمده باشد. مردم متوسط همیشه زندگی مطمئن تری از دیگران دارند (۱۱۳)». و در همین جا از حکومت دمکراسی که سمبل حکومت اکثریت تهی دست جامعه در نظر اوست و همین طور از حکومت الیگارشی که سمبل حکومت اقلیت

توانگر و توانمند در جامعه است، به یکسان انتقاد می‌کند؛ زیرا هر یک از آنان به گونه‌ای برهم زننده تعادل و اعتدال در جامعه اند. با دقت و تأمل در این فقره، به خوبی می‌یابیم که نه در این نگاه و نه در دیدگاه یاد شده از افلاطون، در هیچ یک، ردپایی از تفکرات انسان مدارانه قرون جدید مشاهده نمی‌شود. قرینه دیگری که مؤید همین ادعاست، دیدگاه نسبتاً هم سنگ و مشترک این دو فیلسوف، نسبت به مسأله برده داری است. ارسطو، رسماً بخشهایی از کتاب «سیاست» خویش را به دفاع، توجیه و تفسیر بندگی و برده داری اختصاص داده است (۱۱۴). افلاطون نیز، به طور کلی اساس نظام سیاسی مدینه فاضله را بر تفاوت سرشت و گوهر انسانها پایه گذاری می‌کند و بر این باور است که عده‌ای از مردم، در طبیعت خویش فرودست آفریده شده‌اند و جنس وجودی آنها از آهن و برنج است و دسته دیگر که سرشت آنان از طلا و نقره وجود یافته، شایسته سروری و فرمانروایی هستند و صلاح فرودستان است که یوغ بندگی و پیروی از فرادستان را بر گردن آویزند. اینها همگی نشان از آن دارد که در تفکر گذشتگان، انسان به معنای جدید آن، به هیچ وجه مطرح و مورد اعتنا نبوده است. پس از آن دوره، یعنی با پدید آمدن دوره تسلط کلیسا بر تفکر اروپا نیز، همین بی‌اعتنایی و غفلت استمرار و چهره‌ای دینی و مذهبی می‌یابد؛ چرا که در اندیشه کلیسایی مدار، همه چیز خداست و کلیه امور در آینه وجود او نظاره می‌شود. علم، فلسفه، الهیات، اخلاق، هنر و خلاصه همه چیز، جهت گیری «آن جهانی» دارد، به خدا باز می‌گردد و در او استحاله می‌گردد. همه آنان متفقاً بر این اعتقاد بودند که: «سعادت مطلق و واقعی در این جهان دست نمی‌دهد» (۱۱۵). «فقط در وجود خداوند است که نیکوکاری و سعادت مطلق وجود دارد» (۱۱۶). «همه اخلاقیات عبارت است از هنر و علم مهیا ساختن آدمی برای نیل به این سعادت نهایی و ابدی... یعنی دیدن روی خدا... و عالی‌ترین وظیفه کلیسا آن است که مردمان را به سوی سر منزل رستگاری رهبری کند» (۱۱۷). «شاخص‌ترین حقایق تاریخ، گواهی می‌دهد که بشر با تمرد از فرمان الهی، مرتکب گناهی شد نامحدود، و به همین سبب، مستحق مجازاتی بی‌پایان. و اقنوم دوم، یا فرزند خدا، با تجلی به صورت بشری و تحمل بدنامی و رنج مرگ، گنجینه‌ای از فیض نجات بخش خود، به وجود آورد که به برکت آن انسان می‌تواند علی‌رغم گناه کاری ذاتی، رستگار شود». بنابراین، کلیسا نیز با طرح «خدا مداری» از شعاع توجه بر انسان بیشتر کاست و با گذاردن داغ گناه کاری ابدی بر پیشانی وی، همچنان بر عقده‌های تاریخی وی افزود. در بخشهای آینده، به طور مختصر نشان خواهیم داد که چگونه انسان در عصر جدید، از خواب «خودنا باوری» برمی‌خیزد و چگونه در طول قرن‌ها، به تدریج، جایگاه خویش را در جدول هستی‌شناسی تغییر می‌دهد، تا بتواند تمدنی بر محور «انسان گرایی» بنا نهد. اما پیش از آن می‌خواهیم با تبیین اندیشه مدینه فاضله از دیدگاه یکی از بزرگترین متفکران اسلامی، تأیید و تکمله‌ای بر تحلیل پیشین داشته باشیم

### مدینه فاضله فارابی

فارابی در قرن چهارم هجری (دهم میلادی)، یعنی مقارن با اوج حکومت کلیسایی در اروپا می‌زیست. ذکر آرای او درباره مدینه فاضله، نه به دلیل نزدیکی افکار او با افکار متألهان مسیحی است (که در واقع، چنین هم نیست، زیرا ایده‌های فارابی در این خصوص، تا آن جا که تاریخ نشان می‌دهد، همتایی در میان متفکران مسیحی ندارد). بلکه در نشان دادن روح تفکر قدیم نسبت به انسان، که به یکسان در جوامع مختلف دینی تصویری مذهبی یافته بود، است. در نگاه فارابی، جامعه مبنای تعاون اجتماعی در نیل به نیازهای متنوع انسان است و مدینه فاضله، جامعه‌ای است که در آن تعاون برای رسیدن به سعادت حاصل می‌گردد و امتی که بر این مهم قیام کنند، امت فاضل به شمار می‌آیند (۱۱۸). در همین جا از یاد نمی‌بریم که فارابی، به عنوان برجسته‌ترین منطقی و شارح اندیشه‌های افلاطون و ارسطو در عصر خود، به شدت ذهنش با افکار فیلسوفان یونان، بویژه افکار نوافلاطونی مائوس و مألوف بود (۱۱۹). تأثیر آن افکار را در اندیشه مدینه فاضله او نیز، به خوبی می‌توان مشاهده کرد. فارابی به تبع از افلاطون مدینه را به بدن انسان تشبیه می‌سازد و مدینه فاضله، بالطبع بدنی است سالم و با نشاط. در بدن انسان اعضای مختلف به لحاظ ساخت

(سرشت و فطرت و قدرتهای طبیعی) و وظایفی که بر دوش دارند، تفاوت‌های بسیاری با یکدیگر دارند. در مدینه فاضله نیز، چنین است. اگر در بدن، ما انتظارات خاصی از قلب و مغز به واسطه قوای طبیعی آنها داریم و انتظارات دیگری از دست و پا، در مدینه فاضله نیز، با چنین ترکیب نامتقارنی مواجه هستیم. در مدینه فاضله، قلبی هست که در واقع همان رئیس مدینه محسوب می‌گردد و اعضای دیگری که بر حسب قوای طبیعی خود در مراتب نازلتر اجتماعی واقع شده‌اند و هر مرتبه فرمانبردار مرتبه بالاتر و فرمانده نسبت به مرتبه نازلتر است. تا این که به مرتبه ای می‌رسیم که، تنها، فرمانبردار هستند و هیچ فرمانبری ندارند. (از این سخنان به روشنی رایحه تفاوت و گوهری انسانها استشمام می‌گردد. همان امری که یکی از تفاوت‌های عمده در تفکر قدیم و جدید نسبت به انسان است.) فارابی در پی گیری نظریه خود، خصائص بسیار سختی برای رئیس مدینه ارائه می‌دهد که اگر از خصوصیات فیزیکی و اخلاقی آن بگذریم، مهم ترین خصلت رئیس مدینه این است که او باید به درجه اتصال با عقل فعال ارتقا یافته باشد (۱۲۰)، تا از آن طریق، یعنی از طریق دریافت وحی و الهام، بتواند حقایق امور و مصالح اجتماع را آن گونه که توده مردم، خود، تشخیص نمی‌دهند، او از افقی بالاتر دریافت داشته و تشخیص دهد و این شخص، کسی نمی‌تواند باشد جز یک فیلسوف تمام عیار و به تمام معنی. (وجهه مابعدالطبیعی افکار او نیز در این جا کاملاً آشکار است.) سعادت نیز از دیدگاه فارابی، همان تعریف افلاطونی را بر می‌تابد. سعادت، عبارت است از خیر مطلق و هرچه که در راه رسیدن به آن سودمند افتد، آن نیز خیر است (۱۲۱). راه رسیدن به خیر مطلق، زدودن کلیه بدی‌های ارادی و غیر ارادی از بین ملتها و مدینه هاست و کار سیاستمدار در مدینه، یعنی پادشاه مدینه پادشاه مدینه فاضله این است که نظام ترسیم شده آن را چنان استوار و هماهنگ سازد که کلیه پاره‌های مختلف آن، در طبقات و سطوح و منزلت‌های مختلف، در سازگاری با یکدیگر به زدودن بدیها و جایگزینی خوبیها کمک و معاونت کنند. در این میان، رئیس مدینه، علاوه بر نقش «انسجام بخش» و «هماهنگ کننده» نقش مهم دیگری نیز بر عهده دارد و آن، اتصال با عالم علوی است، تا به یک تعبیر، از الهامات و امدادهای غیبی نیز در راه تحصیل اهداف مدینه فاضله، بهره و توشه گیرد. از طرفی، چون نظام مدینه فاضله فارابی یک نظام سلسله مراتبی و سلسله ریاستی است، او تأکید می‌ورزد: «هدف، از بین بردن هر نوع شر و تحصیل هر نوع خیر است و در این راستا، هر یک از مردم مدینه فاضله، باید مبادی موجودات نخستین و مراتب آنها و سعادت و ریاست نخستین مدینه فاضله و مراتب آن ریاست‌ها را بدانند و در مرتبه بعد، افعال و اعمالی که معین و محدود است و به وسیله آنها سعادت و خوشبختی به دست می‌آید، بشناسند و تنها به دانستن آنها هم اکتفا نکنند و بلکه آنچه مربوط به عمل است، مردم مدینه باید کلا و جزوا، همه را مورد عمل قرار دهند (۱۲۲)». دستورالعملهای وی نیز، همانطور که مشاهده می‌کنیم، معجونی از راهنمای‌های فلسفی به همراه یک آیین نامه سیاسی - اجتماعی سخت است. پس از توصیف مدینه فاضله، فارابی به شرح مدینه‌های دیگری، در برابر جامعه ایده آل خویش می‌پردازد که همگی آنها از نظر او مطرود و مورد انتقادند. اشاره ای مختصر به آن موارد، بویژه دیدگاه منفی فارابی نسبت به آنها، ما را با روح تفکر وی آشنا تر می‌سازد. به اعتقاد وی، در برابر مدینه فاضله، سه نوع مدینه دیگر وجود دارد: مدینه جاهله، مدینه فاسقه و مدینه ضاله. مدینه جاهلیه خود مشتمل بر اقسامی است: مدینه ضروریه، نداله، خسیسه، کرامیه، تغلیبه و حریه. مردمان در مدینه نداله، با یکدیگر در جمع آوری مال و به دست آوردن رفاه زندگی و زیاد کردن ثروت و نگهداری ضروریات و نقدینه تعاون کرده‌اند. (۱۲۳) در مدینه خست، مردمان در جهت رسیدن به بهره‌وری از لذات حسی و یا خیالی به یکدیگر یاری و کمک می‌کنند (۱۲۴). در مدینه ضروریه، مردم در به دست آوردن آنچه جزء ضروریات زندگی است که قوام بدن انسان وابسته به آن است، به یکدیگر یاری می‌نمایند (۱۲۵). در مدینه کرامت، مردم در رسیدن به کرامت و احترام و شأن و شوکت، هم قولی و معاونت دارند، برای این که هم ملتها و مردم مدینه‌های دیگر به آنان احترام کنند و شأن و شوکت آنها را بستایند و هم در بین خود مورد اکرام و احترام باشد. (۱۲۶) و در مدینه تغلیبه، مردم در راه تحقق بخشیدن به چیرگی و غلبه، به یکدیگر دست یاری می‌دهند. و مدینه جماعیه مدینه ای است که مردم آن، همه رها و آزاد باشند و هر آنچه بخواهند

انجام دهند و همه مردم آن، در همه اعمال خود از تساوی کامل برخوردار باشند و قوانین و سنتهای آنان هم بر این اساس است که هیچ انسانی بر انسان دیگر برتری ندارد، در هیچ جهت و مردم آن آزادانه هر عملی را مرتکب می‌شوند و هیچ فردی از افراد بر هیچ فرد دیگر تسلط ندارد. (۱۲۷) کلیه مدینه‌های یاد شده، در جدول ارزیابی فارابی نمره منفی می‌گیرند. وی معتقد است که در تمامی این جوامع، خیر مطلق، که سعادت حقیقی است، از محیط اغراض و اهداف مدینه‌های یاد شده دور داشته شده و اهداف دیگری زیربنا و محور فعالیت‌های جوامع مذکور گردیده است. در هر حال، این مختصر، نمایی بود از دیدگاه فارابی نسبت به مدینه فاضله، که البته می‌توان با ذکر نکات فراوان تر، به شرح آن پرداخت، لیکن همین مقدار در تبیین نحوه نگرش او به این قضیه ما را بسنده است. همانطور که می‌بینیم رویکرد فارابی نیز به آرمان شهر انسانی، یک نوع رویکرد سیاسی، فلسفی و اخلاقی است و قرائت او تا حدود زیادی تلاوت و تکرار همان اندیشه‌های افلاطونی است، البته با تفاوت‌هایی که از یک حکیم مسلمان انتظار می‌رود. اینکه انسانها تفاوت گوهری با یکدیگر دارند و در شأن و مقام و مرتبه به یکسان در کنار هم نمی‌نشینند، این که آنان در مرتبه انسانیت، موجوداتی خطا کارند و برای رسیدن به حقیقت، باید به گونه‌ای با ماورای این عالم ارتباط برقرار کنند. اینکه سعادت، چهره‌ای آسمانی دارد و برای نیل به آن، باید با آسمان (عقل فعال) اتصال و ارتباط برقرار ساخت. این که انسان با همین وضعیت، با همین خواهش‌ها و آرزوها، با همین نواقص وجودی مورد باور نیست و این که او در رسیدن به سعادت و برای زیست در یک آرمان شهر موعود، باید تکالیف سخت فلسفی، سیاسی را بپذیرد. همه اینها باورهایی است که اساس تفکر بزرگانی چون فارابی و پیش از او را سامان می‌دهد، لیکن همین افکار در تفکر عصر جدید، سخت مورد تأمل و تردید واقع می‌گردد و بازیگران تمدن جدید، کلیه باورها و نقش‌های یاد شده را تغییر می‌دهند، تا طرحی نو در کارگاه وجود انسان در اندازند. طرحی نوین که حامل شیوه جدیدی از زندگی و اندیشه است. با هم به مروری مختصر بر آن طرح نو می‌پردازیم.

### مدینه فاضله در عصر جدید

مدینه فاضله در تفکر عصر نوین، تصویر و معنای تازه‌ای می‌یابد. از ابعاد انتزاعی و آسمانی آن کاسته می‌شود و بر ابعاد عینی، انسانی و زمینی افزوده می‌شود. عصر جدیدی که پس از دوره رنسانس سر از بستر تاریخ برمی‌دارد، حامل یک تفکر زمینی و انسانی است. این شیوه، به تدریج تکوین می‌یابد و چند قرن توالی حوادث و رویدادهای تازه لازم است تا صراحت آن را تجلی و ظهور بخشد. ضمیر ناخودآگاه انسان عصر جدید، که مملو از عقده‌ها و فشارهای قرون وسطایی است، اکنون مجالی می‌یابد که آزادانه به آنچه می‌خواهد بیندیشد و آنچه را که دوست می‌دارد طلب کند. او خود را، چه قرن‌ها لگد مال تعصبات کور مذهبی بوده، می‌جوید و زمینی را که همواره تحت الشعاع آسمان منکوب و ملعون شمرده می‌شده می‌طلبد. هزاران سال خود را باور نداشته بود و از خود فراموش کرده بود و اکنون، تازه خود را به خاطر می‌آورد. قرنهای متوالی در گوش او زمزمه‌های دیگری می‌خواندند و امروز آن تلقینات سخت مورد تفر اوست. او، خود را می‌جوید و خود را می‌یابد. عصر جدید، عصر انسان است. دوره‌ای که می‌توان تمام گذشته‌ها را در آن استحاله کرد. از این روی، متفکران، در این دوره، انسان را وجهه آمال خود قرار می‌دهند. به او، می‌اندیشند و برای او، بویژه به آن بعد از وجود او، که به گمان آنان فراموش تاریخ، و بویژه، فراموش تاریخ مذهبی شده؛ یعنی، بعد زمینی او. و هر چه از طلیعه آن عصر می‌گذرد بر تنومندی و تناوری آن اندیشه‌ها نیز افزوده می‌گردد، به طوری که در قرن هیجدهم، یعنی، در اوج تفکر روشن‌گری اروپا، انسان و پیشرفت انسانی محور همه چیز قرار می‌گیرد. دیگر انسان آن موجود گناهکار فطری که در سنت مسیحی باید فدیة‌ای در بخشایش و آمرزش او نثار کرد، نیست. او، گل سر سبد هستی است و پیشرفت و تعالی او، مقصود هر نوع کوشش و بینشی. در همین راستا قرائت جدیدی نسبت به سعادت و خوشبختی انسان و نسبت به آرمان شهر انسانی که در بستر آن، خوشبختی انسان به ثمر می‌آید، تکوین می‌یابد. دیگر تفکر آن جهانی رنگ باخته است و انسان،

بهشت موعود را بر روی همین کره خاکی می‌جوید. به تعبیر برخی محققین: «انتظاراتی که مورد ترقی انسان داشتند، حد و مرزی نمی‌شناخت... تصور می‌کردند که علم و پیشرفت مادی، خودبخود، خوشبختی و فضیلت به بار می‌آورد. انسان می‌توانست بهشت را برای خود بر روی زمین بسازد... در مجموع، فلسفه تاریخ نوینی طرح شده بود که قایل بود انسان در همین زندگی، فقط به مدد تلاش خود به کمال دست خواهد یافت... و این به قول کارل بکر، یک نوع «معاد اندیشی معاش آمیز، یا آخرت اندیشی دنیا پرستانه» بود، به عبارت دیگر، تجلی و تجسم تازه‌ای از مدینه الهی و آسمانی بر روی زمین. آیندگان و نه خداوند، در مورد تلاشهای کنونی بشر، قضاوت خواهند کرد. امید آینده بود که به کوشش افراد انسانی معنی می‌داد. «انسان کامل»، آینده موضوع عشق و ایثار قرار می‌گرفت. (۱۲۸)» این نوع تفکر در قرنهای بعد، باز هم استحکام و تظاهر بیشتری می‌یابد، به طوری که تفکر «انسان مدار»، و در اشکال افراطی آن، به تدریج، جای خود را به مذهب «انسان مدار» و می‌گذارد. در همین زمان است که فیلسوفانی چون اگوست کنت و روان شناسانی چون اریک فروم از «مذهب انسانیت»، «هنر عشق ورزیدن»، به انسان و ادیان انسان مدارانه سخن می‌گویند. اگوست کنت، مؤسس فلسفه تحصلی (پوزیتیویسم)، در اوج تفکر انسانی مداری قرن نوزدهم اروپا، پس از طرد مذاهب خدامدار، «مذهب انسانیت» را پایه‌گذاری می‌کند و در کتاب «شرعیات مذهب تحصلی» به بیان آداب «عبادت بشریت» می‌پردازد. (۱۲۹) اریک فروم، روانشناس پرآوازه قرن بیستم نیز، در کتاب «روان کاوی و دین» ادیان را به دو نوع تقسیم می‌کند: ۱. ادیان خود کامه و به تعبیر او، ادیان خدا مدار. ۲. ادیان نوع خواهانه. در توضیح دسته اخیر می‌نویسد: «ادیان نوع خواهانه بر خلاف ادیان خود کامه، بر محور انسان و توانایی او بنا شده‌اند. انسان باید نیروی منطقی خود را جهت شناسایی خویشتن، رابطه اش با همنوعان و همچنین موقعیت خود در جهان، توسعه دهد. او، باید حقیقت را با توجه به محدودیتها و همچنین استعدادهای بالقوه خود بشناسد. همچنین باید نیروی عشق ورزیدن را چه نسبت به دیگران و چه نسبت به خویشتن توسعه بخشیده و همبستگی با همه موجودات زنده را تجربه کند. (۱۳۰)» البته این تفکر، همانطور که یادآور شدیم، در طول چند قرن و پس از پشت سر گذاردن حوادث و رویدادهای بسیار، قالبی چنین افراطی می‌یابد. در هر حال، طلعه‌های نخستین تفکر انسان گرایانه را در آثار «اومانیست»های دوره رنسانس و پس از آن مشاهده می‌کنیم. «یوتوپای» (۱۳۱) توماس مور و «نیوآتلانتیس» (۱۳۲) فرانسیس بیکن، نمونه‌هایی از آن آثار است. هر دو اثر یاد شده روایت آرمان شهر انسانی هستند که نویسندگان آثار مزبور، یا خود بر حسب تصادف بدان سامان راه یافته‌اند و یا گزارش آن را از زبان روایت گران جهانگرد بازگو می‌کنند. بویژه در اثر دوم، ریشه‌های نگرش انسان مدارانه در عصر نویسنده محسوس تر است. آرمان شهری که اندیشه ورانی چون «مور» و «بیکن» ترسیم می‌کنند، با نیک شهر افلاطونی و یا ارسطویی تفاوت ساختاری و محتوایی بسیار زیادی دارد. توماس مور، از جمله «اومانیست»های مسیحی عصر خویش به شمار می‌آید. کتاب «یوتوپای» وی مشتمل بر دو بخش است: در بخش نخست، وی به شدت شرایط اجتماعی، اقتصادی جامعه اروپایی، بویژه، کشور انگلستان را مورد انتقاد قرار می‌دهد. و در بخش دوم، از زبان یک جهانگرد نه چندان معروف، به تصویر آرمان شهر می‌پردازد که در آن از اوضاع نابسامان و نامهربانی که در کل سطح اروپای آن زمان مشاهده می‌شد، اثر و نشانی وجود ندارد. روایتگر این سرزمین شخصی است به نام رافائل هیثلودی که از آن بهشت زمینی چنین یاد می‌کند: جزیره‌ای دور افتاده در کرانه «جهان نو» که در آن نظام و سامان جامعه، یکسره عقلانی و بقاعده و حساب شده است و به همین سبب، از فساد و نابسامانیهای دیگر جوامع در امان است. در آن جا اثر و نشانی از مالکیت شخصی، که سرچشمه همه مفاسد اجتماعی و اقتصادی است، خبری نیست. همه چیز در عین حال، به وفور و فراوانی یافت می‌شود. مردم در قناعت و سادگی به سر می‌برند. هر شخصی در هر موقعیت و مقام اهل کار و فعالیت و تلاش است. شش ساعت در روز کار می‌کنند و سایر اوقات را به دیگر مسائل زندگانی می‌پردازند. فضاهای شهر و بازارها پاک و پاکیزه است و اجازه ورود هیچ چیز ناپاکی را به سطح شهر نمی‌دهند. شهرها و خانه‌ها و خیابانها شبیه به یکدیگر ساخته شده‌اند و از اختلاف هول انگیز و نفاق افکن

طبقات اجتماعی در آن جا اثر و نشانی نیست (۱۳۳). در یوتوپیا، هیچ زمینه‌ای برای کاهلی و فسادهای اخلاقی وجود ندارد. مردمان به راحتی از فزونی‌های خود می‌گذرند تا کاستی‌های هموعان خود را جبران کنند. نظام ارزشی آنان با نظامهای ارزشی متداول در جوامع دیگر بسیار متفاوت است. به زر و سیم اهمیت نمی‌دهند و از اشیای قیمتی در جایگاه‌های پس و کم اهمیت بهره می‌برند. جامه‌های حریر و زربفت را خوار می‌شمارند و در عوض لباسهایی بسیار ساده و بدون تجمل می‌پوشند. خلاصه ارزشهای اشرافی و متداول، برای تفاخر و استقلال نسبت به یکدیگر را برانداخته‌اند. به علم و دانش اندوزی ارج فراوان می‌نهند و با این که با جهان بیرون ارتباط چندانی ندارند، اما به پیشرفت‌های قابل توجهی در زمینه‌های مختلف علمی دست یافته‌اند. به فضیلت‌های معتدل اخلاقی احترام و اعتنای تام دارند. فضایی چون زیستن بر چسب طبیعت، رویه میانه و معتدل، نوع دوستی و کمک به دیگران، ترک لذت‌های موهوم، برخورداری از لذتهای طبیعی و حقیقی، پارسایی در سودجویی برای خویشتن و برتری دادن خیر همگانی بر خیر شخصی و... (۱۳۴). در آن جا، همانطور که گفتیم، تعلق و مالکیت خصوصی وجود ندارد. از طرفی نعمت به فراوانی یافت می‌شود و همه اهل تلاشند، از این روی اگر زمانی یک نفر به دلایل موجه و با اجازه متولیان شهر، به مسافرت بپردازد، در سفر هیچ بر نمی‌دارد، زیرا به هر جا که برسد مانند خانه خود وی محسوب می‌گردد و... در این بهشت زمینی، دین نیز، جایگاه ویژه‌ای دارد. اگر چه بنا بر مدارا و تساهل دینی است و به همین دلیل با صاحبان افکار و ادیان مختلف به تساهل برخورد می‌شود، لیکن در یک سری عقاید دینی همگی مشترک هستند. اصول عمده اعتقادی و دینی آنان عبارت است از: اعتقاد به خدای یگانه، و جاودانگی روح، و اعتقاد به روز فرجام و دادخواهی، یعنی معاد (۱۳۵). به طور یوتوپیایی توماس مور، شهری است انسانی که انسان، رفاه، آسایش و به زیستنی او محور توجه است و برجسته‌ترین و پررنگ‌ترین بخش این داستان را آرامش، آسایش و آسودگی او تشکیل می‌دهد. در هر حال، در مقایسه‌ای میان دیدگاه او و گذشتگان بر مدینه فاضله، تفاوت عمده‌ای میان آن و تصویر انتزاعی افلاطون و یا ارسطویی نسبت به نیک شهر مشاهده می‌کنیم. همین طور آرمان شهری، با این که جنبه زمینی دارد، راه به آسمان را نیز باز گزارده است. مور، انسانی پارسا و مسیحی بسیار معتقدی بود (به طوری که بعدها جان خود را در راه پیروی خالصانه از تعالیم دین کاتولیک از دست داد و از طرف کلیسا به عنوان یکی از قدیسان شهید مورد ارج قرار گرفت) و به همین دلیل یوتوپیایی او، جامعه‌ای است که در عین توجه به مسائل این جهانی انسان، ارزشهای اخلاقی و دینی نیز در آن کاملاً مشهود و مشخص است. و این جمع آرمانها در زمانی اتفاق می‌افتد که می‌دانیم تفکرات اومانستی هنوز جسارت لازم را برای جدایی از آرمانهای دینی نیافته بودند و چند قرن زمینه‌سازی لازم است، تا آن افکار مواضع صریح خود را نه فقط در مغایرت با دین و خدا محوری، بلکه در منافرت با آن ابراز دارند بعد از مور، طرح «مدینه فاضله» را در «نیوآتلانتیس» فرانسیس بیکن می‌یابیم (وی را نخستین فیلسوف جدید اروپا و پدر علم جدید می‌نامند). بیکن پیش از نگارش نیوآتلانتیس، در آثار دیگر خود، از اندیشه مدینه فاضله انتقاد کرده بود و آن را اندیشه‌ای خیالی و غیر مفید دانسته بود، اما در اواخر عمر با نگارش کتاب یاد شده، به طرح یک آرمان شهر انسانی پرداخت و در آن رؤیاهای خود را به عنوان فیلسوف تجربه‌گرای اومانست قرن هفدهم، در قالب روایتی واقعی بازگو کرد. مدینه فاضله او، چهره‌ای کاملاً انسانی دارد (همان طور که خود وی، وجهه‌ای کاملاً اومانستی داشت). سخن در آن از رفاه و آسایش دنیایی انسان است. در این جامعه، حکومت در دست علماست و وظیفه این عالمان، تأمین آسایش و رفاه مادی بشر است. به همین دلیل، «علم» از نظرگاه وی، معادل با «علم» در سنت قرون وسطایی نیست، بلکه مراد از آن، علوم تجربی و طبیعی است و منظور از عالم، فیزیکدان، ریاضیدان، شیمیدان، اقتصاددان، معماران و صنعتگران و... است. در آن جا، همه چیز در خدمت دانایی، اندوختن دانش، اکتشاف و اختراعات جدید و ضبط و نگاهداری و بهره‌برداری از آنهاست. مدارس، دانشکده‌ها، بیمارستانها، آزمایشگاهها و مراکز تحقیقاتی و پژوهشی همه در راه توسعه علم است و توسعه علم برای چیره شدن بر طبیعت (فراموش نمی‌کنیم که در افکار بیکن یک اندیشه بسیار معروف وجود دارد، معادله‌ای با عنوان: علم مساوی است با

قدرت). و چیره شدن بر طبیعت در خدمت رفاه و آسایش انسان. «در آن جا خانه ای به نام خانه سلیمان قرار دارد که به منزله دارالشوری و مقر حکومت است. این خانه در خدمت تمام بشریت است که هدف از تأسیس آن، توسعه علوم و معارف بشری است. البته پژوهش و علمی که در زندگی در دنیاوی برای بشر سودمند است. در واقع حکومت آن جا، حکومت علم و یا عالمان، یعنی فیزیکدانان، شیمیدانان، جامعه شناسان، اقتصاددانان، معماران و بالاخره صنعتگران است، آن هم مستقیماً بر طبیعت، نه بر رعیت (۱۳۶).» در «نیوآتلانتیس» بیکن از مذهب و مراسم مذهبی نیز یادی در میان است. به عنوان مثال، وی در شهر جدید خود از سالن هایی نام می برد که مردم برای عبادت در آن گرد می آیند و به پرستش خدا می پردازند، اما او نیز مانند بسیاری از «اومانیست» های معاصر خویش، دین را در حاشیه قرار می دهد و همان طور که یادآور شدیم، مرکز ثقل مدینه فاضله او، علم جویی انسان مدارانه و معاش گونه است

### مدینه فاضله سوسیالیست های تخیلی

قرن هیجدهم، دوران پر تلاطمی برای اروپاییان محسوب می گشت. انقلاب صنعتی، به عنوان مهم ترین رویداد این قرن بارقه امیدی در دل بسیاری از مردمان پدید آورده بود، چرا که محصولات نخستین آن، در ظاهر، ثروت و غنای بیشتری را نوید می داد که می توانست، سعادت، امنیت و آسایش بشر را بر آورد. اما این امر، آن گونه که انتظار می رفت، به وقوع نپیوست. انقلاب صنعتی نه تنها برای طبقه محروم جامعه، باعث رونق و فراوانی و آسایش نگردید، بلکه بر نگرانی و تشویق آنان نیز افزود. کارگران و صنعتگرانی که تا دیروز متکی بر صنایع دستی خویش روزگار سخت را با یک ثبات نسبی پشت سر می نهادند، اکنون در یک وضعیت وخیم و نامطمئن قرار گرفته بودند. تأسیس کارخانه ها و مراکز صنعتی عظیم مشاغل جزئی و دستی، آنان را، یکی پس از دیگری در معرض نابودی قرار داده بود و روز به روز بر ناامنی اقتصادی، فقر و فلاکت و نابسامانیهای اجتماعی و اختلاف هول انگیز طبقات اجتماعی افزوده می شد. تمدن صنعتی، اگر چه برای صاحبان سرمایه، بهشت موعودی بود که سرمایه های خویش را در تصاعد هندسی به رشدی دور از باور برسانند، اما این بهشت سرمایه داران، برای کارگران محروم که توده عظیم جامعه را تشکیل می دادند، جهنمی گشته بود بنیاد برافکن و خانمان سوز. حوادث اسفبار این دوران، به تدریج، موجب پدید آمدن اندیشه های نوین در عرصه تفکر انسانی گشت. این اندیشه ها، دست به ابداع فرمول ها و قواعد تازه ای جهت خاتمه دادن به فقر و فلاکت و یافتن بهشت زمینی و رساندن بشر به سر منزل مقصود زدند. اندیشه وران این دوره، که نخستین برگهای دفتر تمدن صنعتی را تجربه می کردند، خواه ناخواه، در ارزیابی مشکلات و نابسامانی ها و تحلیل آنها، فاقد یک دیدگاه پخته و علمی بودند. مهم ترین ویژگی آنان در این بود که همگی در آرزوی بهبود وضعیت طبقات محروم جامعه، بویژه کارگران بودند و در راه تحقق این رؤ یا به ارائه طرحهای ابتدایی و بسیط می پرداختند که از ویژگیهای لازم و کافی در مقابله با نابسامانیهای انقلاب صنعتی برخوردار نبود. می توان آنان را به معمارانی ناشی تشبیه کرد که در نخستین تجربه های معماری خویش، قصد پایه گذاری یک ساختمان صد طبقه را بر روی تلی از خاک، در سر می پروراندند. به همین دلیل از آنها در طول تاریخ تفکر، با عنوان سوسیالیست های تخیلی یاد می کنند که برجسته ترین آنها عبارتند از: سن سیمون (۱۷۶۰ - ۱۸۲۵)، شارل فوریه (۱۷۷۲ - ۱۸۴۲) Charles Fourier و رابرت اون (۱۷۷۱ - ۱۸۵۸) Owen Robert که آنان را بنیانگذاران سوسیالیسم تخیلی می نامند. از ویژگی مهم دیگر آنان می توان از ضدیت آنان با نظام سرمایه داری و سیستم اقتصاد آزاد یاد کرد. «این متفکران و به طور کلی سوسیالیست های تخیلی معتقد بودند که نظام سرمایه داری که مبتنی بر آزادی کسب و کار و اقتصاد بازار است، نظامی ظالمانه است که بایستی از میان برداشته شود. ولی چسان این نظام ظالمانه از بین برود؟ اینان در این باره راهی عملی و منطقی نشان نمی دادند و بلکه فقط در مخیله خود مدینه فاضله ای را که پایه های آن بر عدل و داد استوار است تصویر می کردند و از مردم جهان می خواستند که برای تحقق این مدینه...

تلاش کنند (۱۳۷). غالب آنان، افکار و ایده‌هایی که ارائه می‌کردند، اندیشه‌هایی خیرخواهانه و عدالت‌طلبانه بود، اما در اجرای این مهم، یا هیچ‌گونه طرحی نداشتند و یا در طرح‌های عملی خویش، راه‌های ناهمواری را بر می‌گزیدند که به طور طبیعی و عمدتاً با شکست مواجه می‌شد. سیسموندی در کتاب «اصول جدید اقتصاد» در همین رابطه، یعنی در مورد بی‌تدبیری و بلا تکلیفی عملی‌اش چنین می‌نویسد: «اقرار می‌کنم بعد از اینکه از نظر خود اصول را مشخص کردم و روشن ساختم که عدالت چیست و در کجاست احساس می‌کنم آن قدرتی که بتواند وسیله اجرای آن اصول را بنماید در خود ندارم (۱۳۸)». پرودون (Proudon)، (۱۸۰۹ - ۱۸۶۵) که یکی دیگر از بزرگ‌ترین سوسیالیست‌های تخیلی است، عملاً، در راه تأمین آزادی و عدالت، طریق آنارشیسم را معرفی می‌کند، البته آنارشیسم وی، نه دقیقاً به معنای هرج و مرج و بی‌نظمی مطلق است، بلکه بیشتر به از بین بردن دولت و حذف نظارت آن تکیه دارد. فوریه نیز، که پیش از این از او یاد کردیم، تأسیس سازمان‌های تعاونی خاصی را به نام فالانتر (Phalanster) پیشنهاد می‌کند. فالانتر، جامعه‌ای است مرکب از سیصد خانواده، با جمعیتی در حدود هیجده هزار نفر که در سرزمین محدودی به مساحت نه میل مربع مستقر شده‌اند و اساس زندگی آنان بر سیستم مالکیت اشتراکی، تولید از طریق کشاورزی و صنایع دستی استوار است. فوریه، معتقد بود که تنها تشکیل چنین جامعه‌هایی، با بافت یاد شده آن است که می‌تواند زندگی اقتصادی و اجتماعی را تغییر دهد و زمینه را برای ساختن انسانی جدید که فقر و مکت، ریشه مکارم انسانیش را خشک کرده است، فراهم سازد. در این جامعه‌ها، انسان از قید شکم، که او را به زمین می‌خکوب کرده است، رها می‌شود و انسانی با خصلت شرافت و نجابت به وجود می‌آورد که از مهد تا لحد از امنیت خاطر می‌کند که زاینده رفاه اقتصادی است برخوردار می‌گردد (۱۳۹). «اون» نیز، که نخستین بار واژه سوسیالیسم در نوشتار وی آمده است، عقایدی شبیه به فوریه دارد. او نیز، به مدینه فاضله اقتصادی می‌اندیشد، به دهکده‌های تعاونی که در آن کودکان را تحت پرورش و سرپرستی می‌گیرند و آنها را با خصلت‌های نیکو آشنا می‌سازند، تا بتوانند آنان را در بزرگی، هم به مسیر کار دلخواهشان راهبری کنند و هم علائق نوع دوستی و توجه به دیگر افراد جامعه را در آنان پرورش دهند. «اون»، که به تأثیر جامعه بر اخلاق و اندیشه انسان بسیار معتقد است، می‌کوشد تا با تغییر محیط زندگانی انسانها نشان دهد که خوشبختی و فضیلت، در گرو فراهم کردن شرایط مناسبی برای انسانهاست و موعظه مذاهب، بدون هیچ اقدام عملی در راستای تغییر محیط، منجر به قضاوتی غیر عادلانه در مورد انسان می‌گردد. او، خود، عملاً گام در این راه نهاد و محیطی با همان شرایط ایده آل خویش، در نئولاناک اسکاتلند فراهم ساخت. در آن جا سرپرستی کارخانه‌ای را بر عهده گرفت و تلاش کرد که آن کارخانه را به صورت الگویی برای جامعه رؤیایی خویش درآورد. در این تلاش، تا حدود بسیاری نیز موفق بود، به طوری که شخصیت‌های برجسته از سرتاسر جهان برای مشاهده بهشت زمینی او می‌آمدند. «اون» بنابه باورهای عمیق خویش، کلیه شرایط دهشتناک کارخانه را تغییر داد. از کار کودکان خردسال جلو گرفت. برای کودکان خردسال آموزشگاه‌های رایگان تأسیس کرد. برای خانواده کارگران، خانه‌های راحت، با تمام امکانات اولیه رفاهی فراهم ساخت. ساعات کار را پایین آورد. برای کارگران، به هنگام بیکاری و بیماری مزد قرار داد و بیمه پیری و بازنشستگی برقرار ساخت. برای آنان، امکانات آموزش بین خدمت و همین‌طور امکانات تفریح و استراحت مهیا کرد و... جالب این است که با وجود تمامی این دگرگونی‌ها، کارخانه همچنان به گونه‌ای سودآور به کار خود ادامه می‌داد (۱۴۰). همان‌گونه که اشاره کردیم، «اون» سخت بر مذاهب طعن می‌زد و این تعلیم مذاهب که انسان را مسئول کثرت‌فتری و اعمال ناشایست خویش تلقی می‌کردند، به سختی محکوم می‌کرد. او، محیط و شرایط نابسامان محیط را دلیل اصلی کژرویه‌های انسان معرفی می‌کرد و معتقد بود که: باید به جای موعظه و اندرزهای اخلاقی مذاهب، به تغییر شرایط زندگی انسان روی آورد و اصلاحات اجتماعی - اقتصادی را سرلوحه برنامه‌های خویش قرار داد، در این صورت است که می‌توان بهشت موعود را بر روی همین زمین دید. پس از «اون» و در کنار او شخصیت‌های برجسته دیگری نیز بودند که از مبانی سوسیالیسم، آن هم در شکل آرمانی و رؤیایی آن دفاع کردند، ولی ایده‌ها و



تلاشهای آنان در مجموع نتوانست موفقیت عملی چندانی، نه در عصر خود آنان و نه در دوره های پس از آن کسب کند، اگر چه نمی توان از تأثیرات عمیق آن خیراندیشان در افکار آیندگان به آسانی گذشت. پس از سوسیالیست های تخیلی، افرادی چون مارکس و انگلس از راه رسیدند و بنیان سوسیالیسم علمی را پی افکنند. در این مختصر، نه مجال تفصیل در راهبردهای اندیشه مارکسیسم وجود دارد و نه ما، قصد پرداختن به جزئیات افکار آنان را داریم. همین اندازه می توان گفت که در طول تاریخ اندیشه، کمتر شخصیتی چون مارکس، توانسته، آرمان شهری در انتهای تاریخ برای بشر ترسیم کند و مردمان بسیاری را در راه دستیابی به آن بهشت زمین راهنمون سازد. اندیشه مارکسیسم، در تصویر کمون نهایی، به عنوان پایانه و آخرین حلقه تاریخ و به عنوان گرمی ترین آرمان بشری نشان می دهد که تا چه اندازه رؤیای بهشت زمین در عصر مارکس، مطمح نظر اندیشه ورانی چون او بوده است و پاسخ دعوت وی، توسط میلیونها انسان و پدید آمدن دولتها و کشورهایی با این آرمان و آرزو، نشان دهنده نفوذ گسترش این مهم در محیط باورها و ارزشهای جامعه های اروپایی و غیر اروپایی در قرن نوزده و بیست است.

### جمع بندی

مجموع بخشهای پیشین، در رویکرد عصر جدید به مسأله «مدینه فاضله» روایتگر یک معنای اساسی است. همان طور که دیدیم، عصر جدید با تفکرات نوینی درباره مقوله های مختلف که نقش اساسی در زندگی انسان دارند آغاز می گردد. سلسله حوادث و پیامدهای گوناگون، اعم از حوادث دوره رنسانس، تحول افکار فلسفی اروپا، انقلاب کبیر فرانسه، انقلاب صنعتی اروپا، پیدایش تفکر سرمایه داری و همینطور اندیشه های سوسیالیستی، بر یک مبنای مشترک، همگی در مجموع به ما نشان می دهد که انسان عصر جدید، انسانی است که سخت خود و خواسته های خویش را باور کرده است. مسیری طولانی را از مذموم بودن تا معبود بودن، طی کرده است. او، که تا دیروز در حاشیه بود، امروز در متن قرار گرفته و برای فردا به عنوان آرمان و عشقی ابدی مطرح است. در نوشتار حاضر، که در پی یافتن تصویر مذهبی مدینه فاضله ایم می خواهیم بدانیم، تعالیم دینی در بردارنده چه مواضعی در برابر این نگرش نسبت به انسان هستند. نسبت و ارتباط تفکر دینی و تفکر انسان مدار در چیست؟ کشف توافق و یا تقابل این دو با یکدیگر می تواند در گشودن گره های بسیاری، در عرصه مسائل جدید انسانی راهنما و هدایتگر ما باشد. پیش از قضاوت، با گنجاندن مقدمه دیگری به بحث، به ارزیابی دوباره این نکته خواهیم پرداخت. مهدویت و توسعه اسلامی بحث توسعه و دینداری، مدتهاست در محافل فرهنگی و روشن فکری در این سامان در جریان است و پرسشهای بسیاری را پیش روی مسلمانان نهاده است: توسعه چیست و در بردارنده چه ابعادی است؟ لوازم توسعه چیست؟ چگونه می توان به توسعه دست یافت؟ برای رسیدن به آن باید دست به چه تغییراتی در سامان وجودی خویش زد؟ نسبت توسعه و دینداری چیست؟ آیا توسعه، همان مدرنیته غربی است؟ نسبت میان دین و مدرنیته چیست؟ آیا اندیشه توسعه، همان اندیشه مدینه فاضله است؟ چه نسبتی با آن دارد؟ مدینه فاضله چه جایگاهی در اندیشه اسلامی دارد؟ آیا اندیشه دینی، مانع توسعه است یا عامل آن، جریان و سیر این گونه پرسشها، دوباره برای ما یک بحث دیرینه و پردامنه را تداعی می کند. بحث از علل عقب ماندگی مسلمانان و نقشی که باورهای دینی در پیشرفت یا انحطاط جامعه دینی می توانند داشته باشند. دریچه تمامی این پرسشها نیز به یک دغدغه درونی باز می گردد، همه ما، به عنوان انسانهایی دیندار و معتقد به حقایق دینی بر این باوریم که تعالیم دینی، در بردارنده قواعد و فرمولهای اصلی سعادت بشر است، سعادت زمینی و آسمانی. اگر این قواعد به خوبی فهم گردد و به درستی در عمل به کار آید، می تواند. جامعه انسانی را در مسیری مطلوب جاری سازد. اما چرا تا این زمان حرکت جامعه های دینی، بویژه، جامعه های مسلمانان، در راستای رسیدن به این سعادت همه جانبه صورت نگرفته است. این در حالی است که در جامعه های دیگر نیز، حرکت به سوی توسعه و پیشرفت این جهانی، معمولاً، با نوعی بی اعتقادی نسبت به مذهب همراه بوده است. چه مشکل و مانعی در این میان است. شاید تعالیم مذهبی هیچ گونه

جهت گیری نسبت به زندگی این جهانی بشر ندارند. شاید مذهب، صرفاً، جنبه ای آسمانی دارد و زندگی زمینی بشر را به خود او واگذارده است. و شاید تعالیم دینی، این راه را به ما نشان داده اند، اما، ما هستیم که از مذهب، ظاهری را بر گرفته ایم و باطنی را وانهادیم. شاید بدفهمیها و کژاندیشی های ما، این تعالیم را واژگونه دریافت داشته اند. کدام یک از این پاسخها صحیح اند؟ پاسخ نخست، نوعی برداشت از دین و دینداری ارائه می دهد که زمینه را برای اندیشه سکولاریزم فراهم ساخته است. اندیشه سکولار، نسبت به دین در طرح و نقشه این جهان، اعتنایی قایل نیست و جایگاهی برای آن باز نکرده است. این تفکر، در شکل بسیار متداول، دین را از سیاست جدا می داند، اما در بنیان و اساس، به طور کلی، هیچ جایگاهی برای دین در زندگی این جهانی انسان، باز نکرده است، نه در حکومت، نه در اقتصاد، نه در نحوه معیشت، نه در اخلاق و تربیت این جهانی و نه در ارتباطات و رفتار انسانی. یعنی اگر قرار شد برای زندگی این جهان انسان، نقشه و مصالح تهیه کنیم، نه در تهیه نقشه نیازی به مهندسين لاهوتی داریم و نه در ساخت آن از مصالح و ملاط تعالیم دینی استفاده می کنیم. این تنازع و اختلاف، میان متألهای ادیان دیگر، بویژه، متکلمان مسیحی نیز، از دیرباز مطرح بوده است. در سنت تفکر مسیحی، از یک طرف با متفکرانی چون سنت اگوستین قدیس، متکلم و فیلسوف بزرگ مسیحی در دوره قرون وسطی رو در رویم که میان زندگانی این جهانی و آن جهانی بشر جدایی می اندازد و افسار این جهان را بر دوش خود انسان گنجهکار می افکند و دین را تنها در امر آسمان دخالت و نقش می دهد و از طرف دیگر با فیلسوف بزرگی چون سنت توماس اکوئیناس، رو در رویم که موضعی مخالف با او دارد. سنت اگوستین، در زمانی می زیست که امپراطوری روم، مسیحیت را به عنوان دین رسمی کشور پذیرفته بود و این پذیرش با دوره ضعف و رنجوری آن امپراطوری، همزمان شده بود. رومیان، در پذیرش مسیحیت، به عنوان آیین رسمی کشور، بر این امید بودند که ایمان به مسیح، ناتوانی آنان را در امر کشور داری و حراست از مرزهای امپراطوری روم، چاره سازد، اما این امید، به فرجام نرسید و روز به روز بر ضعف و ناتوانی کشور، افزوده گردید، تا آن که سرانجام پرونده آن تمدن نیز، با حمله وحشیان، در سال ۴۱۰ م. بسته شد، یعنی، درست بیست و هفت سال پس از رسمی شدن آیین مسیحیت در آن سامان. همزمانی این حادثه با صبغه دینی یافتن حکومت در امپراطوری روم، بسیار کسان را بر آن داشت تا از این سرنوشت شوم، یعنی، انحطاط تمدن روم را به آموزه های مسیحیت و فرهنگ برآمده از آن آیین، نسبت دهند و کم کم این تردید در ذهنها پدید آمد که شاید دخالت دین در امر کشور داری و به طور کلی، دخالت دین در امور این جهانی، نه به صلاح دین باشد و نه به صلاح امور زمینی انسان. اگوستینوس در بحبویه این تردیدها و نظرات فتنه انگیز نسبت به دین و تعالیم مسیحیت کتاب «شهر خدا» را می نگارد و در آن از حریم دینداری حمایت و پشتیبانی می کند. در این کتاب در درجه نخست، به این نکته اهتمام می ورزد که انحطاط امپراطوری روم، هیچ ارتباطی با دین مسیح ندارد و در مرحله بعد، عقیده جدی خویش را در بیان ماهیت دو گانه زندگی انسان باز می کند. او می نویسد: «پیکار سیاسی در کائانات، نه میان دین و دولت، بلکه میان «جامعه آسمانی» و «جامعه زمینی» است. جامعه آسمانی، نماینده خداپرستی و جامعه زمینی نماینده خودپرستی است. جامعه آسمانی از پاکان و برگزیدگان خدا فراهم می آید و ابدی است و حال آن که جامعه زمینی، خاص گناهکاران است و گذراست... کلیسا، نماینده جامعه آسمانی در این جهان است و کار آن آماده کردن آدمیزادگان برای پذیرفته شدن به جامعه آسمانی است. از سوی دیگر، دولت یا کشور، نماینده جامعه زمینی است که گنجهکاران را در بر می گیرد...» (۱۴۱) او، گاه از کلیسا به عنوان سازمان موجود و واقعی سخن می گوید و گاه آن را جامعه ناپیدا، یعنی متعلق به جهان دیگر می نامد. او، معتقد بود: نظامهای سیاسی موجود، بر بنیاد تباهی و شر بنا شده اند؛ از این روی، امید مؤمن مسیحی، برای یافتن جامعه درست و خوب، فقط در جهان دیگر روا می شود. (۱۴۲) اگر چه اگوستینوس، با ایراد سخنان مزبور، در واقع، به دفاع از حریم دیانت می پردازد، اما برداشت او در این خصوص، بویژه با توجه به ابهاماتی که در سخنان او وجود داشت، افکار بسیاری را بدین سو، کشاند که جایگاهی برای دین در رتق فتق امور این جهانی قایل نگردند. اما در برابر وی، سنت توماس اکوئیناس را می یابیم که به شدت،

طرفدار دخالت دادن دین در کلیه شؤون دنیای انسان است. او، از آن دست فیلسوفانی به شمار می‌رفت که سخت معتقد به پیوند مقوله‌های انسانی و الهی، از جمله پیوند عقل و دین و آسمان و زمین بود و در سازش این موارد با یکدیگر، تلاشهای جدی انجام می‌داد. (همان دیدگاهی که در میان روشنفکران مذهبی جامعه اسلامی ما نیز، طرفداران بسیاری دارد) وی، در نگاه به قلمرو دین و دنیا، برخلاف سنت اگوستین، که به گونه‌ای صریح و افراطی، شیوه نگرش تفکیکی داشت و هیچ گونه هم‌پوشانی میان این دو قلمرو را بر نمی‌تافت و سخت در آرزوی تلفیق این دو محدوده با یکدیگر بود. وی، عقیده داشت که عدل را در همین جهان می‌توان برپا داشت. «جامعه سیاسی، از شرف و فضیلت (آسمانی، یکسره) بی بهره نیست و می‌توان در همین خاکدان، دولتی براساس تعالیم مسیح به وجود آورد.» (۱۴۳) البته حتی او نیز، مقصودش این نبود که: «دولت باید به دست کشیشان باشد، یا پاپ بر امپراطوری مسیحی سروری کند. او، در عین آن که جامعه مؤمنان مسیحی را ارجمندتر از هیأت فرمانروایان سیاسی می‌دانست، معتقد بود که حوزه دین، از حوزه سیاست جداست و فن کشور داری و قانونگذاری، به مهارتی متفاوت از حرفه کشیشان نیاز دارد.» (۱۴۴) می‌بینیم که او نیز، در واپسین برداشت و تحلیل‌های خویش، با نوعی حزم و احتیاط تفکیک‌گرایانه، به این مسأله می‌نگرد. نزاع یاد شده، در میان متکلمان و اندیشه‌وران، در طول تاریخ پر دامنه تفکر اسلامی نیز، همواره، در جریان بوده و هست. در این میان، تفوق انقلاب اسلامی و باورهای امام راحل، باعث شد که بسیاری از متفکران اسلامی، بدون یادآوری آن نزاع، بر این باور اتفاق کنند که دین و تعالیم آن، علاوه بر راههای آسمان، راههای زمین را نیز بر ما مکشوف ساخته است و دوباره التیامی میان وجهه آخرتی دین و چهره دنیوی آن برقرار کردند که بارزترین وجه آن، در جدایی ندیدن میان دین و سیاست تجلی یافت و مصادیق کم رنگ تری نیز، در ابعاد مختلف ظهور کرد. کم کم، متفکران مذهبی ما، به علم اقتصاد، سیاست، مدیریت، جامعه‌شناسی، روان‌شناسی و بطور کلی، تمام علوم که به کار و بار این جهان می‌آیند توجه جدی کردند و عناوینی چون: اقتصاد اسلامی، حکومت اسلامی، مدیریت و جامعه‌شناسی و روان‌شناسی و روان‌شناسی اسلامی، مقوله‌هایی در خور تأمل گردید. کوششهایی که در راه کشف و ضبط دیدگاههای مذهبی در موارد مزبور انجام شده، همگی، حکایت، از این داشت که ما مذهب را از جدول برنامه ریزی زندگی دنیوی کنار نگذاشته ایم و دین را که مدتها بر طاقچه آخرت خاک خورده بود و جز در مراسم تدفین و به خاک سپاری، یادی از آن در میان نمی‌آمد، امروز در هر صحنه‌ای حاضر می‌بینیم و با کنجکاوی و تفاخر از نظارت همیشگی و همه جانبه آن، بر شؤون مختلف حیا انسانی سخن می‌رانیم. شاید مهم ترین ویژگی انقلاب اسلامی ایران نیز، در همین باشد. اگر خواسته باشیم، ماهیت و ثمره مهم انقلاب را باز گوئیم، لزوماً باید به این نکته اشاره کنیم؛ یعنی، جابه‌جایی نقش دین در جدول افکار و اندیشه‌های ما. تا دیروز، دین در آن سوی مرزهای زندگی، حکومت و سلطه داشت و امروز در باور ما، سایه خویش را بر تمام شؤون حیات گسترده است. همان طور که مشاهده می‌کنید، روی کرد ما به دین، دقیقاً عکس روی کردی است که غربیان نسبت به دین داشتند. آنان، دین را از صحنه خارج کردند و ما آن را وارد کردیم. آنان از مناصب و پستهای مذهب کاستند و ما بر آن افزودیم. آنان از مذهب خود را بی‌نیاز دیدند و ما غنای خویش را در مذهب جستیم. نگرش یاد شده، دستاورد و موهبت گرانمایه‌ای برای ما محسوب می‌گشت، لیکن به همان میزان نیز، مشکلات را نیز پیش روی ما نهاد. یکی از آن مشکلات چنین است: غربیان می‌گویند: تمدن غرب، محصول نگرش و روی کرد جدید انسان غربی به مسائل این جهانی است. روی کردی درست در مقابل دیدگاه انسان متعصب قرون وسطی. اگر غرب به این درجه از پیشرفت و تمدن رسیده است، به دلیل این است که توانسته مذهب را از صحنه تصمیمات این جهانی خارج سازد و ارزشها و باورهای جدیدی را در بدنه اجتماع تزریق کند، تا فراهم کننده زمینه توسعه و پیشرفت باشد. کنار گذاشتن قواعد اخلاقی، توسعه تفکر عقلانیت و فردگرایی محض، نفی تقدیر و سرنوشت محتوم از زندگی بشر، توجه به دنیا و آرمان شهر دنیوی به معنای کامل آن، تزریق ارزشهایی چون آزادیهای گوناگون انسانی، فزون طلبی مطلق، رقابت و برتری جویی و.... همگی چارچوبهای جدیدی برای زندگی انسان و بهینه کردن شرایط زیست دنیوی او

بودند که به اعتقاد آنان، به هیچ عنوان با قالبهای مذهبی توافق و هماهنگی نداشتند. بنابراین، برخورد انسان غربی با مذهب به دو گونه بود. با مذهب را به کلی از صحنه زندگی خارج کرد و میعادگاه خود با آن را، حداکثر، به درون کلیساها و کنیسه ها و به ساعاتی چند از روزهای یکشنبه محدود کرد و یا آن مذهب را با ارزشهای جدید رنگ آمیزی کرد و به تعبیر ساده، به آن چهره ای این جهانی بخشید. در رابطه با نحوه برخورد اول، دکتر سید حسین نصر، می نویسد: «غرب، از قرون هفدهم، و حتی پیش از آن، از رنسانس به این سو، در جهت غیر دینی کردن نگاه و نگرش مردمش و سست کردن علایق دینی در زندگی روزمره انسان سیر کرده است. و در نتیجه، امروزه در غرب کسان زیادی هستند که گرچه میراث داران مسیحیت و یهودیت اند، دیگر به معنای دقیق مسیحی یا یهودی نیستند... (و ما امروز) بدون درک کردن نقش دین و نیز به محاق افتادن آن در غرب، در همه مراحل تکوین و تولد و رشد و گسترش دنیای متجدد در اروپا و آمریکا و سپس سرزمینهای دیگر، هرگز قادر (نخواهیم بود که دنیای متجدد را بفهمیم)». همین نویسنده در جای دیگر چنین می گوید: «از رنسانس تا به امروز، مسیحیت و نیز تا حدودی یهودیت در غرب، به نحوی بی امان با ایدئولوژیها، فلسفه ها، نهادها و کردارهایی که ماهیتا غیر دینی و دنیا گرایانه بوده و به چند و چون در اقتدار دینی و به واقع در اصل اعتبار و مشروعیت آن بر می آمده اند، مبارزه کرده است. شکل چالشهایی که با دین می شده از نظریات سیاسی مبتنی بر فکر اصالت دنیا و جدایی دین و دنیا از یکدیگر، تا انکار بنیاد دینی اخلاق و انکار فلسفی واقعیت خداوند و واقعیت حیات اخروی یا وحی و متون مقدس، متفاوت و متغیر بوده است (۱۴۵)». رویکرد دوم را نیز در هماهنگی و سازگاری اخلاق پروتستانیزم و روحیه جدید تمدن غرب باز می یابیم. البته آنچه مسلم است، زمینی کردن مذهب، فواید بسیاری برای غربیان در برداشت، اما در مقابل، مذهب را از درون خالی کرد و هدف اصلی آن را به دست فراموشی سپرد و مهم تر از آن، این که مذهب را نه به عنوان یک اصل و هدف، بلکه به عنوان یک وسیله و آلت، مورد سوء استفاده قرار داد. و امروز ما، با این مشکل بزرگ، رو به روییم. سخن ما این است: اگر مذهب از درون و در طرح اصلی و ابتدایی آن نقشه ای برای این جهان خاکی انسان ترسیم نکرده باشد، نمی توان آن را با رنگ آمیزی دروغین، در امور این جهان دخالت داد. اگر چنین کنیم، در واقع، آن را از درون و محتوا تهی ساخته ایم و آنچه خود خواسته ایم بر آن تحمیل ساخته ایم. آیا به راستی چنین است؟ آیا مذهب به هیچ وجه در کار و بار این جهان انسان دخالتی نمی کند؟ آیا مذهب، راههای آسمان را فقط بر ما گشوده است؟ آیا افسار زندگی را بر دوش خود انسان افکنده است؟ آیا طرحی و چارچوبی برای زیست دنیوی انسان ارائه نکرده است؟ جواب روشن ما به این پرسشها، روشن است: ما در چارچوب تعالیم قویم اسلام آموخته ایم که میان این جهان و سرای باقی جدایی نبینیم. حساب دنیا و آخرت را از یکدیگر جدا نسازیم و تکالیف این دو را با یکدیگر مورد بررسی قرار دهیم. در میان متون دینی، مواضع بسیاری می توان یافت که از پیوند احکام دنیا و آخرت یا به گونه ای روشن و یا در ظرف اشاره، سخن رفته است که با تبیین آن موارد، می توان به تحلیلی واقع بینانه و در عین حال دینی، نسبت به مسائل این جهان انسان، دست یافت. تعداد این موارد، فراوان است. در این مجال، موقعیت را مغتنم شمرده، تنها، با تحلیل دیدگاههای پیشوایان دین، در خصوص مسأله مدینه فاضله اسلامی به تحقیق سخنان بالا می پردازیم. با تحقیق در این معنی، خواهیم دانست که تصویر صاحبان آن مکتب از آرمان شهر دینی چگونه خواهد بود. آیا تصویر آنان از این بهشت موعود، یک بهشت آسمانی است، یا یک بهشت زمینی و یا آمیخته ای از این دو. آیا آن مدینه موعود، در نگاه آنان خصلتهای دنیایی دارد و یا دارای ویژگیهای آسمانی است؟ به راستی آن مذهب، نسبت به بهزیستی انسان در دنیا نیز نظری جدی داشته است، یا خیر؟ بالأخره توسعه و پیشرفت در اندیشه دینی چه شاخصه ها و مشخصه هایی دارد؟ به این ترتیب، با بررسی خصوصیات مدینه فاضله از منظر بحث «مهدویت و ظهور امام زمان» می توانیم به یک باره دو موضوع را به بوته بررسی بگذاریم.

۱. رویکرد مذهب نسبت به انسان و زندگی این جهانی او. ۲. ویژگیهای توسعه اسلامی. اکنون، با توجه به فرازهای گذشته، در این نوشتار، فرصتی فرا رسیده که هر چند مختصر، مروری به ویژگیهای مدینه فاضله اسلامی، که تحقق آن را پس از ظهور منجی

عالم بشریت (عج) به ما وعده داده اند، داشته باشیم. در این بررسی، توجه ما به مهمترین و برجسته ترین آن خصوصیات است. ویژگیهای مدینه فاضله، در عصر ظهور ۱. مدینه عدل: عدالت، واژه ای غریب نیست، اما حقیقتی قریب هم نیست. سده ها و هزاره های بسیاری است که بشر با این رؤیا روز و شب کرده، لیکن جز زور و اختناق و ظلم و بیداد، نصیبی نبرده است. هنوز آهنگ سنگینی ناله های کودکانی که به بیگاری کشیده شده اند، مادرانی که شوی خود را به بی عدالتی قربان داده اند و مردانی که به جبر کمر در برابر ظلم خم کرده اند در گوش تاریخ است. هنوز اشکهای ریزان و قلبهای داغیده، هراسهای قالب تهی کن و نفسهای در سینه حبس، ضجه های دردناک و دردهای بی تاوان، زخمهای بی مرهم و ناامیدیهای بی پایان، نگاه های خسته و بی سو، دستهای لرزان و بی رمق، لبهای خشک و چروکیده، بدنهای رنجور و زجر کشیده، انسان سراپا ظلم و بیداد دیده، هنوز این همه در خاطره تاریخ زنده است و اگر تاریخ با یادبود این حجم عظیم از نامردمی، هنوز پا بر جا ایستاده و قالب تهی نمی کند، به دلیل این است که می خواهد کسی را بیابد و تمام رنجهای مدفون در خویش را در گوش او نجوا کند. دیدیم و مکرر شنیده ایم که در طول تاریخ، انسانهای بسیاری با اندیشه عدالت و فریاد دادخواهی انسانها، این حقیقت را زنده و جاودان ساخته اند، اما تلاش عملی آن خیراندیشان و نیک خواهان در راه برقراری عدالت، در بیشتر موارد کم ثمر و یا بی ثمر و عدالت در معنای حقیقی آن، همچنان در رؤیا. چقدر سخت و دشوار است تعبیر نشدن این رؤیای شیرین. رؤیایی که تمامی اجزای وجود انسان در تمام تاریخ، با آن عجین شده و نگاه پر انتظار او در تعبیر آن خسته و کم سو گشته. بارها و بارها با زنگ حوادث مختلف، تپش قلبش فزونی یافته، اما زمانی که پلک از این خواب شیرین برداشته، جز سیاهی و تباهی مستکبران و ظالمان چیزی در پیش روی ندیده. اما می دانیم، هر چه بر شماره اوراق تاریخ افزون گردد، از شماره انتظارمان خواهد کاست و این همان چراغ امیدی است که قرن‌ها و قرن‌هاست در دل انسانها به عشق آمدن آن منجی، روشن و فروزان است. به عشق او، که نامش «عدل» است (السلام علی... العدل المشتهر) کلامش عدل است و راهش عدل. او که حکومتش حکومت عدالت است و این گم شده بشریت را در فرجام تاریخ بدو باز خواهد گرداند. در خصوصیات قیام و حکومت امام زمان (ع)، هیچ ویژگی به اندازه «عدل و قسط» روشنی و نما ندارد. آن قدر که در روایات بر ویژگی عدالت گستری آن مولی تأکید شده، بر سایر مسائل چنین ابرامی نرفته است و این، نشان از برجستگی این مهم در سازمان مدینه فاضله اسلامی در دوران ظهور دارد. دهها و بلکه صدها روایت در کتابهای مختلف روایی، بویژه، در کتاب منتخب الأثر و کمال الدین، شیخ صدوق، در مورد عدالت گستری آن حضرت وارد شده است. در بسیاری از این روایات، از آن امام همام، به عنوان مظهر و تجلی کامل عدالت یاد شده است. نام «عدل» که بر آن مولی نهاده اند در واقع ترجمان کامل رسالت اوست. صاحب مکیال المکارم، در اثر شریف خود، در این رابطه چنین می نویسد: «عدل، آشکارترین صفات نیک آن امام است. برای همین (آن بزرگوار) در دعای شبهای رمضان، «عدل» نامیده شده است: «اللهم و صل علی ولی امرک القائم المؤمل و العدل المنتظر». خداوندا به ولی امر خود که قیام کننده و... و عدل مورد انتظار همه است درود فرست (۱۴۶). و در جای دیگر، همین عنوان را به گونه ای دیگر می یابیم: «اول العدل و اخره (۱۴۷)». «السلام علی القائم المنتظر و العدل المشتهر... (۱۴۸)». در مدینه فاضله اسلامی و در بستر ظهور آن منجی نیز، همه جا سخن از عدالت و قسط است. سخن از لبریز شدن زمین از عدل و داد است. دامنه عدالت او، تا اقصی نقاط منازل و زوایای ناپیدای جامعه گسترده است، حتی عدالت و دادگری همچون گرما و سرما در درون خانه های مردمان نفوذ می کند و مامن و مسکن وجود آنان را سامان می بخشد. (۱۴۹) و در روایات ظهور، عدالت، چنان عطش برانگیز و سیری ناپذیر و فراموش ناشدنی ترسیم گردیده است که انسان را در این گمان می افکند که اصولاً، جهان برای رسیدن به این نقطه و فرجام، باقی مانده است و برنامه و تنظیم متعمدانه الهی بر این است که آخرین سطور تاریخ، با بر گهای دادخواهی به انجام رسد و خداوند چنان بر این مهم تأکید دارد که اگر حتی یک روز از عمر دنیا باقی مانده باشد، او آن را چنان طولانی خواهد کرد (۱۵۰) تا آن رؤیای موعود مردمان از راه رسد و درخت عدالت را بر ضمیر آگاه تشنگان بکارد و جامعه بشری را با آن

گمشده خویش رو به رو سازد، زمین را از عدل و قسط سیراب کند و آن قدر بر باده عدالت بیفزاید که جان آدمیان از آن مدهوش گردد. در سایه این عدالت، هیچ انسانی در قید بندگی و بردگی باقی نمی ماند. (۱۵۱) حقوق به یغما رفته انسانها به آنها باز می گردد. (۱۵۲) بندهای پیدا و ناپیدای بندگی از سرو گردن انسانها باز می گردد و زمینه استثمار انسان از انسان به کلی برچیده می شود. (۱۵۳) کارگزاران ظلم و بیداد، مورد بازخواست قرار می گیرند. قاضیان و حاکمان کثر رفتار از مسؤولیت خویش، عزل می شوند و زمین، از هر نوع خیانت و نادرستی پاک می گردد. (۱۵۴) گردنکشان و مستکبران در هم کوبیده می شوند و محرومان و مستضعفان در استرجاع حق خویش کامیاب می گردند. (۱۵۵) دیگر ناله هیچ مظلومی در گلو خفه نمی گردد، اشک و آه هیچ دلسوخته ای بلند نمی گردد، هیچ انسانی گرسنه سر بر بالین نمی گذارد و هیچ محرومی با کینه و دغدغه نا امنی، روزگار سپری نمی کند. و اینها افسانه نیست، بلکه به راستی تمام آن چیزی است که بر ما وعده داده اند و ما را در انتظار آن به برترین عبادت فراخوانده اند که انتظار آمدن او، انتظار گامهای عدالت است. ۲. مدینه رفاه: مدینه فاضله اسلامی، مدینه رفاه و آسایش همگانی است. رفاه و تنعم بدان سان که دیگر نیازمند و صاحب حاجتی در سطح جامعه یافت نمی توان کرد. یک دلیل مهم بر این امر، توزیع عادلانه ثروتها و منابع است. در شهر عدالت، که حقوق انسانها محور توجه و برنامه ریزی است، بالطبع بذری این توجه، محصولی چون رفاه و برخورداری همگانی از مواهب الهی در پی خواهد داشت. هم در تعالیم دینی و هم در آموزه های علمی و تجربی بشر، به روشنی، به این واقعیت راه برده ایم که در صورتی جامعه از غنا و تجربی بشر، به روشنی، به این واقعیت راه برده ایم که در صورتی جامعه از غنا و بهره مند عمومی سرشار خواهد گشت که پیشاپیش از عدالت سیراب گردیده باشد و مشکل کشورها در حال حاضر و در قرون و اعصار متمادی، کمبود منابع و مواهب طبیعی بر گستره خاک نبوده، بلکه توزیع نا عادلانه آنها بوده است. آنچه در روایات ظهور، در این خصوص آمده است، نشان می دهد که خواستها و آرزوهای مادی انسان، در جدول توجهات آرمان شهر اسلامی، نه تنها از یاد برده نشده، بلکه حتی در صدر توجه و عنایت قرار گرفته است و انسانها، به دلیل داشتن چنین خواست هایی، نه تنها مورد نکوهش قرار ننگرفته اند، بلکه بر توجه خداوند در پاسخ به این خواهش ها تأکید فراوان رفته است: پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم می فرماید: «در امت من، مهدی قیام کند... و در زمان او، مردم به چنان نعمت و برخورداری و رفاه دست یابند که در هیچ زمانی دست نیافته باشند. (و این رفاه شامل تمامی انسانها خواهد بود چه نیکوکار و چه بدکار. آسمان مکرر بر آنان بیارد (کنایه از وفور مواهب طبیعی) و زمین چیزی از رویدنی های خود را پنهان نسازد.» (۱۵۶) در روایات دیگر سخن از کثرت مال، (۱۵۷) وفور نعمتها، بارانهای پی در پی، سبکباری و رهایی از بارهای سنگین زندگی، (۱۵۸) آسودگی از رنج طلب کردن و نیافتن، سخنی از ادای قرض تمام مقروضین و ادای دین تمام صاحبان دین است، سخن از بی نیازی تمام انسانهاست و سخن از بذل و بخشش امام علیه السلام بر همگان است، به طوری که از طلب مال و بخشش دیگران بی نیاز گردند. (۱۵۹) در آنجا سخن از عمران و آبادی تمامی عرصه خاک است، به گونه ای که چون آن حضرت قیام کند، همه خرابیها را آباد کند، (۱۶۰) تمامی سطح زمین را از سرسبزی و نشاط و طراوت بپوشاند، (۱۶۱) گنجها و معادن زمین، همگانی مورد استخراج قرار گیرند و زمین آنچه را که در درون مخفی داشته، برای رفاه و آسایش انسانها به دست او خواهد سپرد. (۱۶۲) ۳. مدینه امن و سلام: به اعتقاد روان شناس، از مهم ترین نیازهای اساسی بشر که در هرم نیازهای وی جایگاه ویژه ای دارد، نیاز به امنیت است. البته این نیاز در ابعاد مختلفی تجلی می یابد، امنیت اخلاقی، امنیت اقتصادی، امنیت حقوقی، امنیت اجتماعی و خانوادگی و... آنچه از حجم زیادی از روایات ظهور بر می آید، نشان می دهد که مدینه فاضله اسلامی، شهر امن و سلام است، آن هم امنیت در معنای واقعی و در تمامی ابعاد آن. در روایتی از امام صادق علیه السلام در تفسیر آیه شریفه: «وعد الله الذین امنوا منکم... لیستخلفنهم فی الأرض... ولیبدلنهم من بعد خوفهم امنا» می فرماید: «نزلت فی القائم و اصحابه.» (۱۶۳) یعنی وعده خداوند، مبنی بر اینکه وحشت و خوف مؤمنان را به امنیت و سلام تبدیل می کند، در زمان ظهور آن حضرت، معنی و مصداق کامل می یابد و انسانها در آن موعد

شریف است که می‌توانند با قلبی آسوده و فارغ از هرگونه دغدغه اقتصادی، حقوقی، اخلاقی و اجتماعی سر بر بالین آرامش بگذارند و زندگانی دنیا را دور از خطرهای دلهره آمیز همیشگی ببینند. بنابراین، گردنه‌های پرخطر و پرنشیبی که در زندگی هر انسان به واسطه روابط نادرست حاکم در اجتماع پدید می‌آید، در آرمان شهر اسلامی جایی و جایگاهی ندارد. این نیز سعادت است زمینی در یک شهر آرمانی و آسمانی. ۴. مدینه تربیت: پیش از این یادآور شدیم که تمدن غرب، اساس پیشرفت خویش را بر مبنای توجه به انسان پایه‌گذاری کرده و انسان محوری و انسان‌مداری، جزو نرم افزارهای اساسی در پیشرفت غرب محسوب می‌گردد. اما همان انسان که مقصود و غایت پیشرفت تلقی شده، همان انسان در تمامیت وجودیش، در این تمدن فراموش شده و بحران تمدن غرب، در ابعاد مختلف: اخلاقی، اجتماعی و تربیتی آن مؤید صریح این غفلت و ناکامی است. انسانی که فقط از یک سو نظاره شد و تنها ابعاد مادی او، در محاسبه آمد، انسانی است کاریکاتوری و ابتر و بالطبع، نمی‌توان او را در عالم خارج، انسان نامید و مشکل غرب در همین سوء تفاهم کوچک است! چندین قرن است که برای آسایش تن، هر چه فرمول اقتصادی و سیاسی به یاد داشته‌اند و هر چه امکانات علمی و تکنیکی در اختیار داشته‌اند، به استخدام در آورده‌اند، تا شاید بتوانند آسایش این جهانی انسان را بدو باز گردانند، حال آن که او، پس از این همه تلاش، هیچ‌گونه آرامشی در خود نمی‌یابد، جهان را تنگ و تاریک و سرد می‌بیند و در آن احساس حقارت و پوچی می‌کند و این جریان، به اعتقاد منتقدین درون این نظام، جز به نابودی انسان نمی‌انجامد. و این آن چیزی است که باید آن را انسان‌مداری واژگونه، یا انسانگرایی نسیانگرانه نامید. همین معنی را از زبان یکی از منتقدان فرانسوی نظام غرب بازگو می‌کنیم: «تمدن جدید که به هنگام حرکت آغازین خود می‌خواست «انسان‌گرا» باشد و به انسان آنچنان اصلاتی داد که آغاز و انجام همه چیزش کرد، اکنون به ماجرائی این چنین شگفت دچار شده است. در روزگار ما، تار پود مفهوم انسان از هم گسسته است... به هر حال، تمدنی که خود را «انسانگرا» می‌نامید، نظامی از آب در آمده است که آدمی را تحقیر می‌کند و می‌فریبد و سرانجام نابودش می‌سازد. تحقیر آدمی در این معنی و از این راه است که تمدن مذکور، انسان را به دستگاهی مرکب از یک سلسله وظایف کمی و مادی و به ماشینی منحصرآ تولیدکننده و مصرف‌کننده تبدیل می‌نماید (۱۶۴)» اما در آرمان شهر اسلامی، همان‌گونه که ترسیم کردیم، فقط سخن از آسایش تن نیست. فقط سخن از وفور ثروت و رفاه مادی نیست، در تصویر مهندسان این مدینه، انسان فقط تن نیست، بلکه موجودی است دارای ابعاد مختلف که تکامل و رشد او، در گرو رشد متوازن تمامی آن ابعاد است و آن بهشت زمینی تحقق نمی‌یابد مگر آن که بارقه‌ای از آسمان نیز در آن حلول کند. تربیت و پرورش روح انسانها و توجه به اختلال و فضائل روحی، که از اساسی‌ترین برنامه‌های ظهور است، در همین راستا معنی می‌یابد. مدینه فاضله، در عین حالی که شهر عدالت است، شهر رفاه است و شهر امنیت. در عین حالی که شهر تربیت است، شهر سجایا و فضایل انسانی است. در آن محیط، انسانهای صالح تربیت می‌یابند تا جامعه‌ای آرمانی و صالح بنا سازند. در آن جا، در کنار دست‌یابی انسانها به غنای مالی، از غنای قلبی و روحی بهره‌مند می‌گردند (۱۶۵) و در کنار اتمام نعمت و وفور ثروت، به کمال اخلاق و فضیلت‌های انسانی راه می‌یابند. (۱۶۶) کینه‌های اخلاقی از قلبها ریش کن می‌گردد (۱۶۷) و دروغ و تزویر و نامردی، در روابط اجتماعی، جای خود را به یک رویی و یک رنگی می‌بخشد و به واقع، در چنین بستری است که رفاه و عدالت و امنیت نیز معنا و مفهوم و حقیقت خویش را باز می‌یابند و جز با این نگرش همه‌جانبه به انسان، و در کنار هم چیدن اجزای حقیقی او در برابر هم، نمی‌توان به تعبیر رویای همیشگی انسان در تاسیس آرمان شهر انسانی پرداخت. ۵. مدینه علم: دوره ظهور، دوران گسترش علم و دانایی است و مدینه فاضله اسلامی، مدینه‌العلم است. با آمدن آن منجی حقیقی، همان‌گونه که ظلم و بیداد جای خود را به عدل و دادگری می‌سپارد و همان‌گونه که نابسامانیهای مختلف اجتماعی به سامان می‌گراید، به همان ترتیب نیز، دانایی و فرزاندگی بدیل جهل و نادانی می‌گردد و جهان از نور عقل و دانش آکنده می‌گردد. (۱۶۸) او، می‌آید تا همان‌طور که جهان را لبریز از عدالت می‌سازد، از دانایی و فرزاندگی نیز سیراب سازد. نیروهای عقلانی توده‌ها را تمرکز بخشد و خردها و دریافتهای آنان را به کمال

رساند. (۱۶۹) علوم و دانش‌هایی که در طول اعصار و قرون در پشت پرده‌ها، مکنون مانده، پراکنده سازد و مرزهای دانایی و یادگیری را تا سرآورده منازل و تا اعماق وجود تک تک انسانها، اعم از زن و مرد گسترش بخشد. (۱۷۰) ۶. مدینه مستضعفان: از ویژگیهای بسیار مهم در عصر ظهور، جابجایی قدرت و تغییر در ساختار آن است. حکومت در مدینه فاضله بدست توده‌های محروم و مستضعف جامعه است. آنان که پیش از ظهور بار سنگین فقر و بیچارگی و نامردمی را تحمل کرده‌اند و اکنون در راستای اجرای عدالت باید به حق مسلم خویش در وراثت و پیشوایی زمین دست یابند (۱۷۱). بدین سان، بهشت زمینی در عالم خارج واقعیت می‌یابد. با سیراب شدن زمین از عدالت، با برخورداری همگان از رفاه و آسایش و امنیت، با اتساع وجودی انسان و بازیابی تمامی ابعاد وجودی وی در ظرف تربیت و پرورش، با گسترش علم و فرزاندگی، با مشارکت توده‌های محروم در امر تصمیم‌گیری و تغییر ساختار سیاسی جامعه و با... آنچه گذشت، برجسته‌ترین ویژگیهای مدینه موعود در عصر ظهور است که می‌توان در فرصتهای بلندتر بر شمار عناوین اصلی و یا زیر مجموعه‌های آنها افزود، لیکن در این مجال، به همین مختصر بسنده می‌کنیم. ختام دانستیم که اندیشه «مدینه فاضله» در ظرف تفکر گذشتگان به هیچ وجه با ملاحظات انسانگرایانه همراه نبوده است. نه این که انسان در نمودار اندیشه آنان جایگاهی نداشته. بلکه به این معنی که او مرکز توجه و اعتنا نبوده است. بنابراین، مدینه فاضله در منظر دید آنان، بیش از آن که صبغه‌ای انسانی داشته باشد، چهره‌ای سیاسی، اخلاقی و یا فلسفی می‌یابد. در قرأت عصر جدید، این معنی، کاملاً واژگونه می‌گردد. از دوره رنسانس به این سو، که انسان، به عنوان مهم‌ترین آرمان تمدن جدید، محیط توجه و اعتنا را می‌پوشاند، تفاسیر نوینی نیز نسبت به آرمان شهر انسانی ارائه می‌گردد. محور این تفاسیر را نوعی فلسفه انسانگرا تشکیل می‌دهد که از طرفی با اندیشه استغنا از مذهب و بلکه، اندیشه مذهب‌پیرایی همراه و قرین بوده و از طرف دیگر، تنها به بهزیستی دنیوی انسان توجه داشته و پیشرفت و تعالی وی را در بعد مادی می‌جوید. بنابراین، مدینه فاضله در نگاه متأخران، در واقع، شهر رفاه و آسایش انسان است، اما در راه کسب این مهم، فقط، به بعد خاکی انسان توجه می‌شود. پیشرفت و ترقی مادی به عنوان یک اصل مسلم شمرده می‌شود و همه چیز در ذیل آن، ملاحظه می‌گردد. این نوع اندیشه، چند قرن است که سیطره خویش را بر محیط باورهای انسان غربی گسترده است و اگر چه او، به واقع، به بسیاری از آنچه در صدد بوده، دست یافته است، اما، به هیچ وجه، رویای همیشگی خود را محقق نمی‌بیند. در مقابل مشاهده کردیم که در اندیشه جامع دینی، ما بر یگانگی دنیا و آخرت و جسم و جان انگشت تأکید می‌نهمیم و جایگاه و احکام این امور را از هم تفکیک نمی‌سازیم. به انسان، به عنوان یک واحد حقیقی نظر داریم و در هر طرح و برنامه، رشد موازی و متوازن او را پی می‌جویم. در مدینه فاضله اسلامی، در سرلوحه طرح و برنامه آسمانی آن، با کمال شگفتی، با یک آرزوی زمینی روبرو می‌شویم، با عدالت و در کنار آن، رفاه و آسایش و امنیت و برخورداری از مواهب طبیعی. حجم اعتنای تعالیم دینی به این مسائل، در مسأله ظهور و مهدویت، برای انسان مذهبی که همیشه بر تقابل و دوگانگی دنیا و آخرت، صمیمانه، پای می‌فشرده، آن قدر با اهمیت و هیجان‌انگیز است که وی را دچار گیجی و تردید می‌سازد. اما، به واقع، چنین است. تعالیم دینی، در زندگی زمینی ما مصرانه ادعای دخالت و تصمیم‌گیری دارند و آرزوهای زمینی ما به طور جدی، مورد توجه آنهاست. اما این همه را در مصاحبت با دیگر ابعاد وجودی انسان می‌طلبند. بر این اساس است که مدینه فاضله اسلامی، علاوه بر این که مدینه عدالت، رفاه و امنیت است، مدینه علم، عقلانیت، تربیت و انسان‌پروری نیز هست. یعنی همان عناصری که نبود آنها در تفکر مذهب‌پیرای غربی، باعث پدید گشتن بحران جدید تمدن غرب گشته است و این تمدن را علی‌رغم پیشرفتهای چشمگیر مادی، در مسیر تحقق سعادت انسانی ناکام گذارده است. ویل دورانت تمدن نوین بزرگ غربی، در همین رابطه چنین می‌نویسد: «مدینه فاضله تحقق یافته است، ولی در عالم خارج (از ما)... ما قدرت خود را صد برابر کرده ایم و بر بالای خود صدها ذراع افزوده ایم، ولی طرحها و نقشه‌های ما به پستی و تنگی زمانی است که در جهل و آلودگی به سر می‌برسیم. ما از لحاظ روحی کوتاه‌قدانی هستیم در قالبهای بسیار بزرگ. مدینه فاضله در همه جا آمده است. به جز در روح انسان. با این همه، این مدینه



فاضله کوچکی، که اکنون با رویای قابل اغماض می‌خواهیم بنا کنیم، نمی‌خواهد طبیعت را از نو بسازد و نمی‌خواهد تسلط انسان را بر طبیعت بگستراند (زیر این بهشت منظور نظر بیکن بود و تحقق یافته است) بلکه می‌خواهد که خود را از نو بسازیم و نفوس با اراده‌های درست کنیم که برای زندگی در عالم بهتری شایسته باشند و به صفای دانش ما و به نیروی قدرت ما باشند و چون مایه ویرانی مدینه فاضله «طبیعت بشری» و جهل انسانی است. ما نخست خواهیم خواست که دلها و نفوس خود را تصفیه کنیم؛ شاید امور دیگر، در نتیجه به دنبال آن بیاید... (به طور کلی) معلوم شد که مقصود بنای یک مدینه فاضله مکانیکی یا بهشتی برای راهروان پیاده و مسافران هواپیما نیست، بلکه امر اساسی تری در نظر است و آن بالا- بردن صفات اخلاقی و جسمی و معنوی مردم است. نسلی که محصول و نتیجه این اقدامات و پیشنهادها باشند می‌تواند مدینه فاضله را بنا کند. (۱۷۲)» در ارزیابی سخنان گذشته چنین می‌توان نتیجه گرفت که تفکر دینی نیز، یک تفکر انسانگر است. با این تفاوت که انسانگرایی دینی، متکی بر یک انسان‌شناسی قویم است؛ اما انسانگرایی غربی، متکی بر یک انسان‌شناسی ابر و نادرست بود. به همین دلیل نیز بود که در بخشهای گذشته از تفکر مستتر در تمدن غرب، با عنوان «انسانگرایی نسیانگرایانه» یا «انسان‌مداری واژگونه» یاد کردیم. در انتهای نوشتار، تأکید می‌کنیم که بحث «توسعه اسلامی» به طور کامل می‌توان از ویژگیهایی که در مورد مدینه فاضله اسلامی بر شمردیم، استفاده کرد و اگر چه مطالب عنوان شده، بیشتر، جنبه کیفی داشت، لیکن می‌توان با مشارکت صاحب نظران در زمینه‌های مختلف، بویژه در زمینه جامعه‌شناسی و اقتصاد بر ظروف کمی آن نیز دست یافت.

## بخش سوم؛ زندگی دینی پیش از ظهور

### مقدمه

زیست منتظرانه، پیشینه‌ای دراز در تاریخ وافقی ناپیدا در آینده روزگار دارد. باور انتظار، نه تنها به پایان عصر حضور (۲۶۰ هـ - ق.) که به دوران آغازین دین باز می‌گردد؛ چه، تاریخ اسلام، این سلوک را، در زندگی دینی آن روزگار، نشان می‌دهد. در حقیقت، این باور، آن گاه بر اندیشه پرتو افکند که پیامبر اسلام (ص)، از ظهور دوباره دین و احیای سنت خویش، در آینده دور، سخن گفت و دینداران را بر تحقق کامل دین و عینیت یافتن آرمانهای نهایی اسلام، به وسیله یکی از فرزندان، دوازدهمین امام شیعیان، آگاه کرد. (۱۷۳) اینک، قرن‌ها از تجربه این اندیشه دینی می‌گذرد. زندگی مردمان را در عصر پایدار و بلند انتظار، با تاریخی روشن از نمودها و جلوه‌های فکری و عملی، مشاهده می‌کنیم. برخی بر آمده از باور راستین انتظار و پاره‌ای آمیخته به پیرایه‌ها و وام‌گرفته از سنتهای کهن بشر. این کوشش، توصیف و نمایه‌ای است از گونه زندگی دینداران در عصر انتظار. چشم اندازه‌های گوناگون زندگی دینی: حیات دین، تفکر و اندیشه دینی و دینداری انسان منتظر نگرسته می‌شود، تا بایدها و نبایدها، راستی‌ها از ناراستی‌ها و اصالت‌های دینی منتظران را باز شناسیم و سلامت و ژرفای این باور را، در اندیشه زلال معصومان (ع) بنگریم. چگونگی زندگی دینی، در عصر انتظار، با توجه به شاخص‌هایی که زوایای آن را به گونه جدای از یکدیگر، نشان دهد، می‌توان در دو محور نشان داد: ۱. شرح چگونگی اندیشه دینی. ۲. شاخصهای دینداری. به باور ما، مطالعه منابع و متون، از زاویه فراخ و دریچه گسترده این دو محور، تمامی مراحل تاریخ فرهنگ دینی را در مقیاسی بزرگ پیش چشم می‌آورد. اما آنچه در این کاوش می‌گنجد، شرح شاخصها و پدیدارهایی از زندگی دینی است که باور انتظار، آنها را در فرهنگ تشیع پدید آورده و یا بر پایه سخنان معصومین (ع) به تحقق و پیدایی آنها باور داریم.

### ۱. شرح اندیشه دینی

با آغاز دوران غیبت، مسؤلیت و رسالت دینی امام (ع) در برابر حفظ مکتب و هدایت امت، بر عهده عالمان دین، به عنوان نایب و جانشین امام، نهاده شد. شرح و تفسیر دین، به منظور پاسخ گویی به نیازهای موجود دینداران و بازگویی و بازفهمی تعالیم به جای مانده از امامان (ع)، به وسیله اینان آغاز شد و به تدریج سلسله عالمان دین در طول تاریخ انتظار، به وجود آمد. عالمان، با به کار گرفتن آگاهیهای خود، از منابع اولیه دین: قرآن و سنت، و استناد به فهم علمی خویش از آنها، کوشیدند پاسخهای در خور عصر را بیابند و با عرضه آنها، مسؤلیت خویش را در روزگار غیبت به انجام رسانند. دینداران نیز، بر اساس این سخن امام (ع): «واما الحوادث الواقعة فارجعوا فیها الی رواة حدیثنا» (۱۷۴) وظیفه یافتند به عالمان دین مراجعه و موضع فکری و رفتاری خود را در رویدادهای زندگی، با رهنمودهای اجتهادی اینان هماهنگ کنند. این پیوند و ارتباط متقابل، میان عالمان و مردمان، سبب گردید، معارف دینی در پرتو تلاشهای دین شناسانه عالمان، در بخشهای گوناگون مکتب نموده شود و یا گذشت روزگار رشد و توسعه یابد. دانشهای بسیاری، مانند: فقه، کلام، اصول، تفسیر، رجال، حدیث، فلسفه، عرفان و تاریخ، که اساس فکری آنها در عصر حضور امامان ارائه شده بود، مراحل تکامل را پیمود و میراث علمی ارزنده ای در این علوم پدید آمد. از جمله این تلاشها، تثبیت اندیشه غیبت در قرنهای چهارم و پنجم بود که غیبت امام (ع) در روزگار نخستین، مورد انکار و مناقشه عالمان سنی قرار می گرفت. دانشوران شیعی، در استواری و درستی این باور اسلامی بجد کوشیدند و پرسشها و شبهات را پاسخ گفتند. عالمانی چونان: نعمانی (۱۷۵) شیخ صدوق (۱۷۶) (م: ۳۸۱)، شیخ مفید (۱۷۷) (م: ۴۱۳)، شیخ طوسی (۱۷۸) (م: ۴۶۰) در خصوص مسائل غیبت امام (ع) و شرح فلسفه آن، کتابهای مستقل نگاشتند. به هر روی، اندیشه دینی، با همه گسترده آن، در دوران غیبت، با ایثار و مجاهدت عالمان شیعی پاس داشته شد و فراروی دینداران قرار گرفت. نقش بزرگ اینان در حفظ و رشد این اندیشه و نیز شدت دغدغه دینمداری و پروای دینی که در تمامی دین پژوهیهای آنان مشاهده می شود، به هیچ روی جای تردید و انکار نیست. البته وجود برخی کاستیها و نادرستیها، جای انکار ندارد، مانند: رشد یافتگی بخشی از معارف دینی و کنار نهاده شدن بخشهای دیگر، ذهنی اندیشی و دور بودن از واقعیت های موجود و یا به وجود آمدن پاره ای افکار و آرای نادرست و تفسیرهای ناصواب درباره بعضی مفاهیم دینی، که مصداق آن را امروزه در افکار گروهی با عنوان «ولایتها» شاهدیم. حتی در مطالعه تاریخ، افرادی بدعتگذار را می بینیم که توانسته اند در مقیاسی کوچک و محدود، اندیشه دینی را از مسیر اصیل آن خارج سازند و با دسیسه های درونی و یا خود فروشی، به فرقه سازی و دعوت های گمراه کننده دست یابند. مطالعه سخنان معصومان (ع)، نشان می دهد که در روزگاران غیبت، بعضی افراد مدعی علم دین، داده ها و مفاهیم دینی را بر اساس خواهش های نفسانی تفسیر و تاویل می کنند و بدین گونه، دین و تعالیم دینی قربانی خواسته های اینان می شود. (۱۷۹) همچنان که اکنون نیز، پاره ای از انحرافها و تفسیر به رایها را در افکار گروهی شاهدیم که به نام دین، همه تکالیف و مسؤلیتهای اجتماعی را در روزگار انتظار نفی می کنند و برای خود، هیچ گونه وظیفه اجتماعی که دین به آن حکم کرده باشد، نمی شناسند. این افراد، در دوران غیبت، به گونه ای در باتلاق تأویل و تحریف فرو می غلتند که گاه ظهور نیز، با امام (ع) برخورد می کنند و مورد انتقام قرار می گیرند: علی (ع) می فرماید: «اذا خرج القائم من اهل الفتوی بما لا یعلمون، فتعسا لهم ولا تبعاهم» (۱۸۰) زمانی که قائم ظهور کند، از عالمانی که ندانسته فتوا می دهند انتقام می گیرد، اینان و پیروانشان را نگویند. روایتهای دیگر نیز، از فساد و انحراف برخی متولیان اندیشه دینی روزگار غیبت خبر می دهد. همچنین از بخشی دیگر از روایتهایی که حرکتهای فکری و فرهنگی امام (ع) را در عصر ظهور بیان می کند، دانسته می شود که در این روزگار توجیه ها و تأویل ها و تحریفها و انحرافها و پیرایه ها، بسیاری از باورهای اسلام ناب و راستین را تهدید می کند و ساخته های ذهنی مدعیان دین، به عنوان باورهای دینی ترویج می شود. به برخی احادیث که بیانگر وقوع این احوال در حوزه اندیشه دینی است، اشاره می شود: امام صادق (ع) درباره راه و روش مهدی (ع) می فرماید: «یصنع کما صنع رسول الله (ص)، یهدم ما کان قبله کما قدم رسول الله (ص) امر الجاهلیة، ویستأنف الاسلام جدیدا». (۱۸۱) راه و روش او، چون پیامبر (ص) است؛ یعنی هر

چه را پیش از او باشد ویران می‌کند، چنان که پیامبر(ص) جاهلیت را ویران ساخت و اسلام را از نو می‌نمایاند. در بسیاری از روایتهای اسلامی: از تجدید دین و آمدن آیین جدید، توسط امام مهدی (ع)، سخن رفته است (۱۸۲). تجدید دین، به هر یک از این معانی تصور شود: تصحیح انحرافها و تحریفها، آشکار کردن فراموش شده‌های دینی، شرح احکام واقعی و فهم درست دین، متناسب با فرهنگ زمان و... همه اینها در تجدید حیات دین، از این حکایت می‌کند که پیش از ظهور، اندیشه دینی به گونه‌ای به کاستی‌ها و پیرایه‌ها آمیخته خواهد شد که از حرکت‌های مهم امام (ع)، پاکسازی و پیراستن ذهنها از رسوبات فکری گذشته و بازسازی فکر دینی و در نهایت، احیای دوباره تعالیم اسلام راستین، خواهد بود. علی (ع) می‌فرماید: «يعطف الهوى على الهدى اذا عطفوا الهدى على الهوى، و يعطف الراى على القرآن اذا عطفوا القرآن على الراى» (۱۸۳). هواپرستی را به خدا بازگرداند، پس از آن که خدا پرستی را به هوا پرستی بازگردانده باشند. رأی‌ها را به قرآن بازگرداند، پس از آن که قرآن را به رأی‌های خود بازگردانده باشند. این کلام علی (ع)، روشن می‌کند که اندیشه دینی، پیش از ظهور، در سطح وسیعی، بر اساس هواها و هوسها و منافع شخصی و گروهی، شکل می‌گیرد. عالمان دنیا مدار و نفس پرست، اصول و فروع دینی و آیات وحی را به دلخواه تفسیر و تأویل می‌کنند، آن گونه که با آرزوهای دنیا خواهانه آنان، هیچ تضادی پیدا نکند و چنانکه احادیث بسیار دیگر نیز، به این تصریح دارد، این کار، امری رایج خواهد بود. بدین روی، چون تعالیم حیاتبخش دین و چهره واقعی کتاب و سنت، زیر لایه‌های افکار و آرای نادرست، پنهان می‌شود، امام (ع) آنها را بیرون می‌کشد و آشکار می‌سازد: علی (ع) می‌فرماید: «ويحيى ميت الكتاب والسنة» (۱۸۴). مهدی (ع)، کتاب و سنت مرده و از میان رفته را زنده می‌کند. در این احادیث، امام (ع)، به صراحت از مردن کتاب و سنت سخن می‌گوید. بی‌شک، اندیشه دینی که برخاسته از کتاب و سنت باشد و حقیقتاً آموزشهای این دو منبع اصلی شریعت را نشان دهد، در این حکم، همانند خواهد بود؛ یعنی اثر حیاتی و سازنده در جامعه و زندگی دینی نخواهد داشت؛ چرا که جز پندارها و ادعاهای دروغین به نام دین، حقیقت دیگری نخواهد داشت. روایتهایی که از پدید آمدن نارواییها و تیرگیها در حوزه تفکر دینی خبر میدهند، بسیارند. آنچه یاد شد، گزینشی اندک از آن بسیار بود. به راستی معصومان (ع) چرا و به چه منظور از این حوادث خبر داده‌اند؟ بی‌شک، یک جهت مهم در بیان این سخنان، این است که از یک سوی، دینداران با عوامل انحراف دینی که در آینده جامعه را فرا می‌گیرد، آشنا شوند و در گرفتن معارف دینی، هوشیار باشند؛ و از دیگر سوی، خواسته‌اند به عالمان و متولیان اندیشه دینی هشدار دهند که زمینه‌های انحراف و کژاندیشی را به نیکی بشناسند و از آنها پروا گیرند. البته عوامل انحراف در اندیشه دینی، در همه زمانها بوده است، حتی در عصر حضور، افکار و تأویلهای نادرست و عالمان منحرف وجود داشته‌اند. اما آنچه دوران غیبت را در برابر این رویداد حساس می‌کند این است که چون مفسر واقعی دین، حضور ندارد، معیاری مسلم و قطعی که شاخص بازشناسی اندیشه راستین از دروغین باشد. وجود ندارد. در عصر حضور، شیعیان، هنگام اختلاف یا تردید در فهم و یا اعتقاد درست از نادرست، به حضور امامان (ع) می‌رسیدند و معارف دینی خویش را به داوری معصومانه ایشان می‌گذاشتند. اما در عصر غیبت، اگر چه قرآن، به طور کامل و بی‌هیچ کاستی در دسترس است، ولی محک زدن اندیشه‌ها به قرآن و داوری خواستن از قرآن باز به نوبه خود، استناد به فهمی از قرآن خواهد بود و هرگز قطعیت و معصومیت داوری معصومانه امام (ع) را نخواهد داشت. بی‌تردید، قرآن، معیار اصیل بازشناسی درستیه‌ها و راستیه‌ها در اندیشه دینی این دوران است، اما شناخت مراد قرآن، بدون دخالت فهم عالم در دسترس نیست؛ از همین روی، می‌بینیم برخی در استناد به قرآن، به دیدگاهی روی می‌آورند که حتی فهم ظواهر آن را حجت نمی‌دانند و معتقد می‌شوند که جز از طریق احادیث و سخنان معصومان (ع)، نمی‌توان به مراد وحی دست یافت! خوب، آیا این دیدگاه را می‌توان معیار قرار داد؟ پاسخ منفی است، زیرا این خود فهمی است بشری و چه بسا خطا و دیگر آن که اساساً در تمسک و استناد به حدیث، امکان لغزش و فرو افتادن در خطا به مراتب بیشتر است، چه اگر به فرض، مشکل فهم درست آن را به سبب: تعارض، از میان رفتن قراین، پوشیده ماندن ظرف صدور و موقعیت مخاطب و... نادیده بگیریم باز با مشکلی بزرگ تر روبه

رو، می شویم، یعنی پدیده جعل و وضع حدیث و تشخیص حدیث درست از نادرست. آیا رخ نمودن اندیشه های گوناگون در تاریخ اندیشه دینی را می توان در دایره پدیدار شدن انحرافها در فکر دینی زمان غیبت دانست؟ بی شک، اختلاف آرا و افکار در حوزه اندیشه دینی، به مقتضای اجتهادی بودن آن است و این، نزد دین پژوهان، اصلی پذیرفته و برخاسته از تعالیم دینی امامان (ع) است. از این روی، باید بر اساس هماهنگی و ناهماهنگی و برابری و نابرابری ملاک های درستی بر هر کدام از آنها، به داوری پرداخت. احادیث یاد شده، اندیشه هایی که بر پایه فهم و استنباط درست، یعنی با آگاهیهای لازم و شناخته شده برای اجتهاد، پدید آید و معیارهای مسلم اجتهاد دینی را متناسب با نیازمندیهای فرهنگ دینی زمان خود، دارا باشد، در بر نمی گیرند. اندیشه هایی که بی توجه به قانونمندی ها و ضوابط کشف شده برای فهم درست دین، به وجود آیند و با اصول مسلم در تفکر دینی، ناسازگار و بیگانه باشند، روشن است که انحراف خواهند بود. بنابراین، اندیشه دینی در طول زمان غیبت، به تلاشی مشترک و پیوسته، از سوی دین شناسان خبره و آگاه، نیاز دارد، تا منابع، شیوه های فهم و تحقیق دینی برای بازیافت آموزشهای راستین و اصیل اسلام در هر زمان شناخته گردد. این، به توبه خود، تلاشی است بر آمده از روح و فرهنگ انتظار و ایجاد زمینه سازی برای تحقق اصلاح در تفکر دین که بزرگ ترین حرکت در انقلاب جهانی مهدی (ع) است

## ۲. شاخصهای دینداری

بسیاری از بایدها و شاخصهای بایسته ای که باور به دین را زندگی عصر انتظار می نمایانند، در روایات اسلامی، بیان شده است از این چشم انداز، به مطالعه پاره ای از آنها می پردازیم: ۱. انتظار فرج به انتظار زیستن و منتظرانه دین داشتن، وظیفه ای است که شریعت اسلام، از مؤمنان خواسته است. چشم داشتن به ظهور منجی و حاکمیت دوازدهمین امام، از سلسله امامان معصوم (ع)، باور به تداوم امامت و عینیت رهبری دینی، در نهایت تاریخ زندگی است، نهایی دور، ولی در پیش، بسا امروز، فردا یا فردای دیگر. عالمان دین، بر پایه احادیث معصومین (ع) انتظار فرج را شاخص بزرگ انسان دیندار در عصر غیبت دانسته اند و همواره دینداران را به داشتن و دانستن این مهم، فرا خوانده اند: پیامبر اسلام (ص) می فرماید: «افضل اعمال امتی انتظار الفرج من الله عزوجل» (۱۸۵) انتظار فرج داشتن برترین عمل امت من است. امام صادق (ع) می فرماید: «الا أخبرکم بما لا یقبل الله عزوجل من العباد عملا الا به؟ فقلت بلی، فقال:» «شهادة ان لا اله الا الله محمدا عبده و رسوله... و الانتظار للقاءم (ع)». (۱۸۶) خبر دهم شما را به چیزی که خداوند عمل بندگان را جز با آن نمی پذیرد؟ گفتم آری. امام فرمود: باور به خدای یکتا و بندگی و پیامبری محمد... و چشم داشتن به ظهور قائم (ع). مفهوم انتظار: انتظار، باوری است باور به عمل، که در زندگی انسان منتظر، در قالب کرداری خاص، تجسم می یابد. دست روی گذاردن و بی هیچ کنشی منتظرانه، خود را منتظر دانستن، تفسیری وارونه و منافقانه از انتظار است. انتظار، اعتقادی است در گرو عمل، عمل کردن به آنچه که فرهنگ انتظار ایجاب می کند. انتظار، چشم داشتن به حاکمیتی است که در آن، ناپاکان، ظالمان، متظاهران بی اعتقاد و معتقدان بی کردار، به شمشیر عدالت و دیانت سپرده می شوند. دین، از بدعتها و کجیها و نفاقها و نارواییهای بشری پیراسته می گردد. نادرستیها و ناراستیها کنار می رود، کاخهای به ظلم افراشته تاریخ، سقوط می کنند، زنجیرهای جل و اسارت گسسته می شوند، نابخردیها و ناحقیها، پایان می یابند، دنیای ناراستان به فرجام می رسد. شخص منتظر، خود ساخته ای است آماده پیوستن و در آمدن در صف نهضت و قیامی که نهمین سلاله حسین (ع)، آن را رهبری می کند و همه سنگرهای ظلم و ستم و پلیدی و نفاق و ناپاکی و بدعت را فرو می ریزد و حق و حق پرستی و درستی و راستی و عدالت را جایگزین آن می کند. انتظار مکتب آمادگی: آمادگی همیشگی، جوهر اصلی انتظار است و وظیفه قطعی منتظران. انتظار قیام و ظهور مهدی (ع) را داشتن، آمادگی پیشین می خواهد، از جمله: پیراسته و پاک زیستن، صداقت در عقیده و عمل داشتن، دارا بودن توان روحی برای جهاد و مبارزه در رکاب امام مهدی (ع). آنان که انتظار را به عنوان عقیده و باوری دینی در ذهن می پرورند، و

بازتاب عملی آن را در برپایی مجالس دعا و جشن می‌جویند، ولی با الفبای مبارزه و جهاد و باطل ستیزی نا‌آشنایند، در طول زندگی خود، کوچکترین صحنه برخورد با دشمنان دین تجربه نکرده‌اند و حتی از تصور آن نیز، بر خود می‌لرزند، چگونه می‌خواهند به صف مجاهدان در قیام توفنده و جهانی مهدی (ع) در آیند و با بزرگ‌ترین و بیشترین دشمنان رویاروی شوند؟ آیا اینان، تاریخی مکرر از پیروان موسی نخواهند بود که گاه نبرد گفتند: «فأذهب أنت و ربك فقاتلا انا ههنا قاعدون.» (۱۸۷) پس تو و پروردگارت بروید و بجنگید که ما در این جا نشسته‌ایم. پیوستن به جمع یاران مهدی (ع)، از منتظرانی ساخته است که روح جهاد و ستیز با باطل را، به روزگار غیبت، تجربه کرده‌باشند. بسا این گروه، بر این پندارند که قیام و انقلاب مهدی (ع)، به نیروی غیب و اعجاز است. مس وجودشان، به یک نظر طلای ناب می‌شود؟ شجاع، دلیر و شهادت‌خواه! در حقیقت، اینان چشم دوخته‌اند تا امام (ع) ظهور کند، اوضاع مادی و معنوی را به یک نگاه به سامان آورد و آن‌گاه اینان، به زندگی آرام و ایمن دست یابند. ابو بصیر از امام صادق (ع) می‌پرسد: «جعلت فداک متی الفرج؟ فقال: یا ابا بصیر و أنت ممن یرید الدنیا؟ من عرف هذا الامر فقد فرج عنه لانتظاره.» (۱۸۸) فدایت شوم، فرج کی خواهد بود؟ امام فرمود: ای ابو بصیر؟ تو هم از کسانی هستی که دنیا را طلب می‌کنند! آن کس که قیام امام را بشناسد برای او، به جهت انتظارش فرج شده است. چون امام (ع)، متوجه است که ابو بصیر، با توجه به زندگی غمبار شیعیان، از فرج می‌پرسد، به گونه‌ای پاسخ او را می‌دهد که بفهمد، فرج به معنای چشم داشتن به رهایی از سختیها و رسیدن به کامیابی‌های زندگی نیست، بلکه فرج، در گرو شناخت حق و شناختن رهبر و امام حق و منتظر یاری رساندن به اوست. راوی می‌گوید: به امام صادق (ع) عرض کردم: مردم می‌گویند: مهدی که قیام کند، کارها خود بخود درست می‌شود، و به اندازه یک حجامت خون نمی‌ریزد. امام (ع) فرمود: «کلا، والذی نفسہ بیده، لو استقامت لأحد عفا، لأستقامت لرسول الله (ص) حین أدمیت رباعيته، و شج فی وجهه، کلا و الذی نفسہ بیده، حتی فسخ نحن و أتم العرق و العلق.» (۱۸۹) هرگز چنین نیست. به خدای جان آفرین سوگند، اگر قرار بود کار برای کسی خود به خود درست شود، برای پیامبر (ص) درست می‌شد، هنگامی که دندانش شکست و صورتش شکافت. هرگز چنین نیست که کار، خود به خود درست شود، به خدای جان آفرین سوگند، کار دست نخواهد شد تا این که ما و شما در عرق و خون غرق شویم. بنابراین، از زاویه خواهش‌ها و آرزوها و خواسته‌های بشری خویش، قیام امام (ع) را نگرستن و منتظر او بودن، به هیچ روی با تعالیم اسلامی سازگاری ندارد. در احادیث، کسی منتظر و یاور مهدی (ع) دانسته شده که در زندگی منتظرانه خود، دوره آمادگی را گذرانده و به مرتبه ایثار جان و مال در راه خدا رسیده باشد. برای شرکت در استقرار عدل بزرگ و نجات بشر مظلوم و انسانیت محروم، گامهای خود را به ایمان و ایثار استوار سازد و آن‌گاه برای یاری کردن نهضتی که می‌خواهد ریشه ظلم را در جهان بکند و عدل و قسط را به جای آن بنشاند، بی‌صبرانه منتظر جهاد باشد. امام صادق (ع) می‌فرماید: «لیعدن أحدکم لخروج القائم و لو سهما، فأن الله اذا علم ذلک من نیته رجوت لأن ینسی فی عمره حتی یدرکه و یکون من أعوانه و أنصاره.» (۱۹۰) باید هر یک از شما برای خروج قائم اسلحه آماده کند. چون وقتی خداوند ببیند کسی به نیت یاری مهدی اسلحه تهیه کرده، امید می‌رود خداوند، عمر او را دراز کند، تا ظهور را درک کند و از یاوران مهدی باشد. آماده بودن و سلاح تهیه کردن، بیش از هر چیز، نیرو و روح سلحشوری و ستیز لازم دارد. منتظر مسلح، وقتی می‌تواند در صف جهاد گران قیام، قرار گیرد، دست به سلاح ببرد و در رکاب امام حق، نقش بیافریند که در صحنه نبرد، پیروزی یا شهادت در نظر او یکسان باشد. در صحنه شعله و خون، عاشقانه خود را برای امام و آرمانهای او بخواهد، نه امام را برای آرزوهای خویش و این، میسر نمی‌شود مگر آن که همواره روح حماسه و اقدام و سلحشوری و مقاومت و شهادت و ایثار را در خود پیوراند و هر آن آمادگی خود را برای چنین امری بیازماید. علی (ع) می‌فرماید: «المنتظر لامرنا کالمتشط بدمه فی سبیل الله.» (۱۹۱) منتظر امر ما، بسان کسی است که در راه خدا به خون خود، غلتیده باشد. این سخن، انسان منتظر را فردی مهیا برای جهاد و شهادت معرفی می‌کند و به او، این باور را می‌دهد که سلوک منتظرانه، مسؤولیتی است بسان جهاد، سخت و چه بسا همراه بذل جان، از این روی،

منتظر باید خود را فدیه ای ببیند در راه اعتلای دین، بی هراس از شهادت و پذیرای هر گونه فداکاری و ایثار. امام صادق (ع) می فرماید: «من مات منکم و هو منتظر لهذا الامر کمن هو مع القائم فی فسطاطه، قال: ثم مکث هنيهة ثم قال: لا بل کمن قارع معه بسيفه، ثم قال: لا والله الا کم استشهد مع رسول الله». (۱۹۲) هر کس به انتظار بزید و بمیرد، چون کسی است که قائم را یآوری کرده است. پس از لحظه ای درنگ، فرمود: نه، بلکه بسان کسی است که با آن حضرت شمشیر زند. و سپس فرمود: نه، به خدا، به حتم، همچون کسی است که در رکاب رسول خدا شهید شده باشد. بهای کدام زندگی، چون بهای یآوری و شمشیر زدن در خدمت حضرت را می تواند داشته باشد؟ چگونه زیستی است که فرجامش بسان شهادت است؟ بی شک، زیستی که در نتیجه و اثر، با شهادت و جهاد یکسان باشد، زیستی که آگاهی بخشد، شور و اشتیاق دینی بیافریند، ارزشها را بگسترده و در جهت تحقق هدفهای مکتب، باشد بله، در عصر انتظار، بدین سان زیستن، یآوری امام قائم است. امام صادق (ع) می فرماید: «من عرف امامه ثم مات قبل أن یقوم صاحب هذا الأمر، کان بمنزلة من کان قاعدا فی عسکره». (۱۹۳) هر کس امام خود را بشناسد و پیش از قیام او بمیرد، مانند کسی که در گروه سربازانش نشسته باشد. انسان منتظر، باید به گونه ای بزید که اگر ظهور و قیام مهدی (ع) را در حیات خویش درک نکند، باز در آن سهیم باشد و این در گرو آن است که از نظر فکر و عمل، در صف حق جویان و باطل ستیزان روزگار خویش باشد و سلوک اجتماعی اش، در جهت زمینه سازی و آمادگی هر چه بیشتر خود و جامعه، برای پذیرش این قیام باشد. چنین انسانی، همواره جهادی بزرگ را فرا روی خود می نگرد و آزمون پایداری به دین و عقیده را که لازمه این جهاد است، در سراسر دوران زندگی به اجرا می آورد و پیوسته با آزمونهای کوچک تر، میزان موفقیت و شایستگی خود را در آن آزمون بزرگ می افزاید. انتظار مکتب تعهد و تکلیف: نزد همگان، جاودانگی شریعت و احکام آن، اصلی بی تردید است و در تمامی عصرها، پیروی از دستورها و تعالیم دینی و پیاده کردن آنها در متن زندگی واجب است. بر پایه این اصل پذیرفته و مسلم، دینداران، برای همیشه به حضور در صحنه و به انجام همه تکلیف های فردی و اجتماعی وظیفه دارند. انجام تکلیف های دینی، تعطیل بردار نیست. آیا غیبت امام و چشم به ظهور او داشتن، می تواند مجوز برداشتن تکلیف در بخشی از احکام دینی باشد؟ در این صورت، جاودانگی شریعت اسلام، به عنوان یک دستگاه فکری و حقوقی و ارزشی به هم پیوسته، چگونه تفسیر خواهد شد؟ مثلا- در روایتهای بسیاری از گسترش ظلم و فساد و انحراف، در عصر غیبت، سخن رفته است که اکنون شاهد آن هستیم، آیا انسان دیندار که در این روزگار می زیست، در برابر اینها رها و بی تکلیف است؟ یا تکلیف مبارزه با ظلمها و فسادهای فردی و اجتماعی و اصلاح جامعه و جهاد در راه دفاع از مکتب و امت، همچنان باقی و جاوید است؟ هیچ کدام از فقیهان و دین شناسان به رها شدن بخشی از احکام دین فتوا نداده اند، آن هم احکامی که نگهداشت دین به عمل کردن به آنها وابسته است. برای اجرای حکم امر به معروف و نهی از منکر، شرایطی از جمله: شناخت معروف و منکر و نتیجه بخش بودن آن، بیان کرده اند، اما این به معنای برداشتن تکلیف نیست. آیا می توان گفت: در عصر غیبت به سبب حاضر نبودن امام (ع)، با وجود این همه ظلم و فساد، شرایط امر به معروف و نهی از منکر تحقق نمی یابد و یا هجومی صورت نمی گیرد؟ اگر چنین است، پس چرا فقیهان در مباحث فقهی خود، در طول دوران غیبت، برای این موضوع، کتابی اختصاص داده و در چگونگی آن به تفصیل سخن گفته اند. آیا بیهوده بحث کرده اند؟! جای تأسف است که شاهد باشیم گروهی نا آشنا به مسائل دین، انتظار را به گونه ای تفسیر کنند که اصل جاودانگی تکلیف و تعهد دینی انسان دیندار در این بخش از دستور دینی نادیده انگاشته شود. به راستی بسامان آوردن نابسامانیهای دینی در اجتماع و دست یازیدن به حرکتیهای اصلاحی و احیاگری در عصر انتظار، با فرهنگ انتظار ناسازگار است و زنده نگاهداشتن سنت دعوت دینی حرام و ناروا؟ امام سجاد (ع) می فرماید: «ان اهل زمان غیبة، القائلین بامامته و المنتظرین لظهوره... الدعاء الی دین الله عزوجل سرا و جهرا». (۱۹۴) معتقدان به مهدی (ع) و منتظران ظهور او در عصر غیبت... در پنهان و آشکار مردمان را به دین خدا فرا می خوانند. همان گونه می نگرید، امام (ع) منتظران معتقد و راستین را در روزگار غیبت، دعوت کنندگان به دین خدا معرفی می کند. اگر انتظار را به معنی

برداشته شدن تکلیف‌های اجتماعی و نبودن مسؤولیتهای اصلاحی در جامعه بدانیم، پس دعوت به دین در این سخن امام معصوم (ع) چگونه تفسیر می‌شود؟ آیا مبارزه با فسادهای اجتماعی، با ظلم و بی‌عدالتی و با حرکت‌های ضد انسانی و ضد دینی مستبدان و مستکبران، که بقای آنها، محور دین و باورهای دینی را در پی دارد، دعوت به دین خدا نیست؟ آیا تحقق و استقرار حاکمیت دین و احیای نماز و حج و ولایت و امامت در جامعه و برقراری عدالت اسلامی به قدر توان، دعوت به دین نیست؟ تلاش در راه اصلاح بنیادهای مادی و معنوی اجتماع و برآوردن سلامت دینداری، دعوت به دین نیست؟ پس، انتظار، باوری نیست که با آن تعهد اجتماعی انسان منتظر نفی شود، یا سکوت و سازش با ستم بارگان و ظالمان توجیه گردد. با چه تفسیری از دین، می‌توان از دست رفتن عزت دینی و تحمل انواع ذلتها و مشاهده فسادها و ظلمها و هیچ نگفتن و انزوا گزیدن را، دینداری دانست؟ سرنوشت میلیونها انسان دیندار را در دست فاسدان و جنایت پیشگان و ظالمان دید و از میان رفتن ارکان و ارزشها و اصالت‌های دین و دینداران را، به دست این شیطان صفتان، شاهد بود و در برابر، خود را دینداری بی تکلیف دانست؟ راستی امام زمان (ع) از این دینداری راضی است؟ این گونه تفسیر از انتظار، با کدام اصل دینی سازگار است؟ البته دست زدن به مبارزه و مقاومت منفی که در برخی روایتها (۱۹۵) به آن اشاره شده، پذیرفته است؛ زیرا در پاره‌ای شرایط زمانها، این موضعی است پسندیده و خرد ورزانه، ولی باید مقتضای زمانی و اجتماعی جامعه را شناخت و تأثیر این موضوع را در موفقیت دعوت دینی، ارزیابی کرد و سنجیده و هوشمندانه عمل کرد. پس به هر روی، تکلیف و تعهد دینی باقی و جاوید است. ۲. نگاهداشت ایمان دینی در روایتهای بسیاری از امتحان دینداران در دوره غیبت سخن گفته شده است. ایمان و دینداری، در بوته آزمایش گذاشته می‌شود و مردمان به اصالت ایمان و استواری در نگاهداشتن دین خود، سنجیده می‌شوند. آزمایشهای دینی، برای همه ایمان آورندگان در همه زمانها، قانون الهی است: «أحسب الناس أن يتركوا أن يقولوا آمنا وهم لا يفتنون». (۱۹۶) اما این قانون، در روزگار غیبت به دو جهت، مورد تأکید است: آن که امام (ع) از نظرها پنهان است و منتظران، منتظر اویند و چون این امر، به درازا می‌کشد، افکار و دعوتهای باطل، در میان مسلمانان پدید می‌آید و گروهی گمراه می‌شوند: امام صادق (ع) می‌فرماید: «ان لصاحب هذا الامر غيبتين احديهما تطول حتى يقول بعضهم: مات، و بعضهم يقول: قتل، و بعضهم يقول: ذهب، فلا يبقى على أمره من أصحابه الا نفر يسير». (۱۹۷) به راستی مهدی (ع)، دو غیبت دارد. دوم آن، به اندازه‌ای به درازا می‌کشد که گروهی می‌پندارند: وی، مرده است و گروهی می‌پندارند: کشته شده و گروهی می‌پندارند: (ظهور او) گذشته است. پس بر پیروی از او، کسی باقی نماند، مگر مردمانی اندک. علی (ع) می‌فرماید: «يكون له حيرة و غيبة تضل فيها أقوام و يهتدي فيها آخرون». به سبب غیبت مهدی (ع)، سردرگمی به وجود می‌آید می‌آید که گروهی گمراه می‌شوند و گروهی دیگر بر هدایت می‌مانند. در این دوران، شرایطی به وجود می‌آید و اوضاعی بر جوامع دینی حاکم می‌شود که نگاهداشتن دین، بسیار دشوار می‌شود. بیشترین مردمان، به انگیزه‌های گوناگون، ایمان دینی خویش را در زندگی از دست می‌دهند و دینداری را کنار می‌نهند: امام صادق (ع) می‌فرماید: «و رأيت الناس قد استوفوا في ترك الأمر بالمعروف والنهي عن المنكر و ترك الدين به». (۱۹۸) مردمان را می‌نگری که در کنار نهادن امر به معروف و نهی از منکر همراه می‌شوند و نسبت به آن ناباورند. مهم‌ترین انگیزه‌ای که سبب می‌گردد در این دوران، دینداران به آزمایشهای اعتقادی و عملی بسیار، رو به رو گردند، عبارتند از: گسترش زمینه‌های ناباوری: از یک سو، آشکار شدن اختلافها و فتنه‌های فکری و پیدایش آرا و مسلکهای گوناگون در حوزه اندیشه و باورهای دینی، تردیدها و یأسها را می‌آفریند و سستی در گرایشها و باورها را پدید می‌آورد: امام باقر (ع) می‌فرماید: «و اختلاف شديد بين الناس و تشتت في دينهم». (۱۹۹) و اختلاف شدید میان مردمان رخ دهد و در دین خود، پراکنده می‌شوند. از سوی دیگر، رواج مرامها و مسلکهای ناروا و فساد انگیز، در میان مردمان، روح دینداری را در جامعه از بین می‌برد و پیروی از تعالیم شریعت ناچیز می‌شود امام صادق (ع) می‌فرماید: «و رأيت الناس ينظربعضهم الى بعض، و يقتدون بأهل الشرور، و رأيت مسلک الخیر و طریقه خالیا لا یسلکه أحد». (۲۰۰) مردمان را می‌نگری که به پیروی از مرام یکدیگر

می پردازند و به بدکرداران اقتدا می کنند، و باور حق و راه آن را می نگری که بی رهروست. افزایش انگیزه های انحراف و گریز از دین: دینداری، به سبب گذر از تاریخی طولانی، به تیرگیها و پیرایه ها و خرافه ها و سنتهای بشری می آمیزد و بسیاری فهمها و عملکردها و جهت گیری های نادرست و نابخردانه و ارتجاعی و انحرافی و آفت زده به حساب دین گذاشته می شود و در نتیجه، چهره روشن و فطری دین، زیر این لایه های تیره پنهان می گردد و بدین روی، ارزش و اصالت واقعی رویکرد به دین و دیانت از میان می رود و مردمان از آن می رمند: علی (ع) می فرماید: «ایها الناس سیأتی علیکم زمان یکفأ فیه الاسلام کما یکفأ الانأ بمافیه» (۲۰۱) ای مردم! به زودی بر شما روزگاری خواهد آمد که اسلام را از حقیقت آن بپردازد، همچون ظرفی که واژگونش کنند و آن از آنچه درون دارد تهی سازند. یا می فرماید: «و لبس الاسلام لبس القرو مقلوبا.» و اسلام پوستین باژگونه پوشد. ستیزه جویها با دینداری: خودپرستان و خودکامگان و پیروان باطل، که همواره به دنبال هدفهای دنیا پرستانه اند، چون فرهنگ اصیل دینداری را مانعی بزرگ برای رسیدن به هدفهای خود می بینند، به استفاده از تمامی امکانات و به کار گیری همه راهها و شیوه های ممکن، به ستیز با دین و دینداران می پردازند و ایشان را در تنگنا و سختی می گذارند: «و رأیت أهل الباطل قد استعلوا علی أهل الحق و رأیت الشر ظاهراً لا ینهی عنه و یعذر أصحابه... و رأیت الفاسق فیما لا یحب الله قویا محمودا، و رأیت أصحاب الآیات یحقرن و یحتقرن من یحبهم» (۲۰۲) اهل باطل را می نگری که بر اهل حق چیره شده و بدیها آشکار گشته از آن نهی نمی شود و پیروان آن در امانند... و فاسق را می نگری که به کردار ناپسندش توانا و مورد تحسین است و مردان حق و پیروان آنان را می نگری که کوچک و ذلیل شمرده می شوند. وجود این عوامل در محیط دینی دوران غیبت، بویژه فزونی و شدت یافتن آنها در روزگار نزدیک به ظهور، دینداری را بسیار سخت و مشکل می کند تا آن جا که: پیامبر (ص) می فرماید: «لأحدهم أشد بقیة علی دینه من خرط القتاد فی اللیلة الظلمة، أو کالقابض علی جمر الغضا» (۲۰۳) هر یک از آنان اعتقاد و دین خویش را با هر سختی نگاه می دارد، چنان که گویی درخت خار مگیلان را در شب تاریک با دست پوست می کند، یا آتش پر دوام را در دست نگاه می دارد. از همین روی آنان که برای نگهداشتن ایمان دینی خود، در برابر این رخدادها، استقامت نورزند و با اراده قوی سختیها و تنگناها را تحمل نکنند و یا از دیانت خویش بینش و شعور درستی نداشته باشند، از زمره دینداران و منتظران واقعی خارج خواهند شد: امام صادق (ع) می فرماید: «لابد للناس من أن یمحصوا، و یمیزوا، و یغربلوا و یخرج فی الغربال خلق کثیر» (۲۰۴) ناگزیر، مردمان امتحان می شوند و از هم تمییز می یابند و غربال می شوند و بسیاری از غربال بیرون می روند (در امتحان، موفق نمی شوند). در آن روزگار، انسان دیندار باید هوشیارانه و ژرف بینانه اصول خالص دیانت را بیابد و وسوسه های ناهنجار و انگیزه های دور ساز ایمان را از خود دور سازد و این گوهر را در طول زندگی، از آسیب و انحراف نگاه دارد: امام صادق (ع)، از رواج بسیاری ناروای های دینی در میان مردمان سخن می گوید و در پایان سفارش می فرماید: «فکن علی حذر، و اطلب من الله عزوجل النجاة... فکن مترقباً! و اجتهد لیراک الله عزوجل فی خلاف ما هم علیه» (۲۰۵) خود بر هر حذر دار و از خدا رهایی بخواه... هوشیار باش و بکوش تا خدا تو را در راهی غیر از گمراهی هایی که مردمان در آنند، ببیند. برای انسان دینداری که در برابر حوادث و پیشامدهای زندگی، بجد تصمیم می گیرد و متناسب با اندیشه ها و باورهای خود، موضع مثبت یا منفی بر می گزیند، بروز حوادث دگرگون ساز، در شکفته شدن استعدادها و وجود او اثری سازنده دارد. چنین شخصی، وقتی در زندگی دینی با حادثه ای رو به رو می شود که با دینداری اش پیوند دارد، ناگزیر است درباره آن بیندیشد و از میان آنچه به نظرش می آید بر پایه اندیشه ای قانع کننده، موضعی جدید برگزیند. هر چه از این گونه حوادث تکرار شود، اندیشه و موضع جدید نیز، پی در پی جریان می یابد. در این روند است که شخصیت و هویت مستقل فردی و اجتماعی شخص شکل می گیرد و دارای موضع فکری و عملی ویژه ای می شود که همواره خود را در حفظ و دفاع از آن، متعهد و مسؤول می بیند. در عصر غیبت، آزمایشها، درست همین نقش را برای شکل گیری شخصیت و آشکار شدن موضع دینی متدینان، ایفا می کنند. انسان دیندار، به هر اندازه که بتواند موضع زندگی دینی خود را، در ظرف حوادث



و رویدادها، با آموزشها و تعالیم اصیل دینی هماهنگ کند، به همان میزان در آزمایش دینی خود پیروز شده است و آمادگی شرکت در تحقیق عدالت جهانی و برقراری حکومت مهدی (ع) را پیدا خواهد کرد. بنابراین، قانون آزمایش غربال شدن مؤمنان، در ظرف زمانی غیبت که گمراهی‌ها و ستمها، هجوم می‌آورند، در شکوفا شدن حق جویی و خلوص دینی دینداران و شایستگی برای حضور در جهادی فراگیر سخت در رکاب مهدی (ع) نقشی اساسی و زیربنایی دارد. به فرموده پیامبر (ص): «انتظار الفرج بالصبر عباده» (۲۰۶) چشم به راه فرج داشتن، همراه با صبر و استقامت، عبادت است. زیرا در مکتب انتظار و امتحان و تمرین مقاومت، انسانهایی ساخته می‌شوند که حاملان اصلی ترین اعتقاد و دارندگان راستین ترین و استوارترین موضع حق هستند. امام صادق (ع) در وصف آنان می‌فرماید: «رجال كأن قلوبهم زبر الحديد لا يشوبها شك في ذات الله، أشد من الحجر، لو حملوا على الجبال لأزالوها». (۲۰۷) یاران مهدی (ع)، مردانی هستند پولاد دل و همه وجودشان یقین به خدا، مردانی سخت تر از صخره‌ها. اگر به کوهها روی آرند آنها را از جای برکنند. ۳. ارزش دینداری و ویژگیهای دینی در عصر غیبت، که به برخی از آنها اشاره شد، سبب می‌شود دینداران در این روزگار، رتبه و مقامی والا بیابند که اینک به پاره‌ای از آن رتبه‌ها اشاره می‌کنیم: تکامل در بینش دینی: امام صادق (ع) می‌فرماید: «قال النبي (ص) لعلی (ع): يا علی! و أعلم ان أعظم الناس يقينا قوم يكونون في آخر الزمان، لم يلحقوا النبي و حجب عنهم الحجة فامنوا بسواد في بياض». (۲۰۸) پیامبر (ص)، به علی (ع) فرمود: یا علی! بزرگ‌ترین مردمان در ایمان و یقین کسانی هستند که در واپسین روزگار می‌زیند، پیامبرشان را مشاهده نکرده و امامشان پنهان است، پس به سبب خواندن خطی بر روی کاغذ، ایمان می‌آورند. انسان دیندار، در صدر اسلام، عقاید و باورهای دینی از پیامبر می‌گیرد و تعالیم خالص دین را با دریافت مستقیم از مفسر واقعی وحی، دریافت می‌کند، رسول خدا (ص) را می‌بیند و از روش و منش و سیره او الهام می‌گیرد و پایه باورهای خود را استوار می‌سازد و... این امور در آسان کرده پذیرش حق، نقش بسزایی دارند. اما انسان دیندار در این عصر، از تمامی این دریافتهای حسی به دور است و تنها بر اساس درک عقلی و تاریخی، پیامبر (ص) و امامان (ع) را می‌شناسد و به رسالت و امامت ایشان ایمان می‌آورد. پیامبر (ص) می‌فرماید: «ولكن اخوانی الذین ساتون من بعدکم، یومنون بی و یحبونی و ینصرونی و یصدقونی، و ما راونی». (۲۰۹) برادران من کسانی هستند که پس از شما (اصحاب) می‌زیند. به من ایمان می‌آورند و مرا دوست می‌دارند و یاری می‌رسانند و به من ایمان می‌آورند، در حالی که مرا ندیده‌اند. بی‌گمان، دیندار بودن به روزگار غیب افزون تری را می‌طلبد، چرا که ایمان به وجود پیامبر (ص) و امامان معصوم (ع) و غیبت مهدی (ع)، به نوبه خود، ایمان به غیب است. (۲۱۰) و چونان ایمان به مبدأ و معاد، نیازمند تعقل و تفکر است؛ از این روی، باور داشتن در این روزگار، بصیرت دینی بیشتری می‌خواهد. امام سجاد (ع) می‌فرماید: «ان اهل زمان غیبت، القادلون بامامته، المنتظرون لظهوره افضل اهل کل زمان، لان الله تعالی ذکره اعطاهم من العقول و الافهام و المعرفة ما صارت به الغیبه عندهم بمنزله المشاهده... اولئك المخلصون حقا». (۲۱۱) به درستی که مردمان زمان غیب مهدی (ع) که امامتش را باور دارند و منتظر ظهور اویند، از مردمان همه زمانها برترند؛ زیرا خدا چنان عقلا و فهمها و شناخت آنان را قوت بخشیده است که غیبت نزد آنان همچون دیدن باشد... آنان به حق اخلاص و رزاندند. دینداری در این روزگار، نیازمند بینشی است که انسان دیندار در پرتو آن، توان یابد تا در برابر تحریفها و مسخها و شبهه‌ها و تردیدها و تزلزلها و گریز و آویزها و سر کوفتها از درون و بیرون حوزه دین، همچنان رویکرد دینی خود را نگاه دارد و با هیچ یک از این عوامل، خلوص دینی و دینداری را در فکر و عمل از دست ندهد. در حالی که دینداری در عصر پیامبر (ص)، با این گونه مسائل همراه نبوده است. شکیبایی در دین: پیامبر (ص) فرمود: «سیاتی قوم من بعدکم، الرجل الواحد منهم له اجر خمسين منکم، قالوا: یا رسول الله نحن کنا معک بیدر و احد و حنین، و نزل فینا القرآن، فقال: انکم لو تحملو الما حملو الم تصبروا صبرهم». (۲۱۲) به زودی پس از شما، کسانی می‌آیند که یک نفر آنان پاداش پنجاه نفر از شما را دارد. گفتند: ای رسول خدا! ما در جنگ بدر واحد و حنین در رکاب شما جهاد کرده ایم و درباره ما آیه قرآن نازل شده است! پیامبر فرمود: زیرا اگر آنچه از آزارهای و رنجها که بر آنان می

رسد بر شما آید، بسان آنان، شکیبایی نخواهید داشت. پایداری بر دین، در روزگار غیب، به پذیرش سختیها و بیمها و محرومیتها و تنگناهای مادی، که اجمالی از آن پیشتر یاد شد، خلاصه نمی شود، بلکه تحمل فشارهای سخت روحی و معنوی نیز، بر آنها افزوده می گردد و چنانچه دینداری با صبر و شکیبی درست و آگاهانه توأم نباشد، به تدریج ناامیدیها روی می آورد و باور را از روح و فکر می سترد. در نتیجه عینیت زندگی انسان دیندار، که بیشترین مردمان آن روزگارند. با توجه به نابسامانیهای دینی و اجتماعی در روزگار غیبت، می توان فشارهای روحی و یأس آوری را که ممکن است انسان دیندار را مورد هجوم قرار دهد، از دو ناحیه دانست: ۱. از ناحیه مسخ فرهنگ دینی، که به وسیله متولیان دین و در قالب دین شناسیهای نابخردانه و جاهلانه صورت می گیرد و اصالت دینداری را در جامعه از میان می برد. ۲. از ناحیه مدعیان دینداری که در انواع فسادها و تباهیها و ذلتها و ظلمها و دین فروشیها و... فرو افتاده اند و عزت و تعالی زندگی دینی را از میان برده اند. بی تردید، مشاهده این گونه امور برای انسان دینداری که در هر شرایطی، به سلامت دینی خود و جامعه و امت می اندیشد، بسیار دردناک و رنج آور است. به امید روزی که با ظهور مهدی (ع) این درد و رنج نیز، پایان یابد.

### بخش چهارم؛ بررسی نشانه های ظهور

#### مقدمه

اعتقاد به آمدن مصلح کل در آخرالزمان، ریشه در دل تاریخ دارد و مخصوص به اسلام و تشیع نیست. کم و بیش. کم و بیش، همه ادیان الهی، صرف نظر از نوع جهان بینی و اختلافاتی که در ویژگیهای منجی موعود دارند، نوید آمدن وی را داده اند و برای او، نشانه هایی یاد کرده اند. کلیت این مسأله، آن قدر روشن است که آیینهای قدیمی: برهمنی، بودایی و... انتظار ظهور منجی دارند و نشانه هایی را بر نزدیک بودن ظهور وی، در کتابهای خویش بیان کرده اند. با این حال، هیچ کدام از این آیینها و مسلکها، تصویر روشنی از چگونگی قیام و آثار و نشانه های نزدیک شدن ظهور، ارائه نداده اند. (۲۱۳) در اسلام، بویژه تشیع، بر خلاف ادیان و مذاهب دیگر، از ظهور مهدی موعود (ع) تفسیر روشنی ارائه شده و چگونگی قیام و رخدادهایی که به عنوان نشانه نزدیکی ظهور رخ خواهد داد. به شرح بیان شده است. اکنون این پرسشها مطرح است: آیا برای پیدایش این انقلاب بزرگ، که همه جهان را فرا می گیرد، نشانه ای وجود دارد؟ مردم از کجا و چگونه مهدی موعود را بشناسند و بر چه اساس و با چه وسیله ای مدعیان دروغین را از مهدی حقیقی باز شناسند؟ چه بسا افرادی به انگیزه های مادی و دست یافتن به حکومت و قدرت، به دروغ به چنین ادعایی دست زند، چنانکه در طول دوره هزار و چند صد ساله غیبت، بارها چنین مدعیانی پیدا شده اند. از این گذشته مردمی که بی صبرانه در انتظار قائم (عج) و نجات بشر از ظلم و ستم، به سر می برند، وظیفه دارند خود را برای یاری آن حضرت، آماده سازند، از کجا بفهمند که زمان موعود نزدیک شده و هنگام ظهور فرا رسیده است؟ آیا این انقلاب بزرگ، ناگهانی و بدون مقدمه خواهد بود، یا با حوادث و جریان هایی، کم کم زمینه آن را فراهم می گردد، برای آن که مسلمانان پاسخ روشنی از این پرسشها داشته باشند و مهدی موعود را به درستی بشناسند، لازم بود: خصوصیات وی، بستر زمانی ظهور، چگونگی قیام، مخالفان، یاران، رخدادهایی که پیش و یا در آستانه ظهور رخ می دهد، میزان ارتباط آنها، موضع گیری مردم در برابر آنها و... به درستی روشن گردد، تا مردم با بیداری و هوشیاری کامل، منتظر قیام مهدی (ع) بمانند و یاران و دشمنان وی را به خوبی بشناسند و فریب مدعیان دروغین را نخورند. (۲۱۴)

بر این اساس، ما در این نوشتار نگاهی داریم به نشانه های ظهور مهدی (ع) و بررسی میزان اعتبار و چگونگی تحقق آنها، ولی پیش از آن، یادآوری چند نکته را لازم می دانیم: ۱. منظور از نشانه های ظهور آن دسته از رخدادها، که بر اساس پیش بینی معصومان (ع) پیش و یا در آستانه ظهور حضرت مهدی (ع)، پدید خواهند آمد، نشانه های ظهورند. تحقق هر یک از این نشانه ها، نویدی از نزدیک تر شدن ظهور قائم است، به گونه ای که با تحقق مجموعه رخدادها پیشگویی شده و به دنبال آخرین نشانه ظهور، حضرت مهدی (ع) قیام خواهد کرد. پس پدیدار شدن یک و یا چند نشانه از مجموعه نشانه های ظهور، چیزی جز نزدیک تر شدن زمان ظهور را نمی رساند. البته بسیاری از حوادث و تحولاتی را که امامان (ع) وقوع آنها را در دوران غیبت کبری پیش بینی کرده اند، یا شماری از آنها به عنوان نشانه ظهور معرفی کرده اند، به وقوع پیوسته اند. مثلا، در روایات، از اختلاف در میان امت اسلام (۲۱۵)، انحراف بنی عباس و از هم گسستن حکومت آنان (۲۱۶)، جنگهای صلیبی (۲۱۷)، فتح قسطنطنیه به دست مسلمانان (۲۱۸)، در آمدن پرچمهای سیاه از ناحیه خراسان (۲۱۹)، خروج مغربی در مصر و تشکیل دولت فاطمیان (۲۲۰) النهرین و عراق امروزی (۲۲۱)، وارد شدن رومیان در منطقه رمله و شام، رها شدن کشورهای عرب از قید استعمار، بالا آمدن آب دجله و سرازیر شدن آن به کوچه های کوفه، (۲۲۲) بسته شدن پل بر روی دجله، بین بغداد و کرج، اختلاف بی شرق و غرب و جنگ و خون ریزی فراوان (۲۲۳) بین آنان و... (۲۲۴) خبر داده شده که ظاهرا همه، یا بسیاری از آنها تا به کنون، رخ داده اند. اما باید توجه داشت که: اولاً، معلوم نیست که مراد از این حوادث، همان حوادثی باشد که در روایات آمده است. ثانیاً، پیش بینی چنین اموری، به معنای آن نیست که اینها نشانه حتمی ظهورند، بلکه همه و یا بسیاری از آنها، صرفاً، رخدادهایی هستند که امامان (ع) از وقوع آنها در آینده خبر داده اند. ثالثاً، بر فرض، در روایات از برخی از اینها به عنوان نشانه ظهور یاد شده باشد، از کجا معلوم که منظور ظهور حضرت مهدی (ع) باشد؟ ۲. منظور از قائم پیشگویی های معصومان (ع) در مورد رخدادهای دوران حکومتهای بنی امیه و بنی عباس و چگونگی فروپاشی آنها و حرکتهایی که علیه آنها شکل می گیرد و... گرچه، گاه به عنوان نشانه های ظهور بیان شده، ولی الزاماً منظور از ظهور، ظهور حضرت مهدی (ع) نیست، بلکه نشانه ظهور فرج و گشایش در کار شیعه و زندگی آنان است، چنانکه تعبیر «قائم» در همه جا، به معنای قیام حضرت مهدی (ع) نیست، بلکه در شرایط اختناق و دیکتاتوری خشن بنی امیه و بنی عباس و چیرگی افرادی که از سر عناد بر اولاد پیامبر (ص)، از هیچ شکنجه ای کوتاهی نمی کردند، مجالی برای ائمه (ع) و شیعیان آنان نبود که به وظایف خویش، در جهت احیای اسلام و مسلمانان اقدام کنند. در این شرایط، ایجاد رخنه و اختلاف بین آنان و شکل گیری حرکتها علیه آنها و در نتیجه ضعف، یا فرو پاشی آنان، به منزله گشایشی بود که برای شیعیان پیش می آمد، تا برای مدتی، گرچه اندک آسوده شوند و از فشارها و زندانها و تعقیبها در امان بمانند. امامان نیز، این فرصت را می یافتند، با به سازماندهی شیعیان و احیای فرهنگ و میراث اهل بیت پردازند. یادآوری: در دوران سیاه حاکمیت بنی امیه و بنی عباس، ده ها قیام و انقلاب کوچک و بزرگ توسط شیعیان و طرفداران اهل بیت و بیشتر علویان، علیه آنان، به وقوع پیوست که برخی از آنها، همچون قیام زید بن علی به گونه ای مورد تأیید امامان (ع) واقع شد. از روایات استفاده می شود که تعبیر «قائمنا» بر برخی از این قیامها و یا حرکتهایی که خود ائمه (ع) زمینه آن را فراهم می ساخته اند، اطلاق شده است و از پیش گویی این گونه حوادث، به عنوان «علامات فرج» یاد شده است. (۲۲۵) بر این اساس، منظور از «قائم» در بسیاری از این روایات، ظاهراً، مهدی موعود (ع) نیست، بلکه مراد قیام کننده بحق است. ثقه الاسلام کلینی در کافی، بابی را گشوده با این عنوان: «فی ان الائمة (ع) کلهم قائمون بأمر الله» (۲۲۶) که بیانگر آن است که لفظ «قائم» مخصوص و منحصر به امام زمان (ع) نیست. امام صادق (ع) در تفسیر آیه «یوم ندعوا کل اناس بامامهم» (۲۲۷) می فرماید: «امامهم الذی بین اظهرهم و هو قائم اهل زمانه (۲۲۸)» پیشوای آنان که در پیشاپیش آنان حرکت می کند، و او قیام کننده اهل زمان خود است. یا می فرماید: «کلنا قائم بأمر الله واحد بعد واحد، حتی یجیئ صاحب السیف، فاذا جا صاحب السیف جا مأمراً غیر الذی کان. (۲۲۹)» همه ما، یکی پس از دیگری قیام کننده به حکم خداییم، تا وقتی که صاحب شمشیر

بیاید. پس آن گاه که صاحب شمشیر آمد، با حکمی غیر از آنچه بوده، بیاید. از تعبیرهای «هو قائم اهل زمانه»، «کلنا قائم بأمر الله» و... در این روایات استفاده می شود که لفظ «قائم» لزوماً ویژه حضرت مهدی (ع) نیست و شامل هر قیام کننده ای می شود، هر کس که انقلاب کند و مردم را به قیام علیه ظلم و بیداد فرا خواند «قائم» است. (۲۳۰) از برخی روایات نیز استفاده می شود که بسیاری از امامان (ع) خود در صدد قیام بوده اند و به تدارک مقدمات حرکت و تهیه لوازم آن می پرداخته اند. امام صادق (ع) به مؤمن طاق می فرماید: «فوالله لقد قرب هذا الأمر ثلاث مرات، فأذعتموه، فأخره الله. (۲۳۱)» به خدا سوگند! این امر (قیام) سه مرتبه نزدیک بود آغاز گردد و شما آن را تباه ساختید. پس خداوند آن را به تأخیر انداخت. ظاهراً منظور از جمله «هذا الأمر» قیام علیه حاکمان بنی امیه و یا بنی عباس است که شرایط آن فراهم می شد، ولی سستی اصحاب و عدم رازداری آنان و یا بروز مشکلات دیگر، سبب به تأخیر افتادن آن شد. یا امیرالمؤمنین (ع) در خطبه ای حوادث و وقایع دوران بنی امیه و بنی عباس را بر شمرد و یاران خویش را از چیزهایی که پس از وی، تا هنگام ظهور قائم (ع) واقع می شوند، با خبر ساخت و آن گاه فرمود: «اذا قام القائم بخراسان و غلب علی أرض کوفان (کرمان) و الملتان و جاز جزیره بنی کاوان، و قام من قائم بجیلان و أجابته الابر و الدیلم... ثم یقوم القائم المأمول... (۲۳۲)» هنگامی که قائم در خراسان قیام کند و بر سرزمین کوفه یا کرمان و ملتان (۲۳۳) چیره شود و از منطقه جزیره بنی کاوان (۲۳۴) نیز بگذرد و قیام کننده ای از ما در سرزمین گیلان قیام کند ساکنان سرزمینهای «ابر» (۲۳۵) و «دیلم» دعوت وی را اجابت کنند... آن گاه قائم مورد امید و انتظار ما قیام خواهد کرد. در این حدیث، چند بار کلمه «قائم» به کار رفته و روشن است که منظور از «قائم بخراسان» و «قائم بجیلان» مهدی موعود نیست، چه آن که برابر این روایت، پس از قیام اینها، قائم اصلی، حضرت مهدی (ع) ظهور می کند. جالب این جا است که از قیام کننده در منطقه گیلان، که احتمال می رود اشاره به حرکت‌های علویان و شیعیان در آن منطقه باشد، به عنوان: «قام من قائم» یاد شده است. بر این اساس، گروهی از عالمان شیعه، احتمال داده اند: چنگیز خان مغول که از منطقه خراسان بزرگ خروج کرد و بخشهای زیادی از سرزمینهای تحت سیطره خوارزمشاهیان و بن عباس را به تصرف خویش در آورد (۲۳۶) و نیز نواده وی، هلاکوخان، که در سال ۶۵۶ ه. ق بر مرکز خلافت عباسیان هجوم برد و خلیفه عباسی مستعصم را کشت، در بغداد قتل عام کرد و خلافت عباسیان را برای همیشه بر انداخت (۲۳۷) همان فردی است که در روایت از قیام وی در خراسان خبر داده شده. یا شاه اسماعیل صفوی راه، که بنیان گذار سلسله صفویه است و در سال ۹۰۸ ه. ق حکومت را به دست گرفت و به ترویج مذهب شیعه پرداخت «قائم بجیلان» دانسته اند. (۲۳۸) به باور اینان، از آن جهت که شاه صفوی در آن شرایط سخت حاکمیت حاکمان متعصب سنی مذهب و در روزگار غربت تشیع، به حمایت از مذهب شیعه پرداخت و خود نیز از تبار علویان بود، به عنوان «قائم منا» ذکر شده است. بنابراین بسیاری از حوادث که در روایات از وقوع آن خبر داده شده، به ویژه رخداد‌های دوران بنی امیه و بنی عباس، در حقیقت نشانه های «فرج» در کار شیعیان و قیام امامان (ع) و یا سرداران علوی و... است، نه ظهور حضرت مهدی (ع). ۳. نشانه های بر پایی قیامت در منابع روایتی، از برخی از نشانه های ظهور، به عنوان نشانه های بر پایی قیامت و «اشراط الساعة» یاد شده است: خروج دجال، آشکار شدن خورشید در ناحیه مغرب، نزول عیسی (ع) از آسمان و... این، روایات اهل سنت، بیشتر به چشم می خورد (۲۳۹) به نظر می رسد روایاتی که نشانه های ظهور را و روایاتی که نشانه های بر پایی قیامت را بر می شمارند، در هم آمیخته شده باشند و در برخی موارد جابجایی پیش آمده باشد. پیامبر (ص) می فرماید: «عشر قبل الساعة لابد فیها، السفیانی، والدجال و الدخان و الدابة، و خروج القائم و طلوع الشمس من مغربها، و نزول عیسی (ع) و خسف بالمشرق و خسف بجزیره العرب و نار تخرج من قعر عدن تسوق الناس الی الحشر. (۲۴۰)» ده چیز، پیش از برپایی قیامت، به ناگزیر رخ خواهد داد: خروج سفیانی و دجال، پیدا شدن دود و چهارپا، خروج قائم، طلوع خورشید از مغرب و فرود آمدن حضرت عیسی (ع) از آسمان و فرو رفتن (در زمین در ناحیه مشرق و فرو رفتن در منطقه جزیره العرب و آتشی که از انتهای عدن بر می خیزد و مردمان را به سوی صحرای محشر می کشاند. برابر این حدیث، خروج سفیانی و دجال و طلوع خورشید از

مغرب و فرود آمدن مسیح (ع) از آسمان و... از نشانه‌های قیامت است و حال آن که در روایات دیگر، آنها به روشنی از نشانه‌های ظهور معرفی شده‌اند. البته نشانه‌هایی، همچون خروج دجال و سفیانی، بیشتر در منابع عامه به عنوان علامت قیامت و در منابع شیعه، به عنوان علامت ظهور قائم آمده است. روشن است که مشروط کردن بر پایی قیامت به پدیدار شدن این حوادث و قرار دادن نشانه‌های ظهور از نشانه‌های بر پایی قیامت، به مقصود ما ضرری نمی‌زند؛ زیرا همه این رخدادها، که از وقوع آنها خبر داده شده، چه به عنوان نشانه‌های ظهور و چه به عنوان نشانه‌های قیامت، پیش از برپایی قیامت، هر چند با فاصله زیاد، واقع خواهند شد، با این حساب، آنچه در طول دوره غیبت کبری، واقع شود، به طور طبیعی، پیش از برپایی قیامت، واقع شده و در نتیجه، از نشانه‌های قیامت است. (۲۴۱) بر این اساس، همه نشانه‌های ظهور، به گونه‌ای، نشانه‌های قیامت هم هستند، ولی همه نشانه‌های قیامت نشانه‌های ظهور نمی‌توانند باشند؛ زیرا ممکن است، برخی از آنها پس از ظهور حضرت مهدی (ع) واقع شوند. برخی برای بازشناسی نشانه‌های ظهور از نشانه‌های قیامت، با استناد به این که دوره غیبت، روزگار سختی و محنت است و پس از ظهور، برابر روایات قطعی، جهان پر از عدل و داد می‌شود و دوران رفاه و امنیت و عدالت فرا می‌رسد و تا بر پایی قیامت، ادامه می‌یابد، قاعده‌ای بیان کرده‌اند: «قاعده کلی آن است که حوادث مربوط به دوران فتنه و انحراف ناشی از امتحان الهی و خالص ساختن مردم و پیامدهای آن، مقدم بر ظهور است. بر این اساس، هر روایتی که نشان دهنده روزگار خوبی و عدالت و تأمین رفاه و آسایش باشد، مربوط به دوران پس از ظهور و نشانه‌های برپایی قیامت است و از نشانه‌های نزدیک شدن ظهور قائم (ع)، نمی‌تواند باشد» (۲۴۲). از این روی برابر این قاعده، بسیاری از رخدادها و نشانه‌ها که در منابع روایی، به ویژه منابع روایی اهل سنت و در کتابهای «ملاحم و فتن»، تحت عنوان: «اشراف الساعه» بیان شده (۲۴۳) و حاکی از وقوع جنگها، آشفتگیها، نابسامانیها و در هم ریخته شدنهاست، می‌باید پیش از ظهور مهدی (ع) واقع شوند؛ زیرا آنها پیش از این که علامت قیامت باشند، علامت ظهورند. ۴. احتمال جعل و تحریف حدیثهای فراوانی در مورد نشانه‌های ظهور، در منابع روایی وجود دارد. اسناد این روایات، بیشتر ضعیف و غیر قابل اعتمادند. از نظر دلالت نیز، هماهنگی و انسجام لازم را ندارند و پاره‌ای از آنها مصحف و مغلوط هستند. به نظر می‌رسد، اهمیت بسیار مسأله مهدویت از یک سو، و علاقه مندی شدید مسلمانان به آگاهی از چگونگی رخدادهای آینده و پدیدار شدن نشانه‌های ظهور مهدی علیه السلام، از سوی دیگر، سبب شده که دشمنان و بدخواهان، به ویژه حاکمان ستم، وسوسه شوند که در جهت برآوردن منافع سیاسی خویش، تغییرهایی را در روایات به وجود آورند. به ویژه وجود این واقعیت که اساساً، افراد عادی و معمولی، در برابر اموری که دور از حیطه قدرت آنان و به مظاهر غیبی و مربوط به سرنوشت آنان است، هر چند ساختگی و دروغ هم باشند، جرأت و جسارت تفکر و مخالفت با آن را ندارند و جز تسلیم در برابر اموری که به شکلی بر آنان مجهول است، راهی برای خود نمی‌بینند (۲۴۴). برخی نیز برای موجه جلوه دادن کار خویش و این که فعالیتها و ادعاهای آنان پیش بینی شده، دست به جعل و تحریف زده‌اند. مثلاً در تاریخ به افرادی بر می‌خوریم که به همین انگیزه، خود را سفیانی معرفی کرده‌اند، چنانکه علی بن عبد الله بن خالد، در سال ۱۵۹ ه. ق. ادعا کرد که همان سفیانی موعود، اوست (۲۴۵) و در سال ۲۹۴ ه. ق. نیز فرد دیگری مدعی شد که سفیانی است (۲۴۶) و هر یک، برای درست جلوه دادن ادعای خویش، دست به شورشهایی نیز زده‌اند. از این روی، گروهی از اهل نظر، روایات سفیانی را که از نشانه‌های ظهور است، مجعول دست خالد بن یزید دانسته و گفته‌اند: چون وی، می‌خواست زمینه را برای حکومت فرزندش فراهم کند و حکومت را که به چنگ مروانیان افتاده بود، دوباره به خاندان معاویه باز گرداند، دست به جعل چنین روایاتی زد. خالد بن یزید، از این که می‌دید به آسانی پیش از وی، خلافت به دست بنی مروان افتاده است، سخت آزرده خاطر بود، از این روی ادعای سفیانی بودن فردی از تیره خویش را راهی به سوی دستیابی مجدد به قدرت و نیز موجب تسلی دل خویش و روحیه دادن به بنی سفیان می‌دانست. او، تصور می‌کرد که مردم، چون خروج سفیانی را از نشانه‌های ظهور و امری حتمی الوقوع، می‌دانند، ناگزیر در برابر ادعای چنین امری، تسلیم می‌گردند. در منابع عامه، روایتی است که می‌گوید: «سفیانی، از

فرزندان خالد بن یزید است. (۲۴۷)) به احتمال زیاد، این روایت، توسط خود وی جعل شده، تا مستمسکی برای طرح ادعای نوه اش، علی بن عبدالله، باشد. ابوالفرج اصفهانی، تصریح می کند: خالد بن یزید، مردی عالم و شاعر بوده و درباره اش گفته شده: «جاعل روایت سفیانی است. (۲۴۸)) چنین ادعاهایی، به خوبی نشان می دهد که تا چه حد مسأله سوء استفاده از نشانه های ظهور و جعل و تحریف آنها، مطرح بوده است. نمونه دیگر، داستان کشتن، نفس زکیه است. خاندان بنی عباس، بویژه منصور و برادرش سفاح، تلاش فراوان کردند تا از وجود محمد بن عبدالله، معروف به نفس زکیه، بهره برداری سیاسی کنند و برای خویش، در میان مردم موقعیت و قدرتی دست و پا کنند. در نظر منصور و برادرش سفاح، دامن زدن به شایعه مهدویت وی، و برابر کردن نشانه های ظهور بر وی، تنها راه غلبه بر بنی امیه بود. ابوالفرج اصفهانی روایتی به به نقل از ابوهریره آورده که می گوید: «نامش (نام مهدی (عج)) محمد بن عبدالله است و در زبانش کندی و لکنت است. (۲۴۹)) این روایت، به احتمال زیاد بدان خاطر جعل شده که محمد بن عبدالله، یا همان نفس زکیه، به کندی و دشواری سخن می گفته و نمی توانسته همه کلمات را خوب ادا کند. وجود جمله «اسم ایبه اسم ابی» در برخی از کتابهای عامه، در ضمن روایت معروف «یملأ الارض قسطا و عدلا ظلما و جورا» (۲۵۰))، به این معنی که نام پدر حضرت مهدی (ع)، «عبدالله» است، به احتمال زیاد، از ترفندهای حاکمان بنی عباس باشد که در راستای همان هدفهای سیاسی جعل شده است. زیرا نام پدر مهدی (ع) به طور، قطع «حسن» است و در این، هیچ ابهام و تردیدی نیست. با توجه به این که در نقل های گوناگون عامه و خاصه، جمله: «و اسم ایبه اسم ابی»، در روایت وجود ندارد. (۲۵۱) اینک، با انبوهی از روایات صحیح و غیر صحیح در زمینه نشانه های ظهور، رو به روییم که دست کم، شماری از آنها از آفت جعل و تحریف مصون نمانده است. متأسفانه در میان حجم عظیمی از کتاب هایی که در مورد مهدویت و نشانه های ظهور تألیف شده اند (۲۵۲))، کتابهای وجود دارد که از سر جهل و دلسوزی و یا به عمد و از روی غرض، به این امر دامن زده اند. سید جعفر مرتضی عاملی، برخی از این کتابها را با نمودن برخی موارد تحریف آشکار در آنها، نشان داده است. (۲۵۳) البته برخی با گردآوری این روایات خواسته اند، که اصل این روایات بمانند و نیز بنمایانند که همگان، در اصل ظهور مهدی (ع) اتفاق دارند. علامه مجلسی در ذیل روایت طولانی که در مورد نشانه های ظهور آورده، می نویسد: «انما اوردت هذا الخبر مع كونه مصحفا مغلوطا و كونه سنده منتهيا الى شرخلاق الله عمر بن سعد لعنه الله، لأشتماله على الاخبار بالقائم (ع) ليعلم تواطؤ المخالف و المؤالف عليه صلوات الله.» (۲۵۴) این روایت را، با آن که متن آن تغییر یافته و اشتباه دارد و سند آن، به بدترین خلق خدا عمر بن سعد لعنه الله علیه، منتهی می گردد، آوردیم؛ زیرا در برگزیده اخباری از حضرت مهدی (ع) است، تا آن که اتفاق مخالف و موافق در مورد وی دانسته گردد. همان گونه که مرحوم مجلسی تصریح کرده، در سلسله اسناد این روایات، بیشتر روایانی قرار دارند که ناشناخته، ضعیف و دروغگو و جعل کننده اند و روایات آنان، اعتباری ندارد. افزون بر این، بسیاری از نشانه ها در روایات مرسله بیان شده که نمی تواند مستند قرار گیرد، با این حال، در دسته ای از نشانه ها بویژه، نشانه های حتمی و متصل به ظهور، شمار روایات، به قدری زیاد است که برخی ادعای مستفیض و متواتر بودن آنها را کرده اند (۲۵۵). از این روی اصل وجود این دسته از نشانه ها اجمالا مسلم است، هر چند جزئیات آنها جای بحث و تأمل دارد؛ زیرا گاه، برخی از آنها و حتی برخی از نشانه ها، به گونه ای بیان شده اند که با قواعد علمی، ساز نمی آیند. صاحب «كشف الغمه» پس از آن که عبارت شیخ مفید را در مورد بر شمردن شمار زیادی از نشانه های ظهور آورده، می نویسد: «لا ريب ان هذه الحوادث فيها ما يحيله العقل و فيها يحيله المنجمون، و لهذا اعتذر الشيخ المفيد رحمه الله في آخر ایراده لها، والذی أراد انه اذا صحت طرق نقلها و كانت منقولة عن النبي (ص) و الامام (ع) فحقها ان تتلقى بالقبول لأنها معجزات و المعجزات خوارق للعادة كانشقاق القمر و انقلاب العصا ثعبانا و الله اعلم.» (۲۵۶) تردیدی نیست که در بین این نشانه ها، حوادثی وجود دارد که عقلا محال می نماید و یا از نظر منجمان تحقق آنها غیر ممکن است. از این روی، شیخ مفید، در پایان سخن عذر آورده است. اگر راههای این روایات و اسناد آنها، صحیح باشد و از پیامبر و امام هم روایت شده باشند، حق مطلب آن است که آنها را تلقی به قبول

کنیم، چون معجزه اند و معجزات خوارق العاده هستند، همچون شکافته شدن ماه (به دست پیامبر(ص)) و تبدیل عصا به اژدها(به دست حضرت موسی (ع)) و خدا بهتر می داند. ظاهراً منظور از عذر آوردن شیخ مفید، اشاره به این جمله وی باشد که می نویسد: «خداوند به آنچه هست، آگاه تر است و ما فقط بر اساس این که در اصول روایی آمده است، نشانه ها را ذکر کردیم. (۲۵۷)» از عبارت شیخ مفید استفاده می شود که وی اطمینان به درستی همه این نشانه ها، نداشته، از این روی با تأکید بر این که: «ما فقط این روایات را آورده ایم و خدا بهتر می داند» در حقیقت خویش را از التزام به آن، به دور داشته است. صاحب «کشف الغمه»، با توجه به تزلزل شیخ مفید، می گوید: باید اسناد این روایات مورد بررسی قرار گیرد، اگر مسلم شد از معصوم صادر شده و راویان آنها مورد اعتمادند، پذیرفته شود و آنهایی که ظاهراً محال به نظر می آید، حمل بر معجزه شوند. بنابراین التزام به درستی همه این روایات مشکل است و در بررسی نشانه های ظهور، احتمال جعل و تحریف و دسیسه های دستهای پنهان سیاست را نباید نادیده گرفت. البته یادآوری این نکته نیز بایسته می نماید که وجود مواردی از جعل و تحریف، در نشانه های ظهور و یا وجود مدعیان دروغین، به عنوان نمونه نشانه ها، هیچ گاه دلیل این نمی شود که همه روایات از اعتبار بیفتند و یا اصل همه نشانه ها زیرا سؤال برود. خیر، همان گونه که اشاره کردیم، دسته ای از این نشانه ها مسلم هستند و از آنها سخن خواهیم گفت. همچنین وجود پاره ای اشکالات و ضعفها در نشانه های ظهور و احتمال تغییر و تحریف آنها از سوی دشمنان و یا ادعاهای واهی برخی شیادان در مورد سفیانی و یا اصل مهدویت، هیچ گاه به اصل مهدویت و اعتقاد به ظهور قائم (ع)، آسیبی نمی رساند، زیرا اعتقاد به مهدویت و ظهور حضرت مهدی (ع) مورد اتفاق فریقین است و با تواتر ثابت شده و سخن علامه مجلسی که بدان اشاره کردیم نیز، مؤید این مطلب است. ۵. مشخص نبودن زمان ظهور گرچه اصل ظهور و نشانه های نزدیک شدن آن، از امور مسلم و قطعی است، ولی بنا به مصالحی، زمان ظهور، مشخص نشده است و هیچ کس، جز خداوند از وقت دقیق آن آگاه نیست. بارها اصحاب از امامان (ع) در مورد زمان خروج قائم (عج) پرسیده اند، ولی آنان به صراحت از مشخص کردن آن نهی کرده اند و زمان ظهور را همچون علم به قیامت، منحصر به خداوند دانسته اند. (۲۵۸) «و اما وقت خروج (ع) فلیس بمعلوم لنا علی وجه التفصیل، بل هو مغیب عنا الی أن یأذن الله بالفرج. (۲۵۹)» و اما زمان ظهور مهدی (ع)، به روشنی و به شرح برای ما مشخص نشده است، بلکه او تا آن گاه که خداوند اجازه خروج بدهد، از دیدگان ما پنهان است. فضیل از امام باقر(ع) پرسید که آیا برای ظهور وقتی معین شده است؟ امام (ع) سه بار فرمود «کذب الوقاتون» (۲۶۰) یا، کمیت از آن حضرت پرسید که چه وقت حضرت مهدی (عج) ظهور می کند، امام (ع) فرمود: «لقد سئل رسول الله (ص) عن ذلك فقال انما مثله كمثل ساعة لا تأتیکم الا بغتة (۲۶۱)» از پیامبر(ص) همین مطلب پرسیده شد. حضرت فرمود: مثل ظهور مهدی (ع)، همچون بر پایی قیامت است (کسی جز خدا از وقت آن آگاه نیست) مهدی نمی آید مگر ناگهانی. مقتضای این احادیث و احادیث دیگر نظیر آنها (۲۶۲) آن است که به هیچ روی، نمی توان وقتی برای ظهور مهدی (عج) معین کرد. با توجه به این اصل مسلم، نشانه های ظهور، تنها بیانگر نزدیک شدن زمان ظهورند و بیش از آن، دلالتی ندارند. اگر روایتی باشد که زمان ظهور را مشخص سازد، باید آن را توجیه کرد و یا به کناری نهاد. در برخی روایات، به گونه سربسته و مجمل، به زمان ظهور اشاره شده، ولی بر فرض درستی آنها، ناسازگاری با قاعده فوق ندارند، زیرا در حقیقت آنها نیز وقتی معین نمی کنند، بلکه به گونه ای نشانه های ظهور را بیان می کنند. مثلاً در حدیثی آمده: «مهدی (ع) قیام نمی کند، مگر در سالهای فرد: سال اول، سوم، پنجم، هفتم و یا نهم، و یا روز شنبه دهم محرم.» یا: «در ۲۳ رمضان منادی ندا می دهد و مردم را به سوی مهدی (ع) فرا می خواند(۲۶۳)». در این روایات، گرچه به گونه ای به زمان ظهور اشاره شده، ولی با این حال، به صورت جزمی و دقیق زمان ظهور مشخص نشده است. در حقیقت ویژگیهای آن زمان، بیان شده است نه وقت دقیق زمان ظهور، بنابراین، روایات، ناسازگاری با اصل قاعده مشخص نبوده زمان ظهور ندارد. البته در برخی روایات، که سند آنها معتبر نیست، به زمان دقیق ظهور اشاره شده، ولی علما، به آن اعتنا نکرده و یا آنها را توجیه کرده اند. اکنون پس از یادآوری این امور، می پردازیم به تبیین و بررسی نشانه های

ظهور و آن را در چند محور پی می‌گیریم:

### شمار نشانه‌های ظهور

در منابع دینی، انبوهی از رخدادهای طبیعی و غیر طبیعی و دگرگونیهای سیاسی و اجتماعی، به عنوان نشانه ظهور یاد شده‌اند. نعمانی، شیخ صدوق (م: ۳۸۱ ه. ق.)، شیخ مفید (۴۱۳ ه. ق.)، شیخ طوسی (۴۶۰ ه. ق.) و طبرسی (۵۴۸ ه. ق.) از پیشینیان شیعه و بسیاری نیز از پسینیان و معاصران، اخبار مربوط به نشانه‌های ظهور را در کتابهای خود گرد آورده‌اند. (۲۶۴) شیخ مفید، در آغاز باب «علامات قیام القائم»، با اشاره به اخبار و آثاری که در این مورد از معصومان (ع) رسیده است، بیش از پنجاه نشانه را یاد کرده (۲۶۵) و علامه مجلسی در بحارالانوار، شمار بیشتری را بر شمرده است. (۲۶۶) علمای عامه نیز، از جمله: علاءالدین هندی، ابن حجر، سیوطی و... نشانه‌های ظهور مهدی (ع) را در کتابهای خویش بر شمرده‌اند. (۲۶۷) روشن است که درجه اعتبار و درستی همه این نشانه‌ها، یکسان نیست، برخی در منابع معتبر آمده و از جهت سند و دلالت استوارند و برخی در کتابهای عامه و منابع دست دوم یاد شده‌اند که اعتبار زیادی ندارند. برخی از این نشانه‌ها، تنها نشانه ظهورند و برخی، هم نشانه ظهورند و هم برپایی قیامت. برخی نشانه‌های کلی و محوریند و برخی، بیانگر مسائل ریز و جزئی که گاه، همه آنها را می‌توان در عنوان واحدی گرد آورد. (۲۶۸) بنابراین، نمی‌توان مشخص کرد که نشانه‌های ظهور چه مقدارند. به فرض که مشخص هم باشد، اهمیتی ندارد. مهم این است که فراوانی روایات، به ما این مشخص هم باشد، اهمیتی ندارد. مهم این است که فراوانی روایات، به ما این اطمینان را می‌دهند که در آستانه ظهور مهدی موعود، حوادثی رخ خواهد داد. شناخت موارد اصلی و مهم این حوادث، به ویژه نشانه‌های حتمی و چگونگی تحقق و دلالت آنها بر ظهور و مسائل مربوط به آن، چیزی است که ما در این مقاله در پی آن هستیم. نعمانی، در این باره می‌نویسد: «هذه العلامات التي ذكرها الائمه (ع) مع كثرتها واتصال الروايات بها وتواترها واتفاقها موجبة الا يظهر القائم الا بعد مجيئها و كونها اذا كانوا قد اخبروا ان لا بد منها و هم الصادقون... ثم حققوا كون العلامات الخمس التي اعظم الدلائل والبراهين على ظهور الحق بعدها كما ابطلوا امر التوقيت...» (۲۶۹). «این نشانه‌هایی که امامان (ع) فرموده‌اند، با توجه به شمار زیاد آنها و این که سلسله اسناد این روایات، به آنان می‌رسد و نیز توجه به این که روایات متواترند و مورد اتفاق، سبب می‌گردد که ظهوری در کار نباشد، مگر پس از پدیدار شدن این نشانه‌ها؛ زیرا امامان (ع) از مسلم بودن پدید آمدن آنها خبر داده‌اند و آنان راستگویند... سپس نشانه‌های پنجگانه را که از بزرگ‌ترین نشانه‌ها بر آشکار شدن حق است، مورد تأکید قرار داده‌اند، چنانکه از مشخص ساختن زمان ظهور، نهی کرده‌اند. در این سخن، نعمانی به فراوانی نشانه‌های ظهور و روایاتی که در این باب رسیده، اشاره می‌کند. و در مجموع با توجه به اسناد آنها به معصومان (ع) تحقق آنها را پیش از ظهور مهدی (ع) امری مسلم می‌داند و بر تواتر آنها و مورد اتفاق بودن اخبار نشانه‌های ظهور تأکید می‌ورزد. انواع نشانه‌های ظهور همانگونه که پیش از این اشاره کردیم، نشانه‌های ظهور گوناگون‌اند: کلی، جزئی، خاص، مجمل و کنایی، مقید و مشروط به تحقق شرایط دیگر، منفصل و متصل، عادی و غیر عادی. بر شمردن همه این اقسام، نه چندان مفید است و نه لازم؛ چه آن که بسیاری از آنها، نشانه‌های قطعی ظهور نیستند. افزون بر این، از نظر سند و محتوا اشکال دارند و درستی و نادرستی آنها، خیلی روشن نیست. از این روی، ما، به چند نوع از اقسام نشانه‌های ظهور که مهم‌ترین آنها، به ویژه نشانه‌های حتمی و متصل به ظهور می‌پردازیم. و در پایان به اشکالها و شبهه‌هایی که به نشانه‌های ظهور و پیش‌گویی آنها در روایات شده است، پاسخ خواهیم گفت.

### ۱- نشانه‌های حتمی

در میان نشانه‌ها شماری از آنها به روشنی به عنوان: «علامت حتمی ظهور»، یاد شده‌اند. منظور از نشانه‌های حتمی در مقابل غیر



حتمی، ظاهراً آن است که تحقق پدیدار شدن آنها، بدون هیچ قید و شرطی، قطعی و الزامی خواهد بود، به گونه ای که تا آنها واقع نگردند، حضرت مهدی (ع) ظاهر نخواهد شد. اگر کسی پیش از واقع شدن نشانه های حتمی، ادعای ظهور مهدی (ع) را بکند، ادعایی است نادرست. در برابر اینها نشانه های غیر حتمی است، یعنی مقید و مشروط به اموری هستند که در صورت تحقق آنها، به عنوان نشانه، پدید می آیند. به عبارت دیگر، نشانه های غیر حتمی، شاید پدید آیند و شاید پدید نیایند و امام زمان (ع) ظهور کند. امامان معصوم (ع) به خاطر مصالحی، از پدید آمدن آنها در دوره غیبت، خبر داده اند. گروهی، نشانه های حتمی را نشانه هایی دانسته اند که در آنها «بدأ» حاصل نمی شود. بر خلاف نشانه های غیر حتمی که ممکن است «بدأ» حاصل شود و تغییر یابند و یا به کلی حذف شوند. «و لعل المراد بالمحتوم ما لا بد من وقوعه و لا یمكن ان یلحقه البدأ». شاید منظور از حتمی آن باشد که از پدید آمدن آن گریزی نیست و امکان ندارد که «بدأ» در مورد آن حاصل شود. در روایتی «محتوم» در برابر «موقوف» به کار رفته است. (۲۷۰) امام باقر (ع) در تفسیر آیه شریفه: «ثم قضی أجلا و أجل مسمی عنده (۲۷۱)». می فرماید: «انهما أجلان، أجل محتوم و أجل موقوف. قال له حمران: ما للمحتوم؟ قال: الذی لا یکون غیره. قال: و ما الموقوف؟ قال: هو الذی لله فیه مشیة (۲۷۲)». آنها دو هنگامند: هنگام محتوم و هنگام موقوف. حمران از آن حضرت پرسید: محتوم چیست؟ فرمود: آن که غیر از آن نمی بوده باشد؟ عرض کرد: موقوف چیست؟ فرمود: آن (رخدادهایی است) که در آنها مشیتی از خداوند است. شاید پدید آیند و شاید نیایند. از ظاهر این روایت و روایات به این مضمون، استفاده می شود که منظور از «حتمی»، یعنی قطعی و مسلم که خداوند تغییر و تبدیل آنها را اراده نکرده است. البته باید توجه داشت که حتمی و یا مسلم و قطعی بودن وقوع این نشانه ها، به این معنی نیست که پدید نیامدن آنها محال است، بلکه به حسب فراهم بودن شرایط و مقتضیات و نبودن بازدارنده ها، پدید آمدن آنها اگر خداوند اراده کند، قطعی خواهد بود. برای روشن شدن این مطلب، بایسته می نماید شرح دهیم که رخدادهایی که از پدید آمدن آنها خبر داده شده سه حالت دارند: ۱. برخی از امور مسلم، به همان گونه که خبر داده اند، پدید می آیند و هیچ تغییری در آنها داده نمی شود. این دسته از امور، حوادثی هستند که شرایط اقتضای آنها فراهم است و مانعی در کار نیست. چنین اموری را هر چند خداوند قادر است تغییر دهد و یا آنها را اصلاً بردارد، ولی چون مخالفت و تغییر و حذف آنها با اصول مسلم: «عدالت» «حکمت» و «لطف» خداوند ناسازگار است، تغییر آنها از سوی خداوند، محال خواهد بود. مانند ظهور حضرت مهدی (ع) که امکان ندارد تغییر کند، یا اصلاً برداشته شود، چنانکه خداوند، توان به انجام ظلم را دارد، ولی انجام آنها بر وی محال است. ۲. دسته ای از رخدادها، مانند حالت نخست، اموری حتمی و قطعی هستند، ولی تبدیل و برداشتن آنها ناسازگاری با حکمت و عدالت خداوند ندارد. این امور، هر چند از جهت این که اسباب و شرایط ایجاد آنها، وجود دارد و باز دارنده ای هم بر سر راه پیدایش آنها نیست و از این جهت، حتمی هستند، ولی هیچ اشکالی ندارد که اراده خداوند آنها را تغییر دهد، یا آن را بردارد. نشانه های حتمی ظهور، از این گونه اند یعنی از نظر فراهم بودن شرایط و مقتضیات در آن زمان، پیش بینی شده با نبودن باز دارنده بر سر راه پدید آمدن آن، تحقق آن قطعی و الزامی خواهد بود. با این حال، امکان دارد به اراده خداوند تغییر کنند و یا محقق نشوند، پس حتمی بودن، به معنای آن نیست که محال است رخ ندهند. ۳. دسته ای از رخدادها، آنهایی هستند که پدید آمدن آنها، در صورتی که بازدارنده ای پیش نیاید و یا مقتضیات آنها موجود باشد، واقع خواهند شد. شمار زیادی از نشانه های ظهور که در روایات، پدیدار شدن آنها در طول دوره غیبت، پیش بینی شده است و به عنوان نشانه های غیر حتمی شمرده می شوند، از این گونه اند؛ از این روی امکان دارد، پدید نیایند. بنابراین، می توان نتیجه گرفت که نشانه های حتمی، از جهت فراهم بودن شرایط و نبودن بازدارنده ها، پدید خواهند آمد. ولی محال نیست که خداوند آنها را تغییر دهد. از آن جا که در روایات فراوانی، امامان (ع)، بر مسلم بودن پدید آمدن آنها تأکید کرده اند، می توان گفت که اراده خداوند، بر پدید آمدن آنهاست. (۲۷۳) این نشانه های حتمی به چه مقدارند؟ در روایات اختلاف است. در شماری از اخبار، نشانه های حتمی ظهور، پنج عدد شده اند. عمر بن حنظله می گوید: از امام صادق (ع) شده اند.

عمر بن حنظله می گوید: از امام صادق (ع) شنیدم که فرمود: «لا یخرج المهدی حتی تطلع مع الشمس آیه (۲۷۴)». در این روایت، گرچه تعبیر «حتمی» به کار نرفته، ولی از سیاق آن پیداست که تا چنین نشانه‌ای با خورشید ظاهر نشود، حضرت مهدی (عج) ظهور نخواهد کرد. در میان نشانه‌هایی که بدانها اشاره کردیم، حتمی بودن نشانه‌های پنجگانه: خروج سفیانی، خروج یمانی، صیحه آسمانی، قتل نفس زکیه و خسف در بیدار شدن است، زیرا از روایات فراوانی که در میان آنها روایات صحیح نیز وجود دارد، حتمی بودن آنها استفاده می شود. نعمانی می نویسد: «...ثم حققوا کون العلامات الخمس التي اعظم الدلائل والبراهین علی ظهور الحق بعدها، كما بطلوا امر التوقيت. (۲۷۵)» سپس نشانه‌های پنجگانه را که بزرگ‌ترین دلیل و نشانه بر آشکار شدن حق است، ثابت کرده اند همانگونه که مسأله مشخص کردن زمان معین را برای ظهور، باطل کرده اند. نعمانی، در این سخن، ضمن آن که بر مسلم بودن علائم پنجگانه تأکید می ورزد، آنها را بزرگ‌ترین و مهم‌ترین نشانه‌های ظهور نیز می داند. ولی حتمی بودن سایر نشانه‌ها مورد اشکال است؛ زیرا نشانه‌هایی همچون طلوع خورشید از مغرب، ندأ و اختلاف بین حاکمان بنی عباس، از روایاتی مانند روایت ابی حمزه استفاده می شوند که مرسله است و نمی توان بر آن اعتماد کرد. افزون بر این، چنانکه خواهیم گفت، احتمال می رود منظور از «ندأ»، همان صیحه آسمانی باشد که از نشانه‌های پنجگانه بود و «طلوع خورشید از مغرب» نیز، گذشته از ضعف سند آن، بر ظهور خود حضرت مهدی (ع) تطبیق شده است. از آن جا که این نشانه‌ها در برخی روایات در ردیف «و خروج القائم من المحتوم» آمده این احتمال وجود دارد که از نشانه‌های حتمی بر پایی قیامت، باشند نه نشانه‌های ظهور. همچنین روایت «ظاهر شدن دستی با خورشید» اولاً، زیاد بن مروان (۲۷۶) در سند روایت توثیق نشده، ثانیاً، در برخی از نسخه‌ها، به جای «کف یطلع من السماء»، «کسف یطلع من السماء» است؛ از این روی، احتمال دارد، مراد پدید آمدن کسوف باشد. (۲۷۷) «ظاهر شدن نشانه‌ای با خورشید»، که به عنوان نشانه حتمی ذکر شده، سخن معصوم (ع) نیست، سخن ابن عباس است. غیر از این مواردی که یاد کردیم، موارد دیگری نیز در کتابهای روایی، به عنوان نشانه‌های حتمی آمده، ولی با توجه به اسناد ضعیف آنها، نمی توان به حتمی بودن آنها، بلکه به اصل نشانه بودن آنها مطمئن شد بر همین اساس، شیخ مفید، اصل تقسیم نشانه‌ها به حتمی و غیر حتمی را امری مسلم دانسته، ولی بر این باور است که حتمی بودن همه آنها روشن نیست. (۲۷۸) بنابراین ظاهراً علائم حتمی ظهور همان پنج تا است که در ادامه مقاله آنها را مورد بحث قرار خواهیم داد.

## ۲- نشانه‌های متصل به ظهور

برابر روایات، شماری از علائم ظهور، متصل به ظهور خواهند بود، به گونه‌ای که بین آنها و ظهور فاصله زیادی نباشد. البته این که فاصله آن نشانه‌ها، تا ظهور چه مدت و یا چند روز است. به راستی روشن نیست. ولی قدر مسلم آن است که فاصله زیاد نیست و احتمالاً، مجموعه نشانه‌های متصل به ظهور، در همان سال ظهور، یا سال پیش از آن رخ می دهند. از پدیدار شدن نخستین نشانه متصل، تا ظهور مهدی نشانه‌ها همچون حلقه‌های زنجیر بدون فاصله پی در پی پدید می آیند، چنانکه در روایتی، محمد بن صامت از امام صادق (ع)، پس از آن که برخی نشانه‌ها را امام (ع) بیان کرده بود، پرسید: فدایت شوم می ترسم این امر (تحقق نشانه‌های ظهور مهدی) به طول انجامید؟ امام (ع) فرمود: «لا، انما (هو) کنظام الخرز یتبع بعضه بعضاً (۲۷۹)». نه محققاً، همچون مهره‌های تسبیح، یکی پس از دیگری می آید. حتی در مورد برخی از نشانه‌های متصل به ظهور، مقدار فاصله آن با ظهور نیز، بیان شده است. امام باقر (ع) درباره قتل نفس زکیه، فرمود: «لیس بین قیام القائم (ع) و قتل النفس الزکیه اکثر من خمس عشرة لیلۃ (۲۸۰)». فاصله میان کشته شدن نفس زکیه و قیام قائم بیش از ۱۵ شب نیست. خروج سفیانی و یمانی نیز، برابر آنچه از روایات استفاده می شود. (۲۸۱) در یک محدوده زمانی در آستانه ظهور صورت می گیرد و فاصله آن تا قیام قائم (ع)، از پانزده ماه، بیشتر نخواهد بود. (۲۸۲) در روایات، فاصله یک سال، ۹ ماه (۲۸۳) و هشتم ماه هم گفته شده است. (۲۸۴) بر این اساس، تردیدی نیست که

شماری از نشانه های ظهور، که بیشتر نشانه های حتمی نیز هستند، نزدیک ظهور و متصل به آن واقع می شوند. در برابر، نشانه های فراوانی وجود دارند که از پیدایش آنها در عصر غیبت خبر داده شده، ولی پیوستگی به ظهور معلوم نیست. چه بسا، با فاصله زیاد، از ظهور مهدی (ع) واقع شوند. چنانکه شماری از نشانه ها، همچون از هم گسستن بنی امیه و بنی عباس، خروج ابومسلم خراسانی، اختلاف بین مسلمانان و بین بنی عباس و اشغال منطقه جزیره، توسط ترک ها و بسته شدن پل بر روی دجله و... بر فرض نشانه بودن آنها، سالها، بلکه قرن‌هاست که از وقوع آنها می گذرد.

### ۳. نشانه های غیر عادی

تحقق نشانه های ظهور، همچون واقع شدن سایر پدیده ها، به روال طبیعی و عادی است، ولی پیش گویی برخی از آنها، به گونه ای در اخبار بازتاب یافته، که به نظر میرسد، واقع شدن آنها به طور عادی، غیر ممکن می نماید و تحقق آنها، به صورت غیرطبیعی و در چهار چوب معجزه خواهد بود. مثلاً، «طلوع خورشید از مغرب»، «ظاهر شدن دست و یا نشانه ای با خورشید در آسمان» «صیحه آسمانی» و... اگر همان معنای ظاهری آنها مراد باشد، باید به گونه معجزه رخ دهند، زیرا پدیدار شدن چنین اموری، عادتاً ممکن نیست. البته شاید برخی از این نشانه ها معنای کنایی و رمزی داشته باشند و اشاره به رخدادهایی که پیدایش آنها، عادتاً، امکان دارد. (۲۸۵) و برخی از آنها نشانه نباشند و در درستی آنها تردید باشد که در جای خود به آنها اشاره خواهیم کرد. با این حال، بخشی از نشانه های ظهور و یا دست کم، شمار اندکی از آنها، به گونه معجزه رخ خواهند داد. اکنون، باید دید آیا تحقق هر امری غیر عادی، می تواند معجزه باشد؟ آیا هر حادثه ای که ظاهراً ممکن نیست، حتماً معجزه است؟ فرقی نمی کند بین نوع حوادث؟ از باب نمونه، از خروج دجال و صیحه آسمانی به گونه ای خبر داده شده که در ظاهر تحقق آنها، ممکن نیست. آیا می توان پدیدار شدن این گونه نشانه ها را معجزه دانست؟ یا این که فرق است بین حوادث مثبت و منفی و فرق است بین اموری که در جهت باطل و تأیید آن صورت می گیرد و اموری که برای اثبات حقانیت حق و اقامه حجت بر آن واقع می شوند؟ معجزه چهار چوب خاصی دارد. تحقق هر امری را صرفاً غیر عادی باشد، نمی توان معجزه دانست؛ زیرا معجزه، با انگیزه های صحیح و الهی و در شرایط خاص صورت می گیرد و بر این اساس، تنها نشانه هایی که در راستای تقویت حق و تأیید ظهور و قیام مهدی علیه السلام باشد و تحقق آنها به صورت عادی ممکن نباشد، معجزه خواهند بود، نه هر حادثه غیر عادی، تا چه رسد به حوادثی که سبب تقویت باطل شود. قانون معجزه معجزه قانون خاص خویش را دارد. تمام معجزه هایی که به دست پیامبران الهی واقع شده اند، در محدوده همین قانون صورت پذیرفته اند. سنت الهی، بر این جاری است که حتماً باید معجزه در مسیر اقامه برهان و تأیید حق باشد و این، در هر زمان و به دست هر فردی باشد فرق نمی کند، چه از ناحیه فردی که نماینده حق است صورت گیرد و چه از جانب فردی که طرفدار باطل، بدین معنی که به دست نماینده باطل، معجزه ای رخ دهد، تا بطلان ادعا و دروغگویی را آشکار سازد. بر اساس این تحقق هر امری و هر حادثه ای، به صورت غیر عادی، تنها وقتی معجزه است که در مسیر اقامه دلیل برای حق و تأیید آن باشد. البته این که معجزه ای به دست نماینده باطل، اتفاق افتد، بسیار کم است، ولی در هر صورت اگر در مسیر حق و برای تقویت آن باشد، مانعی ندارد. آنچه خارج از این چارچوب باشد، معجزه نیست، چه توسط فردی خوب و حامی حق واقع شود و چه توسط نماینده باطل و طاغوت؛ زیرا صدور معجزه ای که بخواهد به تقویت باطل و تشویق مسیر انحراف و خط شیطانی منجر شود، محال خواهد بود. خداوند حکیمی که همه را به سوی حق می خواند، محال است امری را حادث کند که سبب گمراهی و انحراف مردم از حق شود: «هر گاه ظاهر روایتی، حاکی از آن باشد که نشانه ها به صورت معجزه روی خواهند داد، ناچاریم آنها را توجیه کنیم و در صورت امکان، حمل بر معنای کنایی و رمزی آن کنیم؛ زیرا این کار بهتر است، از این که تمام و یا قسمتی از این روایت را به دور افکنیم و تکذیب کنیم. از این گذشته، اسلوب شماری از این اخبار، به گونه ای است که از آنها تحقق معجزه به گونه مستقیم فهمیده نمی

شود، هر چند ظاهر آنها، بیانگر وقوع آن حوادث، به گونه معجزه باشد و به ذهن شنونده، در ابتدا، چنین معنایی خطور کند. (۲۸۶) بنابراین، اگر نپذیرفتیم که تحقق برخی از نشانه‌های ظهور، به گونه معجزه خواهد بود، چنانکه ظاهر روایات نشان می‌دهد، باید رد محدوده تقویت حق و اقامه برهان بر آن و در چهارچوب قانون معجزه پدید آیند. با توجه به این که حرکت دجال، در جهت فریب و انحراف مردم و باز داشتن آنان از مسیر حق است و به صورت طاغوتی در برابر مهدی علیه السلام می‌ایستد، نمی‌تواند معجزه باشد. اگر درستی روایات آن پذیرفته شود، باید به گونه‌ای توجیه کرد.

## شماری از نشانه‌های حتمی و غیر حتمی:

### ۱. خروج سفیانی

اینکه، شماری از نشانه‌های را به بوته بررسی می‌نهمیم: نشانه‌های حتمی و غیر حتمی. خروج سفیانی پیش از قیام قائم علیه السلام، مردی از نسل ابوسفیان، در منطقه شام، خروج می‌کند و با تظاهر به دینداری، گروه زیادی از مسلمانان را می‌فریبد و به گرد خود، می‌آورد و بخش گسترده‌ای از سرزمینهای اسلام را به تصرف خویش در می‌آورد و بر مناطق پنجگانه: شام، حمص، فلسطین، اردن، قسرين (۲۸۷) و منطقه عراق، سیطره می‌یابد و در کوفه و نجف، به قتل عام شیعیان می‌پردازد. و برای کشتن و یافتن آنها جایزه تعیین می‌کند. (۲۸۸) سفیانی، با این که از خبیث‌ترین و پلیدترین مردمان است، ولی همواره ذکر یارب یارب بر زبانش جاری است. (۲۸۹) حکومت دودمان بنی عباس به دست وی از هم گسسته می‌شود. وی، آن گاه که از ظهور مهدی علیه السلام با خبر می‌گردد و با سپاهی عظیم به جنگ وی می‌رود و در منطقه بیداً بین مکه و مدینه، با سپاه امام علیه السلام برخورد می‌کند و به امر خدا، همه لشکریان وی، به جز چند نفر، در زمین فرو می‌روند و هلاک می‌شوند. (۲۹۰) این خلاصه از ویژگیهای سفیانی است که در منابع دینی و کتابهای معتبر به عنوان نشانه ظهور آمده است: غیبت شیخ طوسی و نعمانی، ارشاد شیخ مفید، کمال الدین صدوق... روایات مربوط به خروج سفیانی، به اندازه‌ای است که برخی آنها را متواتر و برای اثبات سفیانی، کافی دانسته (۲۹۱). بنابراین، اصل خروج سفیانی، صرف نظر از ویژگیها و قضایای جزئی امری مسلم است. پیش از این گفتیم که خروج سفیانی، از نشانه‌های حتمی ظهور است. ولی این که سفیانی کیست و چه ویژگیهایی دارد و چگونه شورش می‌کند و... چندان روشن نیست. از برخی روایات، استفاده می‌شود که نام وی عثمان بن عسبه است و از خاندان ابوسفیان، که در دوره غیبت خروج می‌کند. این احتمال درست نیست، زیرا، سند این روایات ضعیف است. (۲۹۲) در منابع شیعه، گویا فقط دو روایت در این مورد وجود دارد که در سند یکی، محمد بن علی الکوفی (۲۹۳) قرار دارد که توثق نشده و روایت دوم هم، مرسله است. (۲۹۴) افزون بر این در برخی از روایات، از امام علیه السلام در مورد نام سفیانی پرسیده شده و آن حضرت، از بیان آن خودداری کرده‌اند. (۲۹۵) حال آن که اگر نام وی مشخص بود، دلیلی نداشت که از بردن نام وی، خودداری کند. به نظر می‌رسد، سفیانی فرد مشخصی نیست، بلکه فردی است با ویژگیهای ابوسفیان، که در آستانه ظهور مهدی عجب بر طرفداران از باطل، خروج می‌کند و مسلمانان را به انحراف می‌کشاند. در حقیقت، ابوسفیان، به عنوان سر سلسله سفیانیان، سمبل پلیدی است. او غارتگری بود که بار رباخواری و زور گویی و چپاول اموال مردم، ثروتهای هنگفتی به چنگ آورده بود و از راه فریب و تحمیق توده‌های ستم کشیده و ترویج خرافات و دامن زدن به نظام طبقاتی جاهلی، قدرت فراوانی به دست آورده بود. ابوسفیان، به عنوان سردمدار شرک و بت پرستی و سرمایه داری طاغوتی، هر نوع حرکت و جنبشی را که دم از عدالت، برادری، آزادی می‌زد دشمن شماره یک خود می‌دانست و با قدرت تمام در برابر آن به مبارزه بر می‌خاست. سفیانی، فردی است با این ویژگیها که در برابر انقلاب بزرگ و جهانی حضرت مهدی علیه السلام خروج می‌کند و تلاشهای فراوانی برای رودرویی با آن به عمل می‌آورد. بر این اساس، در حقیقت سفیانی یک جریان

است، نه یک شخص. نهضت پیامبران و اولیای الهی همواره با واکنش منفی و مخالفتها و کارشکنیهای سران شرک و نفاق بوده است. و در برابر هر مصلحی، فرد یا افرادی، با ویژگیهای سفیانی ایستاده اند. امام سجاد می فرماید: «ان امر القائم حتم من الله و امر السفیانی حتم من الله و لا- یكون قائم الا بسفیانی». (۲۹۶) ظهور قائم علیه السلام، از ناحیه خداوند قطعی و خروج سفیانی نیز، از جانب خداوند قطعی است. در برابر هر قیام کننده و مصلحی، یک سفیانی وجود دارد. سخن امام، بیانگر آن است که سفیانی، جنبه شخصی ندارد. بنابراین، هر که در برابر حق خروج کند و دارای ویژگیهای ابوسفیان باشد، سفیانی است. اکنون برای زدودن هر گونه ابهام و شبهه ای یاد آوری چند نکته را لازم می دانیم: الف. امکان دارد گفته شود، لازمه این سخن آن است که در زمانهای مختلف و یا حتی در یک زمان، سفیانی های فراوانی وجود داشته باشند و حال آن که ظاهر روایات، نشان می دهد که فردی که به عنوان سفیانی در آستانه ظهور، خروج می کند، یک فرد بیشتر نیست؟ پاسخ: اشکالی ندارد که در بستر تاریخ سفیانی های متعدد باشند، چنانکه فرا خوانندگان به حق و مصلحان بسیاریند. ولی سفیانی اصلی، که سرآمد همه سفیانی هاست در خباثت و شیطنت، در آستانه ظهور مهدی علیه السلام خروج می کند و سرانجام او نیز، همچون همه سفیانی های تاریخ، در برابر انقلاب جهانی آن حضرت به زانو در خواهد آمد. ب. برابر برخی روایات، سفیانی، از نسل ابوسفیان است و حال آن که بر اساس این نظریه، چنین تقیدی نیست هر کسی با این ویژگیها باشد، سفیانی است؟ پاسخ: اولاً، مراد روایات این نیست. احتمال می رود، منظور این باشد که سفیانی از نظر ویژگیها و خصلتهای استکبار و ضد انسانی، بسان ابوسفیان است، نه این که از نسل وی باشد. ثانیاً، بر فرض که وی از نسل ابوسفیان هم باشد، هیچ اشکالی ندارد که آخرین حلقه از جریان باطل، شرک و نفاق، افزون بر ویژگیهای صنفی، از نظر شخصی نیز از تبار ابوسفیان باشد، تا ترسیم این دو جریان عینی تر و ملموس تر و نمودی از دشمنی خاندان ابوسفیان با خاندان پیامبر صلی الله علیه و اله باشد. خاندان ابوسفیان، با خاندان پیامبر و امیرالمؤمنین علیه السلام دو قطب متضاد حق و باطل بوده اند و دشمنی سفیانی با حضرت مهدی علیه السلام شاید استمرار همین جریان باشد. امام صادق در این باره می فرماید: «انا و آل ابی سفیان بیتین، تعادینا فی الله، قلنا، صدق الله، و قالوا کذب الله، قاتل ابوسفیان رسول الله (ص) و قاتل معاویه علی بن ابی طالب (ع) و قاتل یزید بن معاویه الحسین بن علی (ع)، و السفیانی یقاتل القائم (ع)». (۲۹۷) ما و خاندان ابوسفیان، دو خاندانی هستیم که بر سر دین خدا با هم دشمنی داریم. ما سخن خداوند را تصدیق کردیم و آنان تکذیب کردند. ابوسفیان، با پیامبر (ص) مبارزه کرد و معاویه با علی (ع) و یزید با حسین بن علی (ع) به مخالفت برخاستند و سفیانی نیز، با قائم (ع) خواهد جنگید. بنابراین، سفیانی جریان باطل در بستر تاریخ است و رو در رویی بین حق و باطل، در این دو خانواده، نمونه بارزی از جریان این دو خط است. بنابراین، بر فرض که سفیانی را از نسل ابوسفیان هم بدانیم، اشکالی به وجود نمی آید و آخرین مهره این زنجیره، همان سفیانی است که در آستانه ظهور قائم (ع) خروج می کند. این که همزمان با خروج سفیانی از منطقه شام، یمانی و خراسانی، به طرفداری از حق در ناحیه خراسان و یمن، قیام می کنند نیز، موید این نظر می تواند باشد. (۲۹۸) ح. در برخی روایات، از مساله جنگ سفیانی با حاکمان بنی عباس فروپاشی حکومت عباسیان به دست وی سخن به میان آمده است و این با خروج وی، در آستانه ظهور و جنگ وی با حضرت مهدی (ع) که در روایات بسیاری به آن تصریح شده، منافات دارد. (۲۹۹) برخی به توجیه و تأویل این روایات پرداخته و احتمالاتی همچون: روی کار آمدن دوباره بنی عباس در آستانه ظهور و مانند آن را مطرح کرده اند. (۳۰۰) آنچه مسلم است، مراد از «بنی عباس» در این روایات حکومت بنی عباس در سده های نخستین نمی تواند باشد؛ زیرا خروج سفیانی از نشانه های متصل به ظهور است و شورش وی، به دست حضرت مهدی سرکوب می گردد و حال آن که از فروپاشی خلافت عباسی در سال ۶۵۶ هـ - ق. اکنون قرنهای می گذرد. در مورد روی کار آمدن مجدد حاکمان بنی عباس و تجدید دولت آنان در آستانه ظهور، هر چند ظاهر برخی از روایات، حاکی از آن است (۳۰۱)، با این حال، اطمینان به این که پس از قرنهای دوباره حاکمیت بنی عباس باز گردد، مشکل است و نمی توان به استناد چنین روایتی به آن ملتزم شد، زیرا، «سند روایت ضعیف (۳۰۲) و مخالف ظاهر روایات دیگر

است. (۳۰۳) بنابراین، ارتباط خروج سفیانی با خلافت بنی عباس، مشکل است، به ویژه اگر مراد از سفیانی را چنانکه گفتیم، معنای کنایی و رمزی بدانیم. در این صورت، مخالفت وی با بنی عباس و از هم گسستن آنان نیز معنایی کنایی خواهد داشت. ممکن است بگوییم سفیانی به جنگ، دودمانی پرسابقه و مسلط بر کشورهای اسلامی و دارای ویژگیهایی همچون ویژگیهای حاکمان بنی عباس، مستبد و خشن و مردم فریب و... می رود و با غلبه بر آن، بر ممالک شام و عراق مسلط می گردد. بر این اساس، نه مراد از سفیانی شخص خاصی است و نه مراد از بنی عباس، همان حاکمان عباسی در سده های گذشته. شماری از نشانه های حتمی و غیر حتمی:

## ۲. خسف در بیداً

واژه «خسف»، به معنای فرو رفتن و پنهان شدن است (۳۰۴) و «بیداً»، نام سرزمینی است بین مکه و مدینه. ظاهراً منظور از «خسف در بیداً» آن است که سفیانی، با لشکری عظیم، به قصد جنگ با مهدی (ع) عازم مکه می شود، در بین مکه و مدینه و در محلی که به سرزمین «بیداً» معروف است، به گونه معجزه، به امر خداوند، در دل زمین فرو می روند. (۳۰۵) این حادثه، در روایات بسیاری از عامه و خاصه، به عنوان نشانه ظهور بیان شده در شماری از آنها بر حتمی بودن آن نیز تأکید شده (۳۰۶) است. صاحب منتخب الاثر، پس از ذکر این نشانه تصریح می کند که روایات آن، به حد تواتر می رسد. (۳۰۷) اینک، دو نمونه از آن روایات: علی (ع) در تفسیر آیه شریفه «و لوتری اذفرعوا فلافوت و اخذمن کان قریب». (۳۰۸) «قبیل قائمنا المهدی یخرج السفیانی... و یاتی المدینه جیشه حتی اذا انتهی الی البیدأ خسف الله. به (۳۰۹) در آستانه ظهور قائم ما، مهدی (ع) خروج می کند... سپاه وی، به سوی مدینه حرکت می کند و چون به سرزمین بیداً می رسند، خداوند آنها را در کام زمین فرو می برد. یا می فرماید: «و یخرج رجل من اهل بیتی فی الحرم فیبلغ السفیانی، فیبعث الیه جندا من جنده فیهزمهم فیسیر الیه السفیانی بمن معه، حتی اذا جاوزوا بیدأ من الارض، خسف بهم، فلا ینجوا منهم الا- المخبر عنهم». (۳۱۰) مردی از خاندان من، در سرزمین حرم قیام می کند، چون خبر ظهور وی به سفیانی می رسد، وی، سپاهی از لشکریان خود را برای جنگ، به سوی او می فرستد، ولی (سپاه مهدی) آنان را شکست می دهد، آنگاه خود سفیانی با لشکریان همراه، به جنگ وی می روند و چون از سرزمین بیداً می گذرند، در زمین فرو می روند و جز یک نفر، که خبر آنان را می آورد همگی هلاک می شوند. گر چه حادثه «خسف» در منطقه «بیداً» و در مورد لشکر سفیانی واقع می شود، ولی در برخی روایات، غیر از خسف در بیداً، از خسف در مشرق و خسف در مغرب نیز یاد شده است. (۳۱۱) و این نشانگر آن است که در سایر نقاط زمین نیز، چنین حوادثی رخ می دهد و به امر خداوند دشمنان مهدی (عج)، بدین وسیله نابود می گردند. شماری از نشانه های حتمی و غیر حتمی:

## ۳. خروج یمانی

سرداری از یمین قیام می کند و مردم را به حق و عدل دعوت می کند. این نشانه، در منابع عامه نیست. ولی در مصادر شیعه، روایات فراوان در این باره وجود دارد، به گونه ای که برخی آنها را مستفیض دانسته اند. (۳۱۲) و همان گونه که قبلاً اشاره کردیم، خروج یمانی از نشانه های حتمی و متصل به ظهور است. امام صادق (ع) می فرماید: «خروج الثلاثه، الخراسانی و السفیانی و الیمانی فی سنه واحده فی شهر واحد، فی یوم واحد و لیس فیها رایه بأهدی من رایه الیمانی یهدی الی الحق». (۳۱۳) قیام خراسانی و سفیانی و یمانی، در یک سال و در یک ماه و یک روز خواهد بود و در این میان، هیچ پرچمی به اندازه یمانی، دعوت به حق و هدایت نمی کند. و در روایت دیگری می خوانیم: «والیمانی من المحتوم» (۳۱۴) در برخی روایات، افزون بر قیام یمانی و خراسانی، از قیام مصری همزمان با قیام آنان، خبر داده شده است. (۳۱۵) گرچه تصریح نشده که پرچمدار مصری نیز، همچون یمانی و خراسانی دعوت به

حق می‌کند، ولی به نظر می‌رسد که وی نیز، همزمان با آنان، در آن سوی دنیای اسلام، به حمایت از امام بر می‌خیزد. بنابراین، خروج یمانی، اجمالا از نشانه‌های حتمی ظهور است، هر چند جزئیات و چگونگی قیام وی روشن نیست، خروج خراسانی و مصری نیز، گرچه در برخی روایات در کنار یمانی آمده‌اند، ولی حتمی بودن آنان مسلم نیست. شماری از نشانه‌های حتمی و غیر حتمی:

#### ۴. قتل نفس زکیه

نفس زکیه، یعنی فرد بی‌گناه، پاک، کسی که قتلی انجام نداده است و جرمی ندارد. حضرت موسی در اعتراض به کار خضر می‌فرماید: «اقتل نفسا زکیه بغیر نفس» (۳۱۶) آیا جان پاکی را بی آن که قتلی انجام داده باشد، می‌کشی؟ گویا در آستانه ظهور مهدی (عج)، درگیر و دار مبارزات زمینه‌ساز انقلاب مهدی (ع)، فردی پاک‌باخته و مخلص، مخلصانه در راه امام (ع) می‌کوشد و مظلومانه به قتل می‌رسد. فرد یاد شده، از اولاد امام حسن مجتبی است که در روایات، گاهی از او به عنوان: «نفس زکیه»، «سید حسنی» یاد شده است. قتل نفس زکیه، چنانکه قبلا یاد کردیم از نشانه‌های حتمی و متصل به ظهور است. هر چند در منابع عامه، نامی از آن برده نشده، ولی در منابع شیعه، روایات آن فراوان و بلکه متواتر است (۳۱۷) از این روی، در اصل تحقق چنین حادثه‌ای به عنوان علامت ظهور، شکی نیست، هر چند جزئیات آن و نیز زمان و مکان تحقق آن و ویژگیهای مقتول، مشکل است. برخی (۳۱۸) احتمال داده‌اند که مراد از نفس زکیه، محمد بن عبدالله بن حسن، معروف به نفس زکیه است که در زمان امام صادق (ع) در منطقه «احجاز زیت» در نزدیکی مدینه کشته شد. این احتمال درست نیست، به چند دلیل: ۱. لازمه اش این است که پیش از تولد مهدی (ع)، بلکه پیش از آن که امامان (ع) از آن خبر دهند، این نشانه رخ داده باشد. ۲. در روایات تصریح شده که نفس زکیه، بین رکن و مقام کشته می‌شود و حال آن که محمد بن عبدالله بن حسن، در منطقه «احجاز زیت» در نزدیکی مدینه کشته شده است. ۳. همان گونه که پیش از این اشاره کردیم، برابر روایات قتل نفس زکیه، از نشانه‌های حتمی و متصل به ظهور است، حال آن که محمد بن عبدالله، سالها پیش از تولد مهدی (ع) به قتل رسیده است. امام باقر (ع) می‌فرماید: «لیس بین قیام القائم (ع) و قتل النفس الزکیه اکثر من خمس عشر لیله» (۳۱۹) بین ظهور مهدی (ع) و کشته شدن نفس زکیه، بیش از پانزده شبانه روز فاصله نیست. محمد بن عبدالله بن حسن، معروف به نفس زکیه، در زمان امام صادق (ع) و در سال ۱۴۵ هـ.ق. به قتل رسیده و از آن هنگام تا به حال، بیش از ده قرن می‌گذرد و نمی‌تواند علامت متصل به ظهور باشد. به نظر می‌رسد، اموری چون همانمی وی و پدرش با پیامبر اکرم (ص) و پدر گرامی ایشان، شباهت ظاهری، بودن وی از خاندانی شریف و بزرگوار امام حسن مجتبی (ع)، وجود برخی نشانه‌ها، چون داشتن خالی سیاه بر روی کتف راست، قیام وی در شرایط سخت و در اوج خشونت بنی امیه و از همه مهمتر، شیطنتها و تحریفهای بنی عباس، سبب گشته بود که مردم به اشتباه بیفتند و گروهی او را مهدی تصور کنند. علاوه بر این، از برخی قرائن استفاده می‌شود که خود «نفس زکیه» و پدرش عبدالله محض، که شیخ بنی هاشم در آن عصر به شمار می‌رفت و نیز برادرش ابراهیم، به ایجاد و تقویت این شبهه در بین مردم دامن می‌زدند و چنین وا می‌نمودند که گویا مهدی ایشان، همان مهدی موعود است. آنان می‌خواستند از این راه، در رسیدن به قدرت و پیروزی انقلاب خویش و در هم شکستن بنی امیه کمک بگیرند. امام صادق (ع) در همان هنگام، آنان را از این کار بازداشت. (۳۲۰) شماری از نشانه‌های حتمی و غیر حتمی:

#### ۵. صیحه آسمانی

منظور از صیحه آسمانی، ظاهرا صدایی است که در آستانه ظهور حضرت مهدی (ع) از آسمان شنیده می‌شود (۳۲۱) و همه مردم، آن را می‌شنوند. در روایات، تعبیرهای «نداء» و «صوت» نیز به کار رفته که ظاهر آنها نشان می‌دهد که هر یک از آنها، نشانه جداگانه‌ای است که پیش از ظهور واقع می‌شود، (۳۲۲) لکن به نظر می‌رسد که اینها تعبیرهای گوناگون از یک حادثه و یا دست

کم، اشکال گوناگون یک حادثه باشند. مراد از همه آنها، همان بلند شدن صدایی در آسمان است، ولی به اعتبار این که صدای عظیم بیدار باشی است که همه را متوجه خود می‌کند و نیز موجب وحشت عمومی و ایجاد دلهره و اضطراب می‌گردد، به آن صیحه، فزعه، صوت و ندا، که هر یک بیانگر ویژگی از آن حادثه اند، اطلاق شده است. این احتمال نیز وجود دارد که آنها سه رخداد جدای از هم باشند که در یک زمان رخ می‌دهند، به این گونه که ابتدا صدایی عظیم و هولناک به گوش جهانیان می‌رسد که همه را متوجه می‌کند (صیحه) و به دنبال آن، صدای مهیب و هولناکی شنیده می‌شود که دل‌های مردم را به وحشت می‌اندازد (فزعه) و آن گاه از آسمان صدایی شنیده می‌شود که مردم را به سوی مهدی (ع) فرا می‌خواند (ندا). روایاتی که در مورد این نشانه‌ها از طریق شیعه و سنی رسیده فراوان هستند، بلکه متواتر. (۳۲۳) امام باقر (ع) می‌فرماید: «... ینادی مناد من السماء باسم القائم (ع) فیسمع من بالشرق و من المغرب لایبقی راقدا الاستیظ و لاقائم الا قعدو و لاقاعد الا قام علی رجلیه فزعا من ذلك الصوت، فرحم الله من اعتبر بذلك الصوت فاجاب، فان الصوت الاول هو صوت جبرئیل الروح الامین. ثم قال: یکون الصوت فی شهر رمضان فی لیلہ جمعه، لیلہ ثلاث و عشرين، فلاتشکوا فی ذلك، واسمعوا و اطيعوا. و فی آخر النهار صوت ابلیس ینادی الا ان فلانا مظلوما لیشک الناس و یفتنهم.» (۳۲۴) ندا کننده‌ای از آسمان، نام قائم را ندا می‌کند. پس هر که شرق و غرب است، آن را می‌شنود، از وحشت این صدا، خوابیده‌ها بیدار، ایستادگان نشسته و نشستگان بر دو پای خویش می‌ایستند. رحمت خدا بر کسی که از این صدا عبرت گیرد و ندای وی را اجابت کند، زیرا صدای نخست، صدای جبرئیل روح الامین است. آن گاه، می‌فرماید: این صدا، در شب جمعه بیست و سوم ماه رمضان خواهد بود. در این هیچ شک نکنید و فرمان برید. در آخر روز، شیطان فریاد می‌زند که «فلانی مظلومانه کشته شد» تا مردم را بفریبد و به شک اندازد. یا امام صادق (ع) می‌فرماید: «ینادی مناد من السماء اول النهار، یسمعه کل قوم بالسنتهم، الا ان الحق فی علی و شیعتہ، ثم ینادی ابلیس لعنه الله فی آخر النهار من الارض، الا ان الحق فی عثمان و شیعتہ، فعند ذلك یرتاب المبطلون.» (۳۲۵) در ابتدای روز، گوینده‌ای در آسمان ندا می‌دهد که آگاه باشید که حق با علی و شیعیان اوست. پس از آن، در پایان روز، شیطان که لعنت خدا بر او باد، از روی زمین فریاد می‌کند که حق با عثمان و پیروان اوست، پس در این هنگام، باطل‌گرایان به شک می‌افتند. «اذا نادی مناد من السماء ان الحق فی آل محمد (ص) فعند ذلك یظهر المهدی علی افواه الناس و یشربون حبه، و لایکون لهم ذکر غیره.» (۳۲۶) هرگاه گوینده‌ای از آسمان صدا بزند که حق با اولاد محمد (ص) است، در آن هنگام، ظهور مهدی (ع) به سر زبانها می‌افتد، به گونه‌ای که غیر از او، یاد نمی‌کنند. افزون بر اینها، روایات دیگری نیز به همین مضمون (۳۲۷) وجود دارد که از مجموع آنها چند نکته را می‌توان استفاده کرد: ۱. «صیحه»، از نشانه‌های حتمی ظهور شمرده شده است و شیخ طوسی، شیخ مفید، صدوق، نعمانی و... حتمی بودن آن اشاره کرده‌اند. (۳۲۸) ۲. این صدا از آسمان شنیده می‌شود، به گونه‌ای که همه مردم روی کره زمین، در شرق و غرب، آن را می‌شنوند و به خود می‌آیند. ۳. محتوای این پیام آسمانی، دعوت به حق و حمایت و بیعت با مهدی (ع) است، با تعبیرهای: «ان الحق لعلی و شیعتہ»، «ان الحق فی آل محمد». ۴. همزمان با شنیده شدن این صدا از آسمان و یا کمی پس از آن، در روی زمین نیز صدایی شنیده می‌شود. ندا دهنده شیطان است که مردم را به گمراهی فرا می‌خواند و تلاش می‌کند با ایجاد تردید در مردم، آنان را از حمایت مهدی (ع) و اجابت دعوت آسمانی، باز دارند. ۵. جبرئیل، مردم را به حق فرا می‌خواند و شیطان و نیروهای شیطانی و پیروان سفیانی به باطل. ظاهر شدن این نشانه، همزمان با خروج سفیانی و صیحه آسمانی است. ۶. در برخی روایات، زمان آن، شب جمعه ۲۳ ماه رمضان معین شده است. با توجه به این که در روایات دیگری، خبر از ظهور حضرت در روز عاشورا، داده شده، می‌توان نتیجه گرفت که واقع شدن ندای آسمانی، در همان رمضان، پیش از محرم است که فاصله آن تا ظهور، ۳ ماه و ۱۷ روز بیشتر نخواهد بود. ناگفته نماند که تعیین وقت مشخص برای ظهور، با ظاهر روایاتی که به روشنی از تعیین هر گونه وقتی برای ظهور منع می‌کند ناسازگار است. افزون بر این، اسناد بیشتر آنها ضعیف است، از این روی بیشترین چیزی که می‌توان گفت آن است که: صیحه و یا ندای آسمانی از نشانه‌های ظهور است.



اکنون باید دید که صیحه آسمانی، طبیعی خواهد بود، یا غیر طبیعی. از ظاهر روایات، با توجه به ویژگیهایی که برای آن بیان شده، فهمیده می‌شود که تحقق آن، طبیعی نخواهد بود. خداوند، برای آن که شروع این انقلاب جهانی را اعلان بکند و به همگان برساند که انقلابی بزرگ در حال شکل‌گیری است و حق بودن مهدی (عج) را بنمایاند و به یاران و دوستان و علاقه‌مندان به چنین رستاخیزی خبر بدهد، تا به یاری وی بشتابند، صیحه آسمانی را معجزه آسا به گوش همگان می‌رساند. اشکال هم ندارد و با قانون معجزه هم هماهنگ است. شماری از نشانه‌های حتمی و غیر حتمی:

### یادآوری چند نکته

۱. گرچه پدیدار شدن ندای آسمانی، به گونه معجزه، مانعی ندارد، ولی تحقق آن به طور طبیعی هم، امکان دارد و لزومی ندارد که آن را پیچیده و حمل بر معجزه کنیم در عصر صدور این روایات، پیش‌بینی چنین حوادثی، فوق‌العاده، عجیب و تحقق عادی آن غیر ممکن می‌نموده، ولی در جهان امروز، واقع شدن چنین پدیده‌ای امری بسیار طبیعی و عادی است. با استفاده از ماهواره‌ها و ابزارهای پیشرفته صوتی و تصویری فرستنده‌های قوی و مدرن تلویزیونی، رادیویی و وسایل و ابزار پیشرفته تری که امکان دارد در آینده به کار گرفته شود. به آسانی و همزمان، می‌توان فریاد حق را به گوش همه جهانیان رساند. بر این اساس، منظور از جبرئیل که در برخی از روایات آمده سخن گوی حق به مراد از شیطان سخن گوی باطل است، امروز، استکبار جهانی، با استفاده از همین ابزار، در گمراهی مردم و ادامه سلطه خویش بهره می‌برد و سرسختانه مردم را به حمایت از باطل دعوت می‌کند. این که در روایات از دعوت به حق، تعبیر به «صدای آسمانی» و از دعوت به باطل تعبیر به «صدای زمینی» شده است، ظاهراً کنایه از بزرگی و عظمت و سیادت جبهه حق است، در مقابل جبهه باطل که حقیر و پست و زمینی است. در هر صورت، وقوع چنین پدیده‌ای، در زمان ما، چه رسد به زمانهای آینده، امری بسیار عادی و طبیعی است و نیازی به توجیه آن و حمل کردن آن بر معجزه نیست. ۲. بر فرض که پدیدار شدن این نشانه را به گونه معجزه بدانیم، مسلم، محدود به همان ندای حق و دعوت به حمایت از امام (ع) است، نه صدای شیطان، که مردم را به باطل فرا می‌خواند، زیرا اگر صدای شیطان، معجزه آسا، به گوش جهانیان برسد، با هدف اصلی معجزه، که اقامه حجت برای تأیید و تقویت حق است، سازگاری ندارد و امکان ندارد معجزه برای تقویت باطل صورت گیرد، این که در برخی روایات آمده «ندای به باطل» برای ما ثابت نیست و دلیلی بر آن نداریم. ۳. در برخی روایات، سخن از «نداء» در کنار کعبه به میان آمده است، از جمله، امام صادق می‌فرماید: «کانی بالقاءم یوم عاشورا یوم السبت قائما بین الرکن و المقام، بین یدیه جبرئیل (ع) ینادی البیعه لله...» (۳۲۹) گویا می‌بینم که حضرت قائم (عج)، در روز شنبه، عاشورا، هنگام ظهر، بین رکن و مقام، در کنار کعبه ایستاده است و در پیش او، جبرئیل صدا می‌زند: بیعت برای خداست... گویا این «نداء» غیر از ندای آسمانی و صیحه است که به عنوان نشانه ظهور بیان شده، زیرا این «نداء»، در زمین و پس از ظهور است و «نداء» در آسمان و در آغاز روز صورت می‌گیرد ولی احتمال هم دارد که همان صدای آسمانی که به گوش همه جهانیان می‌رسد، توسط سخن گوی حق، جبرئیل از کنار کعبه بلند شود و با وسایل پیشرفته، در همه جهان شنیده شود. و «هنگام ظهر» نیز منافاتی با روایات قبل ندارد، زیرا امکان دارد، در وقت‌های مختلف این دعوت تکرار شود. شماری از نشانه‌های حتمی و غیر حتمی:

### ۶. خروج دجال

این نشانه، در کتابهای اهل سنت، از نشانه برپایی قیامت دانسته شده است، (۳۳۰) ولی، در منابع روایی شیعه، از نشانه‌های ظهور (۳۳۱) برابر آنچه پیش از این یادآور شدیم، هیچ اشکالی ندارد که رخدادهایی چون خروج دجال هم، نشانه ظهور باشند و هم نشانه قیامت، بدین معنی که این رخداد پیش از ظهور و در دوره غیبت واقع گردد. به هر حال بر اساس آنچه از ظاهر اخبار

استفاده می‌شود، دجال فردی است که در آخر الزمان و پیش از قیام مهدی (ع) خروج می‌کند و غیر عادی است و با انجام کارهای شگفت‌انگیز جمع زیادی از مردم را می‌فریبد و سرانجام به دست عیسی مسیح (ع) در کنار دروازه «لد» در منطقه شام، به هلاکت می‌رسد. آیا دجال دارای ویژگیها و صفات غیر عادی است؟ آیا دجال شخص است، یا جریان الحادی؟ بر فرض که دجال، دارای چنان ویژگیهایی باشد، تحقق آن را چگونه می‌توان تصور کرد: معجزه یا غیر معجزه؟ اینها، پرسشهایی است که در این بخش به بررسی آن می‌پردازیم. در مورد اصل دجال، صرف نظر از ویژگیهای او، چند احتمال وجود دارد: الف. دجال، نام شخص معینی نیست. هر کسی که با ادعاهای پوچ و بی‌اساس و با توسل به حيله گری و نیرنگ، در صدد فریب مردم باشد، دجال است، بر این اساس «دجال»ها خواهند بود. این که در روایات از «دجال»های فراوان سخن به میان آمده این احتمال را تقویت می‌کند. پیامبر اکرم (ص) می‌فرماید: «لا تقوم الساعة حتى يخرج المهدي من ولدی، و لا يخرج المهدي حتى يخرج ستون کذابا کلهم يقول: «انا نبی»». (۳۳۲) قیامت، بر پا نمی‌شود، تا وقتی که مهدی (ع) از فرزندانم قیام کند و مهدی (ع) قیام نمی‌کند، تا وقتی که شصت دروغگو خروج کنند و هر کدام بگویند: من پیامبرم. «دجال»، از ریشه «دجل» به معنای دروغگوی حيله گر است. در روایات، از این «دجال»ها و دروغگویان فراوان نام برده شده است. در برخی، دوازده و در برخی سی، شصت و هفتاد دجال آمده است. (۳۳۳) از میان این «دجال»ها، فردی که در دروغگویی و حيله گری و مردم فریبی سرآمد همه دجالان و فتنه او از همه بزرگتر است، نشانه ظهور مهدی (ع) و یا برپائی قیامت است. بر این اساس، باید گفت: ما دو نوع داریم: یکی همان دجال حقیقی و واقعی است که پس از همه «دجال»ها می‌آید و دیگری گروهی شیاد و دروغگویند که دست به فریبکاری و تحمیق و گمراهی مردم می‌زنند. پیامبر اکرم (ص) می‌فرماید: «یکون قبل خروج الدجال نيف علی سبعین دجالا» (۳۳۴) پیش از خروج دجال، بیش از هفتاد دجال خروج خواهد کرد. یا می‌فرماید: «ان بین یدی الساعة الدجال و بین ید الدجال کذابون ثلاثون او اکثر» (۳۳۵) پیشاپیش برپایی قیامت، خروج دجال است و پیش از دجال، سی دروغگو، یا بیشتر، خواهند بود. یا می‌فرماید: «تکون امام الدجال ستون خداعه...» (۳۳۶) پیش از خروج دجال، شصت نیرنگ خواهد بود. با توجه به معنای لغوی دجال و نیز فراوانی آنان در روایات، فرد خاصی منظور نیست، بلکه هر آدم حقه باز دروغگویی که با فریفتن مردم، به فتنه‌انگیزی پردازد، دجال است، منتهی ممکن است یکی از آنان که تبلور این صفات در وی، از همه بیشتر است، نشانه ظهور باشد. در حقیقت داستان دجال، بیانگر این واقعیت است که در آستانه هر انقلابی، افراد فریب‌کار و منافق، که معتقد به نظامهای پوشالی گذشته و پاسدار سنتهای و ضد ارزشهایند، برای نگهداشتن فرهنگ و نظام جاهلی گذشته، همه تلاش خود را به کار می‌گیرند و با سوء استفاده از زمینه‌های فکری و اجتماعی و احساسات مردم، دست به تزویر و حيله گری می‌زنند، تا مردم را نسبت به اصالت و تحقق انقلاب و استواری رهبران آن، دلسرد و دو دل کنند و در نهایت با شیطنت، آنان را به کژ راهه برند. پس، حرکت مزورانه «دجال»ها، همواره بزرگترین خطری است که به ثمر رسیدن انقلاب را تهدید می‌کند و تنها هوشیاری مردم و شناخت به موقع است که می‌تواند توطئه‌ها را خنثی کند. در انقلاب جهانی حضرت مهدی (ع)، نیز، چنین خطری پیش‌بینی شده است. چون انقلاب مهدی (ع)، از همه انقلابهای تاریخ بزرگ‌تر و گسترده‌تر است، خطر فریب‌کاران دجال صفت نیز، به مراتب بیشتر و گسترده‌تر است. در آستانه ظهور مهدی (ع) و انقلاب بزرگ، آنان همه تلاش خویش را به کار خواهند گرفت که مردم را بفریبند و آنان را نسبت به نتیجه آن دلسرد و ناامید سازند و بالاخره، از پیروزی حتمی آن جلوگیری کنند. امامان (ع)، از پیش، این خطر را گوشزد کرده‌اند و پیدایش حرکتهای انحرافی را پیش‌بینی کرده‌اند، تا مردم با هوشیاری کامل، به استقبال چنین حوادثی بروند و در دام شیادان گرفتار نشوند. این که در روایت تأکید شده است: «هر پیامبری، امت خویش را از خطر دجال بر حذر داشته» به خوبی نشان می‌دهد که در برابر نهضت همه انبیا، «دجال»هایی خروج کرده‌اند و گاهی تا سر حد انحراف امتهای آنان و تنها گذاشتن پیام‌آوران آسمانی، پیش‌رفته‌اند، ولی در نهایت، به خاک مذلت افتاده‌اند و با رسوایی تمام، شکست خورده‌اند. ب. احتمال دوم آن است که فردی معین و مشخص، به

عنوان «دجال» در دوره غیبت، با همان ویژگیهایی که برای وی بیان شده، خروج می کند و مردم را به انحراف می کشاند. ظاهر بسیاری از روایات، بیانگر این احتمال است، ولی تقریباً هیچ کدام از این روایات، سند معتبری که بشود بر آن اعتماد کرد، ندارند. مستند این نشانه، در منابع شیعه، دو روایت است که شیخ صدوق، آنها را در «کمال الدین» آورده است و سند هر دوی آنها ضعیف است و در محتوای آنها نیز ناهماهنگی و ضعفهای فراوانی دیده می شود، چنانکه شیخ صدوق، بدان اشاره کرده است. با توجه به روایات زیاد در منابع عامه، اصل قضیه دجال، بعید نیست صحیح باشد، ولی تعریف و توضیحاتی که درباره اش گفته اند، نمی تواند درست باشد؛ زیرا خروج دجال، با او اوصافی که بدانها اشاره کردیم، به صورت طبیعی، تقریباً، غیر ممکن است و بیشتر، به افسانه شباهت دارد، تا واقعیت و به صورت معجزه نیز، با توجه به توضیحی که پیش از این، در مورد قانون معجزه آوردیم، نمی تواند واقع شود، زیرا معجزه بودن چنین پدیده هایی مستقیمیما، در جهت تقویت و تأیید باطل است و موجب انحراف بیشتر مردم می گردد، مگر این که بگوییم صدور معجزه از دجال، به رسوایی وی منجر می شود که بعید است. نکته در خور یادآوری این که: اصل داستان «دجال»، در کتابهای مقدس مسیحیان آمده است. در انجیل، واژه «دجال» بارها به کار رفته و از کسانی که منکر حضرت مسیح باشند، و یا «پدر و پسر را» انکار کنند، به عنوان دجال یاد شده است: «دروغگو کیست؟ جز آن که مسیح بودن عیسی را انکار کند. آن دجال است که پسر و پدر را انکار کند» (۳۳۷). کلمه دجال، در کتابهای مقدس و منابع دینی مسیحیان، به زبان انگلیسی انتی کریست (Chris Anti) آمده است، یعنی دروغگو و حيله گر. بنابراین، خروج دجال، به این گونه که بیان کردیم، مشکل است، مگر این که بگوییم، خروج دجال، کنایه است. ج. این احتمال نیز وجود دارد که مراد از «دجال»، همان سفیانی باشد که در کتابهای عامه، بیشتر به عنوان «دجال» و در کتابهای خاصه به عنوان «سفیانی» آمده است (۳۳۸). گرچه از بعضی جهات، خروج دجال و سفیانی، یکسانند و هر دو دعوت به باطل می کنند و با توسل به حيله گری و تزویر، مردم را می فریبند، به مبارزه با جناح حق بر می خیزند و سرانجام به هلاکت می رسند و... ولی با دقت در روایات خروج سفیانی و روایات مربوط به خروج دجال، در می یابیم که بین این دو فرقه‌های زیادی وجود دارد و اگر اصل خروج دجال را امری مسلم بدانیم، ناچار باید فردی غیر از سفیانی باشد. مثلاً، دجال، ادعای ربوبیت می کند و کافر است، ولی دلیلی بر کفر سفیانی نداریم. فقط در روایتی اشاره شده که وی، صلیبی بر گردن دارد که اگر درست باشد، مسیحی است، ولی روایت از معصوم (ع) نیست (۳۳۹) و ارزشی ندارد. افزون بر این، در روایات آمده که سفیانی ریاکارانه تظاهر به دینداری و تقدس می کند و مدام ذکر «یا رب یا رب» بر زبان وی جاری است. خروج سفیانی، همزمان است با قیام سردارانی از خراسان و یمن و مصر که به حق و عدالت فرا می خوانند و زمینه را برای انقلاب بزرگ مهدی، مهیا می سازند. خروج سفیانی، منطقه نسبتاً محدودی را فرا می گیرد، در حالی که دجال، به جز مکه و مدینه، به همه جای زمین می رود و فتنه وی، همه جا را می گیرد. در شکل و قیافه هم، با یکدیگر، فرق دارند. پس دجال نمی تواند، همان سفیانی باشد. ه. دجال، کنایه از کفر جهانی و سیطره فرهنگ مادی بر همه جهان است. استکبار، با ظاهری فریبنده، مردم را، بویژه مسلمانان را می فریبد و با قدرت مادی و صنعتی و فنی عظیمی که در اختیار دارد، آنان را به شدت مرعوب خویش می سازد، به گونه ای که مسلمانان احساس خود باختگی می کنند. قدرت مادی استکبار، بیش از آنچه که هست در نظر آنان بزرگ جلوه می کند، تا آن جا که می پندارند آب و نان آنها به دست اوست. پیامبران امتهای خویش را از فتنه دجال بیم داده اند، در حقیقت آنان را از افتادن به دام مادیت و ورطه حاکمیت طاغوت و استکبار جهانی برحذر داشته اند: «ما بعث الله نبیا الا- و قد أندر قومه الدجال...» (۳۴۰). پس بعید نیست که منظور از دجال، با آن شرایط و اوصاف، قدرتهای بزرگ و اهریمنی باشند. برخی از اهل نظر، این احتمال را تقویت کرده اند و همه ویژگیهایی که برای دجال بیان شده با ویژگیهای استکبار برابر دانسته اند. مثلاً در اوصاف دجال گفته شده: «کوهی از طعام و شهری از آب به همراه دارد» کنایه از امکانات عظیم و گسترده ای است که استکبار در اختیار دارد. گفته شده: دجال، به همه جای زمین سفر می کند و... می تواند اشاره به ابزار و وسایل پیچیده تبلیغاتی و مخابراتی و تجهیزات

مدرن مبادله پیام ماهواره ای و نیز استفاده از ابزار پیشرفته حمل و نقل و هواپیماهای مافوق صوت برای مسافرت از جایی، به جای دیگر باشد. سیطره استکبار جهانی بر جهان سوم، در واقع، با استفاده از شگرد ویژه است: طرفداری از حقوق بشر، صلح، امنیت، کمکهای بشر دوستانه و... استکبار، به معنای واقعی، دجال است. استکبار خود را قیم ملتها می داند و با تکیه به ثروت انبوه و قدرت عظیمی که در اختیار دارد، در همه جای زمین دخالت می کند و همه را به زیر سلطه خویش می آورد (۳۴۱). شماری از نشانه های حتمی و غیر حتمی:

## ۷. در آمدن پرچمهای سیاه از خراسان

این حادثه نیز، در منابع دینی به عنوان نشانه ظهور بیان شده و در مورد آن، روایاتی از معصومان (ع) رسیده است. مضمون این روایات آن است که پیش از ظهور مهدی (ع) در منطقه خراسان (خراسان قدیم: قسمتهای زیادی از ایران، افغانستان، ترکمنستان، تاجیکستان و ازبکستان) انقلابی برپا می شود و مردم در حالی که پرچمهای سیاه را به اهتزاز در آورده اند، به حرکت در می آیند (۳۴۲). ظاهراً، پدیدار شدن این نشانه در آستانه ظهور و یا اندکی پیش از آن است، به گونه ای که در زمان ظهور، آنان هستند، و حضرت مهدی آنان را به سوی خویش فرا می خواند. امام باقر می فرماید: «تنزل الرايات السود التي تخرج من خراسان الى الكوفة، فاذا ظهر المهدي (ع) بعث اليه بالبيعة (۳۴۳)». بیرقهای سیاهی از خراسان بیرون می آید و به جانب کوفه به حرکت در می آیند. پس چون مهدی (ع) ظاهر شود، اینان وی را دعوت به بیعت می کنند. غیر از روایت فوق روایات دیگری نیز وجود دارد که نشان می دهد، خروج پرچمهای سیاه از خراسان قیامی است که در آینده و در آستان ظهور برپا می شود. در حقیقت، آن پرچمهای سیاه را یاران مهدی (ع) به همراه خواهند آورد (۳۴۴). برخی احتمال داده اند که منظور از خروج پرچمهای سیاه از خراسان، همان قیام ابومسلم خراسانی در سال ۱۴۰ هـ - ق. علیه حاکمیت هزار ماهه بنی امیه است (۳۴۵) که به از هم گسستن حکومت بنی امیه و روی کار آمدن بنی عباس انجامید. مستند اینان، روایت زکار از امام صادق (ع) و برخی قرائن و مؤیدات تاریخی است. در این روایت، با اشاره به نام و مشخصات ابومسلم خراسانی، از وی به عنوان صاحب پرچمهای سیاه، یاد شده است (۳۴۶). ولی این احتمال درست نیست، زیرا روایت زکار، که مهم ترین مستند و دلیل آن به شمار می رود، از نظر سند ضعیف و غیرقابل اعتماد است. افزون بر این، تطبیق این نشانه بر شورش ابومسلم خراسانی در پیش از یک قرن قبل از تولد مهدی (ع) و نشانه ظهور دانستن آن، بسیار بعید است. به نظر می رسد تبیین حوادث و وقایع دوران بنی امیه و بنی عباس، در برخی روایات، به منظور هوشیار ساختن مسلمانان و آگاهی دادن به آنها نسبت به وظایف حساس خویش در آن دوران است نه تبیین علام ظهور. پیش گویی این حوادث، به خاطر اهمیت فوق العاده آن برای مسلمانان آن زمان و نسلهای آینده بود. این نکته نیز در خور توجه است که حاکمان بنی عباس تلاش می کردند، قدرت را از دست بنی امیه بگیرند، از این روی، «نفس زکیه» را مهدی معرفی می کردند و از جانب دیگر سعی می کردند شورش ابومسلم خراسانی را در راستای قیام مهدی (ع) و نشانه ظهور وی قلمداد کنند. بر این اساس، همان گونه که پیش از این هم یاد آور شدیم، بعید نیست حاکمان بنی عباس، به دلخواه خویش، در این روایات دست برده باشند و آنها را با خود تطبیق کرده باشند. شماری از نشانه های حتمی و غیر حتمی:

## ۸. خسوف و کسوف

از نشانه های ظهور، کسوف در نیمه ماه رمضان و خسوف در آخر و یا اول همان ماه است. کسوف در روزهای نخست و روزهای آخر ماه و خسوف در روزهای میانی ماه، طبیعی و عادی است و در طول تاریخ، بارها و بارها رخ داده و از نظر علمی خسوف و کسوف در روزهای یاد شد، پدیده عادی به حساب می آید و از دیرباز، منجمان، بر اساس محاسبه های دقیق ریاضی و نجومی،

زمان گرفتن خورشید، یا ماه را در طول سال، پیش بینی می کرده اند، ولی خورشید گرفتگی در وسط ماه یا ماه گرفتگی در اول و یا آخر آن، ظاهراً امری غیر عادی و رؤیت آن، امکان ندارد. البته در خود روایات هم، به غیر عادی بودن تحقق این نشانه تصریح شده است: امام باقر (ع) می فرماید: «آیتان تکون قبل القائم لم تکونا منذ هبط آدم (ع) الی الارض، تنکسف الشمس فی النصف من شهر رمضان والقمر فی آخره، فقال رجل یا بن رسول الله تنکسف الشمس فی آخر الشهر والقمر فی النصف؟ فقال ابو جعفر (ع): انی لا علم بما تقول ولكنها آیتان لم تکونا منذ هبط آدم (ع) (۳۴۷). دو نشانه، پیش از قیام مهدی (ع) پدید خواهد آمد که از زمان هبوط آدم (ع) در زمین بی سابقه است: گرفتن خورشید نیمه ماه رمضان و گرفتن ماه در آخر آن. مردی به امام عرض کرد: ای پسر رسول خدا! کسوف در وسط و خسوف در آخر ماه؟ حضرت فرمود: (آری) من به آنچه می گویی دانانترم، ولی آن دو نشانه اند که واقع شدن آنها از زمان هبوط آدم (ع) سابقه ندارد. این که سؤال کننده، از سخن امام (ع)، در شگفت می شود و نیز تأکید و تصریح امام (ع) به این که وقوع این دو نشانه، به گونه ای است که از ابتدای خلقت، سابقه ندارد، ولی با این حال، واقع خواهند شد. به روشنی گویا این نکته است که تحقق خسوف و کسوف، به گونه ای که یاد شد، خارج از چهارچوب، امور عادی به صورت معجزه خواهد بود. یا می فرمود: «ان لمهدینا لم یکونا منذ خلق الله السموات والارض، ینکسف القمر الاول لیلۃ من رمضان تنکسف الشمس فی النصف منه، ولم یکونا منذ خلق الله السموات والارض (۳۴۸)». برای مهدی ما، دو نشانه است که از هنگامی که خداوند آسمانها و زمین را خلق فرمود، سابقه ندارد: خسوف در اول ماه رمضان و کسوف در نیمه همان ماه. در این روایت، زمان کسوف به جای آخر ماه، اول ماه و به جای هبوط آدم، خلقت زمین و آسمانها آمده است. در برخی روایات، کسوف در سیزدهم و چهاردهم ماه نیز آمده است (۳۴۹). کسوف، افزون بر اول و آخر ماه رمضان که در دو روایت گذشته بود، در ۵ و ۲۵ ماه نیز پیش گویی شده است (۳۵۰). این اختلاف اندک، اثر چندانی در مسأله ندارد، زیرا گرفتن ماه، در شبهایی که ماه در محاق است، دیده نمی شود، حالا- چه اول ماه و چه آخر ماه و چه شبهای نزدیک به آخر، هر چند در شب پنجم و بیست و پنجم، احتمال وقوع آن بعید نیست. به نظر می رسد که وقوع این دو پدیده، به صورت غیر عادی، به خاطر آن است که اهمیت مسأله ظهور، نمایانده بشود و مردم از خواب غفلت بیدار شوند و خود را مهیای مشارکت در آن نهضت عظیم سازند. به عبارت دیگر، خداوند در آستانه ظهور، برای اقامه حجت بر مردم و مطمئن ساختن یاران حضرت مهدی (ع)، به ظهور آن حضرت، چنین پدیده هایی را بر خلاف معمول و به گونه معجزه محقق می گرداند. برخی بر این باورند که خسوف و کسوف، به گونه ای که یاد شده، در چهارچوب حوادث طبیعی و عادی نیز قابل بررسی و تبیین است و برای آن، احتمال ها و توجیه هایی را یاد کرده اند، ولی نیاز به این توجیه ها نیست، زیرا هیچ اشکالی ندارد که پدیدار شدن آنها به صورت معجزه باشد، زیرا در جهت اقامه حجت و تقویت حق و هدایت مردم است و با قانون معجزه ناسازگاری ندارد. البته یادآوری این نکته لازم است که اگر چه در روایات فراوانی، در منابع شیعه و سنی، به پدید آمدن این نشانه در آستانه ظهور تصریح شده است، (۳۵۱) ولی این نشانه از نشانه های حتمی ظهور نیست و در روایات، به ناگزیر بودن آن اشاره نشده است، از این روی خسوف و کسوف را از نشانه های قطعی و مسلم ظهور نمی توان به حساب آورد. شماری از نشانه های حتمی و غیر حتمی:

## ۹. فراگیر شدن جهان از ظلم و جور

فراگیر شدن ظلم و جور، از نشانه های معروف ظهور حضرت مهدی به شمار است. این نشانه، در روایات بسیار، به چشم می خورد. در بعضی به همین عنوان کلی، مورد اشاره قرار گرفته، چنانکه در روایت معروفی که با سندهای گوناگون نقل شده آمده: «یملأ الله به الارض قسطاً بعد ما ملئت ظلماً و جوراً» (۳۵۲). خداوند، به وسیله ظهور مهدی علیه السلام زمین را پر از عدل و داد می سازد، پس از آن که از ظلم و ستم پر شده باشد. یا از حضرت مهدی (عج) نقل شده: «علامه ظهوری کثره الهرج و المرج و الفتن....» (۳۵۳)

نشانه آشکار شدن من، زیاد شدن هرج و مرج و فتنه ها و آشوب هاست. گاهی نیز، زیاد شدن گناهان و مفسد اخلاقی و اجتماعی در میان مسلمانان، به عنوان نشانه هایی نزدیک شدن ظهور پیش گویی است. علامه مجلسی در باب نشانه های ظهور، روایتی را از امام صادق آورده که در آن، بیش از یکصد نوع گناه و انحراف اخلاقی، اجتماعی، اعتقادی و فرهنگی که در دوران عیبت، دامن گیر جوامع اسلامی می شود، پیش گویی شده است، (۳۵۴) از جمله: رشوه خواری، قماربازی، شراب خواری، زیاد شدن زنا، لواط، قطع صلح رحم، سنگ دل شدن مردمان، اهتمام مردم تنها به شهوت و شکم، از میان رفتن شرم، نپرداختن زکات و خمس، کم فروشی، بی اعتنایی به اوقات نماز، آراستن مساجد به زیورآلات، گزاردن حج به انگیزه های مادی و برای غیر خدا، رعایت نکردن احترام بزرگترها، پیروی از ثروتمندان، صرف کردن سرمایه های عظیم در فساد و ابتذال و بی دینی، چاپلوسی و تملق گویی و.... زیاد شدن این فسادها و آلودگیها در میان مردم، در واقع، نوعی از فراگیر شدن ظلم و جور روی زمین است. البته فساد و گناه، کم و بیش، در میان مردم بوده، مهم، فراگیر شدن آن است، به گونه ای که بدیها بر خوبیها، ضد ارزشها، بر ارزشها، غلبه می یابد و لهیب آتش فساد و تباهی، دامن همه را می گیرد و جامعه انسانی در باتلاق فساد و انحطاط فرو می رود. افزون بر این، گسترش حاکمیت استکبار در روی زمین در استضعاف و محرومیت قرار گرفتن پیروان حق، که بر اساس پیش گویی امامان (ع) در آستانه ظهور پیش خواهد آمد، نمود دیگری از بی عدالتی و زیاد شدن ظلم و جور است. در زمان حاضر، سلطه ستمگرانه و غارتگرانه استکبار جهانی و استثمار به غارت ثروتهای ملت‌های محروم، طلیعه ای از تحقق این نشانه و فراگیر شدن ظلم و جور است. یادآوری: سخن از زیاد شدن ظلم و جور و گناه و کم شدن افراد صالح است، نه این که همه مردم کافر شوند، یا افراد صالح هیچ نباشند. در همان زمان، که همه جا را تباهی فرا گرفته و ابرهای تیره گناه سایه افکننده، افراد پاکبخته، متعهد و صالحی که زمینه قیام آن حضرت را آماده می سازند و در حمایت از آن منجی بزرگ، به جهاد برمی خیزند. در روایات، در حالی که از زیاد شدن ستم، به عنوان نشانه ظهور یاد شده، به این نکته اشاره شده که جامعه منتظر مهدی، باید در به پا داشتن ارزشها و مبارزه با ضد ارزشها، تلاش جدی بکند و منتظران، به تهذیب نفس بپردازند و.... شهید مرتضی مطهری، روایتی از شیخ صدوق می آورد مبنی بر این که: منظور از فراگیر شدن ستم، آن است که هر یک از شقی و سعید، گروه حق و باطل، به نهایت کار خود می رسند. ستمکاران و بدکاران، به نهایت درجه بدی و نابکاری می رسند و لهیب آتش آنان همه را فرا می گیرد. در این هنگام، که صالحان در مظلومیت و استضعاف به سر می برند و همه راههای چاره بر آنان بسته می شود، مهدی (ع) ظهور می کند و دنیا را پر از عدل و داد می کند. (۳۵۵) شماری از نشانه های حتمی و غیر حتمی:

## ۱۰. زمینه سازان

انقلاب حضرت مهدی علیه السلام همچون دیگر انقلابها، بدون مقایسه و زمینه سازی، به وجود نمی آید، بلکه در آستانه ظهور، حرکت‌هایی پا می گیرد و زمینه را برای ظهور آن حضرت فراهم می آورد. این سلسله قیامها و انقلابها که از سوی حق پویان صورت می گیرد، بر اساس آنچه در برخی روایات آمده، زمینه را برای حرکت جهانی مهدی (عج) آماده می کند. پیشگویی تحقیق این نشانه ها، به تعبیرهای گوناگونی در روایات آمده که به چند نمونه از آن اشاره می کنیم: پیامبر اکرم (ص) می فرماید: «یخرج ناس المشرق فیوطئون سلطانه. (۳۵۶)» گروهی از ناحیه مشرق، قد برمی افرازند و زمینه حکومت مهدی (ع) را فراهم می سازند. یا می فرماید: «تجیء الرايات السود من قبل المشرق کان قلوبهم زبر الحديد فمن سمع بهم فلیأثم فبایعهم و لو حبا علی الثلج. (۳۵۷)» افرادی با بیرقهای سیاه، از ناحیه مشرق می آیند که دلهای آنان مانند قطعه های فولاد، محکم است. پس هر کس قیام آنان را شنید، برای بیعت به سوی آنان بشتابد، هر چند لازم باشد، با سینه بر روی برف برود. امام باقر علیه السلام می فرماید: «کانی بقوم قد خرجوا بالمشرق، یطلبون الحق فلا یعطونه، ثم یطلبونه فلا یعطونه، فاذا راوا ذلک، وضعوا سیوفهم علی عواتقهم فیعطون ماسالوا فلا

یقبلونه حتی یقوموا، و لایدفعوا الا الی صاحبکم قتلاهم شهداً، اما انی لو ادرکت ذلک لابقیت نفسی لصاحب الامر. (۳۵۸) گویی قومی را می بینیم که از مشرق در طلب حق قیام کرده اند، ولی بدانان نمی دهند و باز مطالبه می کنند، ولی بدانها نمی دهند، پس چون چنین می بینند، شمشیرهای خویش را بر دوش می گیرند (آماده نبرد می شوند) پس در آن هنگام، آنچه را می خواهند به آنان می دهند، ولی نمی پذیرند تا این که پیروز می شوند و آن را جز به حضرت صاحب الامر (ع) تسلیم نمی کنند. کشتگان آنان شهیدند. اگر من آنان را درک کنم، جانم را برای صاحب الامر می گذارم. در این روایات، به روشنی از برپایی قیامها و انقلابهایی در آستانه ظهور حضرت مهدی (ع) خبر داده شده است. افزون بر اینها، روایات فراوان دیگری نیز وجود دارد که صرف نظر از موارد اختلاف اندکی که در جزئیات آن هست، در مجموع، همه آنها بر این نکته اتفاق دارند که پیش از ظهور مهدی (ع)، حکومتی به رهبری یکی از صالحان، که گمان می رود از فرزندان، پیامبر هم باشد، در ناحیه مشرق تشکیل می گردد و زمینه ظهور را مهیا می سازد. و این حکومت، تا ظاهر شدن مهدی (ع) و تسلیم آن به حضرت ایشان، ادامه می یابد. بر همین اساس، برخی، تشکیل دولت شیعی مذهب صفویه را، که پس از قرن‌ها استیلای حاکمان مستبد و متعصب عامی مذهب، روی کار آمد، همان دولتی دانسته اند که در روایات، از جمله زمینه سازان حکومت مهدی (ع) به شمار آمده است. (۳۵۹) در این زمان ما نیز، برخی با استناد به ویژگیهایی که در روایت آمده، انقلاب اسلامی ایران را که در سال ۱۳۵۷ هـ. ش به رهبری امام خمینی به پیروزی رسید، همان دولتی دانسته اند که زمینه را برای ظهور و قیام مهدی (ع) آماده می کند و ان شاء الله تا ظهور آن حضرت ادامه می یابد (۳۶۰). به باور اینان، بسیاری از نشانه‌ها که در روایات آمده، بر انقلاب اسلامی ایران تطبیق می کند، به ویژه در برخی روایات، به رهبری مقام، که سیدی از اولاد پیغمبر است و از قم قیام می کند و یاران او، بدون ترس و وا همه در برابر طاغوت پایدارند، اشاره شده است که همگی آنها به انقلاب اسلامی، صدق می کند (۳۶۱). در هر صورت، گرچه قرائن فراوانی این احتمال را قوت می بخشد، ولی دلیل قطعی و صحیحی که ثابت کند منظور از حکومت زمینه ساز که ائمه (ع) از آن خبر داده اند، انقلاب اسلامی، به رهبری امام خمینی است، در دست نیست. البته این، نخستین باری نیست که علمای شیعه، چنین احتمالی را مطرح ساخته اند. پیش از این نیز، هرگاه حرکت و انقلابی از ناحیه شرق، بویژه منطقه خراسان صورت می گرفت، این احتمال قوت می گرفت. ولی، ناگفته نماند، هیچ یک از آن حرکت‌ها به اندازه انقلاب اسلامی، زمینه ساز انقلاب مهدی (ع) نبوده اند. بلکه اصلاً مقایسه آنها با انقلاب اسلامی باطل است، از این روی احتمال این که مراد از «دولت زمینه ساز» از جمله انقلاب اسلامی ایران باشد و تا ظهور حضرت مهدی (ع) تداوم یابد، بسیار است. بالآخره، چه این احتمال‌ها درست باشد و چه نباشد، با توجه به روایات بسیاری که در این بخش رسیده، در دوره غیبت و در آستانه ظهور مهدی، دولت‌هایی به حمایت از حق روی کار می آیند و انقلابهایی به حمایت از آن پا می گیرند و زمینه را برای ظهور مهدی (ع) آماده می سازند و این، از نشانه‌های ظهور است. شماری از نشانه‌های حتمی و غیر حتمی:

## ۱۱. بارانهای پیاپی

در سال ظهور، بارانهای پیاپی، زمین را آباد و سرسبز می کند و وضع مردم، بهتر می شود. امامان (ع) در تبیین نشانه‌های ظهور و خبر دادن از رخدادهای آن روزگار، از این واقعه نیز، یاد کرده اند که به چند نمونه از احادیثی که در این باره رسیده اشاره می کنیم: شیخ مفید، با بهره گیری از روایات، می نویسد: «ثم یختم ذلک باریع و عشرین مطرة متصل فتحی بها الارض بعد موتها و تعرف برکاتها» (۳۶۲). پس پایان می گیرد این (پدید آمدن نشانه‌ها) با بیست و چهار باران پیاپی که زمین را پس از آن که مرده بود، زنده می کند و برکات آن را می شناساند. شیخ طوسی از امام صادق (ع) روایت می کند: «ان قدام القائم لسنة غیداقه، یفسد التمر فی النخل فلاتشکوا فی ذلک» (۳۶۳). در آستانه قیام مهدی (ع)، سالی پر باران خواهد بود که در اثر آن، خرما بر روی نخل

می پوسد. پس در این، تردیدی به خود راه ندهید. یا امام صادق می فرماید: «و اذا آن قیامه، مطر الناس فی جمادی الآخرة و عشرة ايام من رجب، مطرا لم یر الناس مثله، فینبت الله به لحوم المؤمنین فی ابدانهم فی قبورهم...» (۳۶۴). و چون هنگام ظهور مهدی (ع) نزدیک شود، در تمام ماه جمادی الآخر و ده روز نخست ماه رجب، بارانی بر مردم بیبارد که تا آن هنگام، مانند آن را ندیده باشند. پس خداوند، به وسیله آن، گوشت بر بدن مؤمنان، که در قبرهایشان خفته اند، برویاند. بارش این مقدار باران، آن هم پیاپی، کم سابقه و یا بی سابقه است. با این حال، حمل آن بر معجزه، وجهی ندارد، زیرا وقوع آن به گونه عادی ممکن است. البته احتمال دیگری نیز وجود دارد که این باران ها، همزمان و در همه جای زمین بیبارد که در این صورت، می تواند جنبه اعجاز داشته باشد (۳۶۵). این نشانه را گرچه بزرگانی مانند: شیخ مفید، شیخ طوسی و طبرسی در ردیف نشانه های ظهور آورده اند، ولی باید توجه داشت: اولاً، روایت طبرسی و مفید مرسله است. ثانیاً، جمله «فینبت الله به لحوم المؤمنین» در ذیل روایت طبرسی، نشان می دهد که مربوط به برپایی قیامت و زنده شدن مردگان است. و ثالثاً، روایت شیخ طوسی نیز ضعیف است، زیرا در سند آن علی بن ابی حمزه (۳۶۶) قرار دارد که از واقفیه است. بنابراین، اثبات چنین نشانه ای برای ظهور، به استناد این گونه روایات، مشکل است. البته از مجموع این روایات و سخنانی که در این باب گفته اند، با توجه به این که دوران ظهور، آغاز سامان یافتن امور و از بین رفتن مشکلات است، احتمال می رود که از نظر طبیعی، شرایط مساعدی پیش می آید، تا سال ظهور سالی پر باران و آبادان باشد. شماری از نشانه های حتمی و غیر حتمی:

## ۱۲. جنگهای خونین

در منابع دینی، از جنگ های خونین و کشتارهای بزرگ نیز، به عنوان نشانه های ظهور یاد شده است (۳۶۷). گویا این جنگها بین اهل باطل، بر سر رقابتهای مادی و سیاسی روی می دهد که در نهایت، بدون پیروزی هیچ یک از دو گروه و پس از بر جای گذاشتن انبوهی از کشته ها، پایان می یابد. بروز چنین فاجعه ای بزرگ، نتیجه طبیعی فساد زمین و فراگیر شدن ظلم و جور است. از برخی روایات، استفاده می شود که در منطقه «قریسا» جنگ عظیمی بین بنی عباس و مردانی رخ می دهد که نوجوانان زورمند، فرسوده و پیر می گردد و لاشه های کشته های بر روی هم انباشته می گردد. از قرائن و شواهد برمی آید که این خون ریزیهای بزرگ، در همان واقعه خروج سفیانی و آشوبهای آن زمان است و حادثه جداگانه ای نیست. این احتمال نیز وجود دارد که منظور از این روایات، در هم کوبیدن مستکبران و دشمنان حق و عدالت باشد که در زمان ظهور و به دست مهدی (ع) انجام می شود، بنابراین از وقایع دوران ظهور است، نه نشانه ظهور. شماری از نشانه های حتمی و غیر حتمی:

## ۱۳. خروج یاجوج و ماجوج

در برخی روایات، خروج یاجوج و ماجوج از نشانه های ظهور، دانسته شده (۳۶۸) که با دقت در این روایات، روشن می شود که ارتباطی به مسأله ظهور ندارند، بلکه بیشتر آنها، ناظر به برپایی قیامت هستند. دو موردی که در قرآن از خروج یاجوج و ماجوج یاد شده هم (۳۶۹)، هیچ دلالتی بر این قضیه ندارد. این، افزون بر ضعف سند روایات این باب و ضعف دلالت و نارسایی و گاه تناقض آنهاست. شماری از نشانه های حتمی و غیر حتمی:

## ۱۴. طلوع خورشید از مغرب

از جمله نشانه های ظهور که در روایات به آن اشاره شده، طلوع خورشید از مغرب است، وقوع چنین پدیده ای، اگر معنای ظاهری آن مراد باشد، مستلزم در هم ریختن و از هم پاشیدن نظم جهان و تغییر در حرکت منظومه شمسی خواهد بود و این، با اصول حاکم



بر نظام طبیعت، ناسازگاری دارد. به طور قطع حضرت مهدی (ع)، بر روی همین زمین، حکومت جهانی خویش را تشکیل می دهد (۳۷۰). بر این اساس تحقق این نشانه به گونه معجزه، چنانکه برخی پنداشته اند، میسر نیست، زیرا معجزه در محدوده نظام حاکم بر طبیعت و جهان صورت می گیرد (۳۷۱). به نظر می رسد، منظور از طلوع خورشید از مغرب، حضرت مهدی است. فیض کاشانی در توضیح روایاتی در این زمینه می نویسد: «و كأنه کنی بطلوع الشمس من مغربها فی الحدیث عن ظهوره (ع) کما یظهر من بعض الاخبار» (۳۷۲). گویا، طلوع خورشید از مغرب، کنایه از ظهور حضرت مهدی (ع) است، همان گونه که از برخی اخبار هم استفاده می شود. همان گونه که مرحوم فیض اشاره کرده، از برخی روایات نیز این مطلب استفاده می شود. در ذیل روایات صعصعه، که این حادثه را به عنوان نشانه ظهور معرفی می کند، جمله ای است که روشنگر این معناست. صعصعه در پاسخ فردی که از منظور امیرالمؤمنین (ع) از جمله «لا تسألونی عما یکون بعد ذلک...» پرسیده بود، گفت: «ان الذی یصلی خلفه عیسی بن مریم هو الثانی عشر من العتره التاسع من ولد الحسین بن علی (ع) و هو الشمس الطالعه من مغربها» (۳۷۳). کسی که حضرت عیسی (ع)، پشت سر وی نماز می گزارد، دوازدهمین نفر از خاندان پیامبر (ص) و نهمین نفر از فرزندان حسین بن علی است و هم اوست خورشیدی که از غروبگاهش طلوع می کند. بر این اساس، طلوع خورشید از مغرب، معنای کنایی دارد و در حقیقت تشبیه شده است ظهور حضرت مهدی (ع) به طلوع خورشید از غروبگاهش. همان گونه که خورشید، پس از آن که چهره در نقاب شب فرو می کشد، دوباره پرده های سیاهی را می برد و طلوعه روشن آن از کرانه های افق پرتو افشانی می کند، حضرت مهدی (ع) نیز، پس از طی دوران محنت و محرومیت و سپری شدن روزگار غیبت و انتظار، ظهور می کند بسان خورشیدی، جهان فتنه عدالت و بسته آمده از ظلم و ستم و بی عدالتی را با پرتو حیاتبخش عدالت، زنده و روشن می کند.

### اشکالاتی که در باب نشانه ظهور، مطرح شده است

اکنون که برخی از نشانه های ظهور را مورد بررسی قرار دادیم و به میزان صحت هر یک و نیز اقسام آن اشاره کردیم، یادآوری این نکته را نیز لازم می دانیم که در باب نشانه ظهور، گاهی اشکالاتی مطرح شده است که بد نیست در این جا به آنها اشاره کنیم. ۱- دلسردی و یأس با توجه به این که نشانه ها بر اساس پیش بینی معصومان (ع)، در طول دوره غیبت واقع می شوند، مسلمانان چاره ای ندارند جز آن منتظر تحقق آنها بمانند و در برابر رخدادها تسلیم باشند. روشن است که این، سبب دلسردی و یأس آنان می شود و در نتیجه از تعقیب اهداف بلند اسلامی و انجام وظایف و مسؤولیتهای خویش، دلسرد می شوند (۳۷۴). این اشکال درست نیست، زیرا همان گونه که پیش از این اشاره کردیم، نشانه های ظهور، چه حتمی و چه غیر حتمی، اموری نیستند که تغییر ناپذیر باشند و بدون هیچ تغییری و به گونه خودکار، در موقع مقرر واقع گردند، بلکه آنها بر اساس پیش بینی معصومان (ع) در صورتی که اوضاع و احوال، به همان روال که پیش بینی شد، جلو رود واقع می شوند و تنها بیانگر نزدیک تر شدن ظهورند، نه چیز دیگر. در میان این همه نشانه ای که برای ظهور بیان شد، تنها شمار اندکی از نشانه ها، ناگزیرند و بر اساس تفسیری که از ناگزیر بودن آنها ارائه شد، آنها نیز، اموری جبری و تغییر ناپذیر نیستند و ممکن است به اراده خداوند، تغییر کنند و یا پیش و پس داشته شوند. افزون بر این، نشانه های حتمی ظهور، نشانه های در آستانه ظهور واقع می شوند. بنابراین، پیش بینی و تبیین نشانه های ظهور، نه تنها مایه دلسردی و سستی مؤمنان نمی گردد که چراغ امید را در دل آنان روشن نگه می دارد و آنان را در به عهده گرفتن نقشهای اساسی دلگرم می کند. ۲- آگاه شدن مخالفان تشریح نشانه های ظهور، به همان نسبت که برای مؤمنان و دوستان آن حضرت ره گشاست و موجب می گردد که آنان با درک و بینش صحیح از زمان، خویش را برای پیوستن به جبهه حق و کمک و یاری امام (ع) آماده سازند، برای غیر مسلمانان و دشمنان حضرت مهدی (ع) نیز می تواند، هشداری باشد تا به هنگام، خود را برای مخالفت و موضع گیری در برابر آن حضرت مهیا سازند و به تهیه ساز و برگ جنگی و اقدامات پیشگیرانه بپردازند؟ بویژه آن که وقتی دسته ای از

این نشانه‌ها در زمان واحدی و در نزدیکی ظهور واقع شود، چه بسا اسباب آن شود که دشمنان از واقع امر مطلع شوند و به سرعت اقدامات لازم را برای رو در رویی با وی به عمل آورند و مشکلات جدی بر سر راه انقلاب امام (ع) به وجود آورند؟ بنابراین، بیان نشانه‌های ظهور، چه بسا به زیان قیام امام (ع) و یاران وی تمام شود! در پاسخ به این اشکال چند نکته را یادآور می‌شویم: الف. مخالفان از دو حال خارج نیستند: ۱. گروهی اصلاً منکر وجود مهدی (عج) و مسأله ظهورند و به هیچ یک از این نشانه‌ها، اعتقادی ندارند، مانند کافران، مشرکان و... ۲- گروهی، ظهور مصلح کلی را در آخرالزمان، قبول دارند، ولی این که آن منجی، حضرت مهدی (ع) باشد، با ویژگی‌های و نشانه‌هایی که ما معتقدیم، قبول ندارند. مانند مسیحیان و یهودیان و... روشن است که هر دو گروه، اصل ظهور حضرت مهدی (ع) و نشانه‌هایی را که ما برای نشان دادن نزدیکی ظهور معتقدیم، قبول ندارند و همه را از اساس منکرند، بنابراین معنی ندارد که آنها مترصد باشند که به محض تحقق نشانه‌ها، آماده مخالفت و کارشکنی شوند. ب. بر فرض که دشمنان، حضرت مهدی (ع) نشانه‌های ظهور را هم بشناسند و بدانند، باز هم نمی‌توانند جلوی حرکت او را بگیرند، زیرا مسأله ظهور امری اتوماتیکی نیست که تا آن نشانه‌ها آشکار شد، بدون فاصله محقق شود و در نتیجه آنها بتوانند ابراز مخالفت و کارشکنی بکنند. بلکه ظهور به اراده خداوند است هر گاه زمینه را مهیا دید، به آن حضرت اذن ظهور می‌دهد. ج. نکته مهم تر این که، به موجب روایات، ظهور حضرت مهدی (عج) در شرایطی صورت می‌گیرد که به اراده خداوند، حیلہ گری و توطئه دشمنان، آشکار و خشی می‌گردد و دشمنان آن حضرت از رویارویی با وی ناتوان می‌شوند و هر کاری بکنند نمی‌توانند به هدفهای شوم خویش دست یابند. از این روی، اگر همه را به درستی بشناسند، باز هم نمی‌توانند از نشانه‌ها سوء استفاده بکنند و... د. خداوندی که ظهور حضرت مهدی (ع) را در آخرالزمان و در شرایطی که دنیا در آتش ظلم و تباهی می‌سوزد، مقرر داشته، خود ضامن فراهم شدن شرایط و خشی کردن توطئه دشمنان و محافظت از آن حضرت است. انقلاب مهدی، انقلاب عادی نیست، بلکه انقلابی است که به اراده تحقق می‌یابد و خداوند، بهترین پشتیبان و نگهدارنده آن است. ه. از این نکته نیز نباید غافل بود که عقاید انحرافی و باطل و دید مادی مخالفان و دشمنان حضرت مهدی (عج)، سبب می‌شود که برای همه این مسائل توجیحات مادی داشته باشند و از واقعیتها و حقایق، هیچگاه آگاه نشوند: «و جعلنا من بین ایدیهم سدا و من خلفهم سدا فأغشیناهم فهم لایبصرون (۳۷۵)».

## بخش پنجم؛ نگاهی به تولد و زندگی امام زمان علیه السلام

### مقدمه

ولادت و زندگی مهدی موعود (عج)، از رخدادهای مهم است و ریشه در باور دینی مسلمانان دارد. اعتقاد به تولد، حیات طولانی، ظهور و امامت آن حضرت، مسأله‌ای است اساسی که نقش سرنوشت ساز و جهت بخشی را به زندگی و رفتار دین باوران، بویژه شیعیان داده است. احادیث فراوانی از پیامبر (ص) و امامان معصوم (ع) از طریق سنی و شیعه رسیده که بیانگر ویژگی‌های شخصی امام زمان (عج) است: از خاندان رسالت، از فرزندان فاطمه (ع)، نهمین فرزند امام حسین (ع)، دوازدهمین پیشوای شیعیان و... (۳۷۶) گزارشگران تاریخ نیز، چه آنان که پیش از ولادت وی می‌زیسته‌اند و چه آنان که در زمان ولادت و پس از آن بوده‌اند، از این ولادت پربرکت خبر داده‌اند و برخی از آنان که توفیق دیدار و مشاهده مهدی (عج) را داشته‌اند از شمایل او و اوصاف آن امام سخن گفته‌اند. (۳۷۷) با وجود این شواهد و قراین، که در درستی آنها تردیدی نیست، هنوز درباره زندگی و شخص آن حضرت، مسایل و مطالبی مطرح است که بحث و بررسی بیشتر و دقیق تری را می‌طلبد. در این نوشتار، بر آنیم که ضمن اشاره گذرا به سیر طبیعی زندگی امام عصر (عج)، از آغاز تولد تا عصر ظهور، به اندازه توان و مجال، به برخی از پرسشها پاسخ بدهیم.

### چگونگی ولادت

حضرت مهدی (عج)، ولادت استثنایی داشته و این، برای بسیاری سؤال انگیز بوده و هست. از این روی، ترسیم و تصویر و شرح مقدمات و برخورد مخالفان و دشمنان اهل بیت (ع)، در برابر این پدیده، ضرور می‌نماید. جریان امامت پیشوایان معصوم (ع)، پس از رسول خدا (ص) فراز و فرودهای گوناگون پیدا کرد. امامان (ع)، با حفظ استراتژی کلی و خطوط اساسی امامت، در رابطه با حفظ مکتب و ارزشهای آن، تاکتیکها و روشهای گونه‌گونی را در برابر ستم پیشگان، در پیش گرفتند. این فراز و نشیبها، تا زمان امامت علی بن موسی الرضا (ع)، استمرار داشت و امامان اهل بیت، هر یک به تناسب زمان و مکان و ارزیابی شرایط و اوضاع سیاسی و اجتماعی، موضعی خاص انتخاب می‌کردند. پس از امام رضا (ع)، جریان امامت شکل دیگری یافت. امام جواد، و امام هادی و امام حسن عسکری (ع)، در برابر دستگاه حاکم و خلفای عباسی موضعی یگانه برگزیدند. از آن جا که این بزرگواران، زیر نظر مستقیم و مراقبت شدید خلیفه وقت، در حصر و حبس به سر می‌بردند، حرکتها، هدایتها و رهبریهای آنان محدود شد و فرصت هر گونه حکومت سیاسی، از آنان سلب گردید. این محاصره و سخت‌گیری، نسبت به امامان سه‌گانه، از ترویج دختر خلیفه به امام جواد (ع) آغاز شد (۳۷۸) و با فراخوانی امام هادی (ع) و فرزندش امام حسن (ع) به مرکز خلافت (سامرا) و سکونت دادن آنان در محله «عسکر» ادامه یافت. (۳۷۹) گزارشهای جاسوسان خلیفه از مدینه به وی رسید که امام هادی محور و ملجأ شیعیان و دوستان اهل بیت گردیده است. اگر این مرز و بوم را می‌خواهی اقدام کن. متوکل عباسی، پیامی به والی مدینه نوشت و افرادی را برای آوردن امام، به سامرا گسیل داشت. به این اقدام هم بسنده نکرد، پس از اقامت امام در سامرا، گاه و بی‌گاه مأموران خود را به خانه امام می‌فرستاد. بارها و بارها آن حضرت را به پیش خلیفه بردند، و مورد آزار و اذیت قرار دادند. (۳۸۰) روز به روز، حلقه محاصره تنگ‌تر می‌شد. و ملاقات شیعیان با امام دشوارتر. البته علت اصلی این سخت‌گیریها، از ناحیه حکومت، بیم از انقلاب و شورش مردم علیه آنان و جلوگیری از رسیدن وجوه شرعی و اموال به امام (ع) و مسائلی از این دست بود. پس از امام هادی (ع) و در زمان امامت امام حسن (ع)، این فشارها به اوج رسید و دشمن، با تمام توان و تلاش، در برابر آن حضرت موضع گرفت و ارتباط شیعیان با امام (ع) را به پایین‌ترین حد رساند. آزار و شکنجه و زندانهای مکرر آن حضرت، گویای این حقیقت است، بویژه این که دشمن احساس کرده بود آنچه را که از آن نگران است، در شرف تکوین و وقوع قرار گرفته از این روی، می‌کوشید تا واقعه را پیش از وقوع آن علاج کند. تولد مهدی موعود (عج)، به عنوان دوازدهمین پیشوای شیعیان، با نشانه‌هایی چون، نهمین فرزند امام حسین (ع)، چهارمین فرزند امام رضا (ع) و... مشهور شده بود و مسلمانان حتی حاکمان، آن را بارها از زبان راویان و محدثان شنیده بودند و می‌دانستند که تولد این نوزاد با این ویژگیها، از این خانواده، بویژه خانواده امام حسن عسکری (ع) بیرون نیست و روزی فرزندی از آن خانواده به دنیا خواهد آمد که حکومت عدل و داد برپا خواهد کرد و ضمن فرمانروایی بر شرق و غرب، بنیاد ظلم را بر خواهد انداخت. از این روی بر فشارها و سخت‌گیری‌های خود نسبت به امام حسن عسکری (ع)، می‌افزاید، مگر بتوانند با نابودی ایشان از تولد مهدی و تداوم امامت جلو بگیرند (۳۸۱) اما بر خلاف برنامه ریزی‌ها و پیشگیری‌های دقیق و پی‌در پی آنان، مقدمات ولادت امام زمان (عج) آماده شد و توطئه‌های دشمنان، راه به جایی نبرد. امام هادی (ع)، در زمان حیات خویش می‌دانست که آخرین حجت خدا در زمین از نسل اوست. از این روی در مسأله ازدواج فرزند برومند خود، حسن بن علی اهتمام تام داشت و برای رویدن و رشد آن شجره طیبه، به دنبال سرزمینی طیب و طاهر می‌گشت. داستان ازدواج امام حسن (ع) به دو گونه روایت شده است، لکن آنچه با قرائن و روند طبیعی مسأله سازگاتر می‌آید آن است که: خواهر امام هادی (ع)، حکیمه خاتون، کنیزان فراوان داشت. امام هادی (ع) یکی از آنان را به نام «نرجس»، که از آغاز زیر نظر وی فرائض و معارف دینی را به درستی فرا گرفته بود، به نامزدی فرزندش در آورد و با مقدماتی که در کتابهای تاریخی آمده است، به عقد ازدواج امام حسن (ع) درآورد. (۳۸۲) مدتی از این ازدواج مبارک گذشت دوستان و شیعیان در انتظار ولادت آخرین ستاره امامت، روز شماری می‌کردند و نگران آینده بودند. امام حسن (ع)، گاه، گاه، نوید مولودش را به یاران می‌داد: «...سیرزقنی الله ولدا بمنه و لطفه» (۳۸۳). به

زودی خداوند به من فرزندی خواهد داد و لطف و عنایتش را شامل من خواهد کرد. با تلاوت مکرر آیه شریفه: «یریدون لیطفنوا نورالله بأفواههم و الله متم نوره و لو کره الکافرین» (۳۸۴). به یاران امید و بشارت می داد که هیچ نقشه و مکاری نمی تواند جلو این قدرت و حکمت خداوندی را بگیرد و روزی این وعده به تحقق می رسد. از آن سو، دشمن نیز، آنچه در توان داشت به کار گرفت، تا این وعده بزرگ الهی، تحقق نیابد: قابله های فراوانی در خانواده های منسوب به امام حسن (ع)، بویژه در منزل امام (ع) گمارد، امام را بارها به زندان افکند، مأمورانی را گمارد که اگر فرزندی پسری در خانه امام دیدند، نابودش کنند و... (۳۸۵) اما بر خلاف این تلاشها، نجس خاتون حامل نور امامت شد و جز امام حسن (ع) و افراد خاصی از وابستگان و شیعیان آن حضرت، از این امر، آگاه نشدند (۳۸۶). تقدیر الهی بر تدبیر شیطانی ستمگران پیروز شد و در شب نیمه شعبان سال ۲۵۵ ه. ق. آن مولود مسعود، قدم به عرصه وجود نهاد و نوید امامت مستضعفان و حاکمیت صالحان را داد (۳۸۷). امام حسن (ع) که آرزوی خود را بر آورده دید، فرمود: «زعمت الظلمة انهم یقتلون لیقطعوا هذا النسل فکیف رأوا قدرة الله (۳۸۸)» ستمگران بر این پندار بودند که مرا بکشند، تا نسل امامت منقطع گردد، اما از قدرت خداوند غافل بودند. بدین ترتیب، در آن شرایط رعب و وحشت و در آن فضای اختناق و حاکمیت خلفای جور، دوازدهمین ستاره فروزان امامت و ولایت طلوع کرد و با تولدش، غروب و افول ستمگران و حاکمیت ستمدیدگان را اعلام کرد. (۳۸۹) یاد آوری دو نکته: ۱. ولادت پنهانی معمولاً کسی که دارای فرزند می شود، خویشان، دوستان و همسایگان از آن آگاه می شوند، بویژه اگر شخصی دارای موقعیت اجتماعی باشد، این مسأله از کسی پوشیده نمی ماند. چگونه می توان تصور کرد که برای امام حسن (ع) نوزادی به دنیا بیاید و مخالفان، با آن همه دقت و حساسیت و گماردن جاسوسهای فراوان در منزل امام و وابستگان آن حضرت، از تولد نوزاد آگاه نگردند. آیا این مسأله عادی و طبیعی بود، یا اعجاز و خرق عادت؟ پاسخ: امام حسن (ع)، از پیش گوییها آگاه بود و اهمیت و عظمت آن مولود را نیز به درستی می دانست و از حساسیت دشمنان درباره تولد این نوزاد، غافل نبود و اوضاع سیاسی و شرایط اجتماعی را کاملاً می شناخت، از این روی، به گونه ای، مقدمات و پیش زمینه های ولادت فرزندش را فراهم ساخت که نه تنها دشمنان، بلکه بسیاری از دوستان هم از این امر آگاه نشدند. بنابراین، می توان گفت: تدبیر و کیاست و حزم و دوراندیشی امام حسن (ع) ایجاب می کرد تا آن حضرت به گونه ای این مأموریت را به انجام رساند که دشمنان در صدفهای شوم خود، ناکام بمانند و چنین هم شد. به همین جهت، شیخ طوسی، ولادت پنهانی امام زمان (ع) را امری عادی و معمولی دانسته و می نویسد: «این نخستین و آخرین حادثه نبوده است و در طول تاریخ بشری، نمونه های فراوان داشته است. (۳۹۰)» اشاره دارد، به: ولادت پنهانی ابراهیم (ع)، به دور از چشم نمرودیان (۳۹۱) و ولادت پنهانی موسی (ع) به دور از چشم فرعونیان. (۳۹۲) یاد آوری دو نکته: ۲. مکان تولد و نگهداری در این باره، چند احتمال وجود دارد: الف. در سامرا به دنیا آمد و تا آخر عمر پدر بزرگوارش، در آن جا زیست. ب. در سامرا متولد شد و پیش از درگذشت پدر، به مکه فرستاده شد. ج. در سامرا قدم به عرصه وجود نهاد و برای حفاظت و رشد، او را به مدینه بردند. د. در مدینه زاده شد و در همان جا ادامه حیات داد. برای هر یک از این احتمال ها شواهد و قرائنی است که به نقد و بررسی آنها می پردازیم.

## دلایل احتمال اول

۱. برای احتمال اول، دسته ای از روایات را که بیانگر تبریک و تهنیت شیعیان، بر امام حسن (ع) است، شاهد آورده اند، از جمله: ابوالفضل الحسین بن الحسن العلوی گوید: «دخلت علی ابی محمد (ع) بسر من رأی فهنأته بسیدنا صاحب الزمان علیه السلام لما ولد» (۳۹۳). در سامرا، به منزل امام حسن (ع) رفتم و ولادت سرورمان، صاحب الزمان (ع) را به وی تبریک گفتم. این گونه روایات، می رساند: گروهی از شیعیان سامرا که از تولد فرزند امام حسن (ع) باخبر شده اند، برای عرض تبریک، به خدمت ایشان رسیده اند. به نظر ما، این گونه روایات، دلالتی ندارند بر این که مهدی (ع)، در منزل امام (ع) به دنیا آمده، یا خیر، زیرا امکان دارد، در محل

دیگری به دنیا آمده و خبر ولادت وی، به اصحاب و یاران خاص رسیده است و آنان برای تبریک، به منزل امام (ع) در سامرا رفته اند. ۲. روایاتی که به عبارت گوناگون، از زبان حکیمه خاتون، نقل شده است، از جمله: دعوت امام حسن (ع)، از ایشان در شب ولادت مهدی (ع)، برای کمک به نرجس خاتون و مشاهده وی، امام زمان (ع) را به هنگام ولادت و پس از آن، در سامرا (۳۹۴). به این دسته از روایات هم نمی توان اعتماد کرد، زیرا، در برابر این دسته از روایات، روایت دیگری است که تعارض دارد با آنها. نقل کرده اند: «شخصی پس از وفات امام حسن (ع) در مدینه به خدمت حکیمه خاتون می رسد و از ایشان می پرسد: امام پس از امام حسن کیست؟ ایشان پاسخ می دهد: زمین خالی از حجت نیست و فرزند امام حسن جانشین اوست. راوی می پرسد: که شما فرزند ایشان را دیده اید یا شنیده اید. می گوید: شنیده ام (۳۹۵)» اصولاً، روایاتی که از طریق حکیمه در این باره رسیده است، اضطراب دارند و روشن نیستند. و نمی توان بر آنها برای اثبات این احتمال، استدلال کرد. ۳. روایاتی که بیانگر دیدن امام زمان، توسط گروهی از اصحاب، در منزل امام حسن عسکری (ع) است. امام، در پاسخ آنان که در خواست دین جانشین وی را دارند، می فرماید: «... هذا امامکم من بعدی و خلیفتی علیکم، اطیعوه و لا تفرقوا من بعدی فتهلکوا فی ادیانکم، أما انکم لا ترونه بعد یومکم هذا. قالوا: فخرجنا من عنده فما مضت الا ایام قلائل حتی مضی ابو محمد (ع). (۳۹۶)» پس از من، این پسر، امام شماست و خلیفه من است در میان شما. امر او را اطاعت کنید از گرد رهبری او پراکنده نشوید که هلاک می گردید و دینتان تباہ می شود. این را هم بدانید که شما او را پس از امروز، نخواهید دید. آن جمع گفتند: از نزد امام بیرون آمدیم، و روزی چند نگذشت تا اینکه امام حسن (ع) درگذشت. از این قبیل است ملاقات احمد بن اسحاق و سعد با امام حسن (ع). احمد بن اسحاق می گوید: برای آن حضرت مقداری وجوه شرعی از طرف مردم بردم. در پایان خواستم پرسشهایی مطرح کنم. امام حسن فرمود: «... و المسائل التي اردت ان تسأله فاسأل قره عینی و اوماً الی الغلام فسأل سعد الغلام المسائل، ورد علیه بأحسن اجوبه، ثم قال مولانا الحسن بن علی الی الصلاة مع الغلام و جعلنا نختلف بعد ذلك الی منزل مولانا (ع) فلا نری الغلام بین یدیه. (۳۹۷)» پرسشهایی که داری از نور چشم من (اشاره فرمود به مهدی (ع) بپرس. سعد آنچه خواست پرسید و آن پسر، با بهترین شیوه پاسخ داد. سپس امام یازدهم فرمود: نماز را با وی بخوانید. از آن پس به خانه امام رفت و آمد داشتیم. لکن آن حضرت را ندیدیم. مردی از شیعیان از اهل فارس می گوید: «به سامرا رفتیم. جلو منزل امام حسن (ع) رسیدیم، بدون این که اذن بطلبیم، امام (ع) مرا به داخل خانه فرا خواند. هنگامی که وارد شدم و بر وی سلام کردم از افرادی احوال پرسسی کرد. سپس فرمود: بنشین و پرسید به چه انگیزه ای به این جا آمدمی؟ عرض کردم: برای خدمت به شما. فرمود: در خانه ما باش. از آن روز به بعد، با سایر خدمتگزاران در خدمت امام (ع) بودم. گاهی مسؤل ولایت بازار و خرید اجناس و لوازم، به عهده من بود. مدتی گذشت که با افراد، انس گرفتم. روزی از روزها، بر امام حسن (ع) وارد شدم و ایشان در اتاق مردان بودند. صدایی شنیدم که به من فرمود: سر جایت بایست. ایستادم. ناگهان کنیزی را دیدم که چیزی خدمت امام (ع) آورد و روی آن پوشیده بود. امام (ع) مرا به نزدیک فرا خواند، به خدمتش رفتیم. سپس آن کنیز را صدا زد و او برگشت. به او فرمود: روپوش را کنار بزن و او چنین کرد. پسر بچه ای را دیدم زیبا صورت گندمگون و... آنگاه فرمود: هذا صاحبکم. سپس دستور داد، وی را بردند و دیگر آن مولود را ندیدم تا امام یازدهم از دنیا رفت. (۳۹۸)» در این نمونه از روایات چند نکته است: ۱. اشخاصی که حضرت را در خانه امام یازدهم دیده اند، بیش از یک مرتبه دیدار نداشته اند و در رفت و آمدهای بعدی، آن حضرت را ندیده اند. احتمال دارد که امام حسن (ع)، برای اتمام حجت و این که بعد از ایشان، حضرت مهدی (ع) امام شیعیان است، دستور داده آن حضرت را به سامرا بیاورند و سپس به محلی که در آن زندگی می کرد و نگهداری می شد، برگردانند. ۲. اگر امام مهدی (ع) در سامرا می زیست و اصحاب مورد وثوق هم رفت و آمد داشتند، چه مانعی داشت که آن حضرت را بار دیگر ببینند و اطمینان بیشتری بیابند. ۳. در روایت اولی آمده است که آن چهل نفر گفتند چند روزی از ملاقات ما با امام زمان (ع) نگذشت که امام حسن (ع) درگذشت. معلوم می شود آن ملاقات در آخر عمر امام یازدهم صورت گرفته است و این، منافات ندارد که در

هنگام ولادت و یا بعد آن، در سامرا نمی زیسته و اواخر عمر امام حسن (ع)، برای تحویل امور امامت و خلافت و نیز اتمام حجت، به سامرا آمده باشد.

## دلایل احتمال دوم

برخی بر این باورند که حضرت مهدی (ع)، مدتی پس از ولادت، از سامرا هجرت کرد، و تا رحلت پدر بزرگوارشان در مکه مکرمه زندگی می کرد. مسعودی در اثبات الوصیه، از حمیری و او از احمد بن اسحاق نقل می کند که گفت: «دخلت علی ابی محمد (ع) فقال لی: ما کان حالکم فیما کان الناس فیہ من الشک و الارتیاب؟ قلت یا سیدی لما ورد الکتب بخبیر سیدنا و مولده لم یبق لنا رجل و لا امرأه و لا غلام بلغ الفهم الا قال بالحق، فقال اما علمتم ان الارض لا تخلو من حجه الله ثم امر ابو محمد والدته با الحج فی سنه تسع و خمسين و مأتین و عرفها مایناله فی سنه السنین، و احضر الصاحب (ع) فأوصی الیه و سلم الأسم الأعظم و الموارث و السلاح الیه و خرجت ام ابی محمد مع الصاحب جمیعاً الی مکة... (۳۹۹) بر امام حسن عسکری (ع) وارد شدم. فرمود: چگونه اید در مسأله ای که مردم در آن تردید دارند؟ گفتم سرور من! وقتی خبر ولادت سید و مولای ما، به ما رسیدن مرد و زن و کوچک و بزرگ ما، آن را پذیرفتند. امام فرمود: آیا نمی دانید که زمین از حجت خدا هرگز خالی نمی ماند. پس از این، امام حسن (ع) در سال ۲۵۹ امام مهدی (ع) را همراه با مادر خود (مادر امام حسن) به سوی مکه و حج فرستاد و سفارشیهای لازم را کرد و امور مربوط به امامت را به وی وا گذاشت و به مادرش از حوادث سال آینده (سال ۲۶۰) خبر داد. از این روایت چند نکته به دست می آید: ۱. خبر ولادت حضرت مهدی (ع)، به بسیاری از شیعیان داده شده بود و آنان به وسیله نامه و یا افراد مطمئن، از این مسأله خبردار شده بودند. ۲. شیعیان درباره تولد حضرت مهدی (ع) در حیرت و تردید بودند و بسیاری به واسطه همین مسأله دچار لغزش و انحراف شدند. ۳. مدتی پس از ولادت، امام مهدی (ع) در سامرا بوده است. ۴. امام مهدی (ع) در برابر این نقل، چهار سالگی و یک سال پیش از درگذشت پدر بزرگوارشان، شهر سامرا را ترک کرده و سفارشیها و اسرار امامت را در همان زمان از پدر دریافت کرده و از آن پس، امام حسن را ملاقات نکرده است. ۵. آن حضرت، به همراهی جده خود، به سوی مکه رفته اند و در آن وادی امن، رحل اقامت افکنده اند. مؤید این احتمال، روایاتی است که مکان و مسکن حضرت مهدی (ع) را «ذی طوی»، محلی در نزدیکی مکه، دانسته اند. دلایل احتمال سوم و چهارم حضرت مهدی (ع) یا در سامرا به دنیا آمد و به مدینه فرستاده شد و یا در مدینه به دنیا قدم نهاد و در همانجا ماندگار شد. بر این دو احتمال، می توان روایات و گزارشات تاریخی اقامه کرد که به برخی از آنها اشاره می کنیم: ابی هاشم جعفری می گوید: «قلت لأبی محمد (ع) جلالنک تمنعنی من مسألتنک فتأذن لی ان أسألک؟ فقال سل. قلت: یا سیدی هل لک ولد؟ فقال نعم، فقلت فان حدث بک حدث فأین اسأل عنه؟ قال: بالمدينه. (۴۰۰)» به امام حسن عسکری (ع) عرض کردیم: پرسشی دارم، ولی بزرگواری شما مانع پرسیدن من است. اجازه می دهید آن را مطرح سازم؟ امام فرمود: بپرس. گفتم: سرورم، آیا شما را فرزندی هست؟ فرمود: آری. گفتم: اگر پیش آمدی شد کجا می توان او را یافت؟ فرمود: مدینه. ظاهر این صحیحه آن است که در زمان حیات امام حسن (ع)، مهدی (عج) به دنیا آمده و در سامرا نبوده است. ابی هاشم هم از کسانی نبوده است که امام (ع) از او تقیه کند. این که امام (ع) فرمود: در مدینه است، به این معنی نیست که بعد از درگذشت من سراغ او را در مدینه بگیرید؛ زیرا سؤال کننده می دانست که زمین خالی از حجت نیست و وجود حجت بعد از امام یازدهم ضروری است، امام (ع) هم در جواب فرمود: آن حجت، در مدینه نگهداری می شود و نگران آینده نباشید. شاید این اشکال به ذهن بیاید که از کلمه «المدينه» نمی توان فهمید که همان مدینه رسول الله (ص) است که پیش از آن، یترب نام داشت، بلکه هر شهری را شامل می شود. در نتیجه، با وجود این احتمال، استدلال به روایت ناتمام خواهد بود؟ پاسخ: گرچه بعضی از بزرگان نیز این احتمال را داده اند، ولی برخی دیگر، مدینه را به همان مدینه منوره معنی کرده اند. مؤیدات دیگری هم از روایات بر این احتمال می توان

اقامه کرد. علامه مجلسی می نویسد: «قال بالمدينة الطيبة المعروفة او لعله علم انه يدركه او خبرا منه في المدينة، وقيل اللام للعهد و المراد بها سر من رأى یعنی آن سفراوه من اهل سر من رأى يعرفونه فسلهم عنه» (۴۰۱). مقصود امام علیه السلام از مدینه، همان مدینه طیبه است. شاید امام علیه السلام می دانست که شخص سؤال کننده، مهدی علیه السلام و یا خبر او را در مدینه خواهد یافت. برخی گفته اند: الف و لام کلمه «المدينة» برای عهد است و مقصود سامراست. به این معنی که سفیران و نمایندگان خاص حضرت حجت علیه السلام که در سامرا هستند، او را می شناسند. از آنان راجع به فرزند من، پرس. علامه مجلسی، در آغاز نظر خود را نسبت به این روایت، به صراحت اعلام می دارد و مدینه را به همان مدینه معروف و مشهور تفسیر می کند و قول دیگر را با تعبیر «قيل» می آورد که حکایت از آن دارد که مورد تأیید وی نیست. مؤید این احتمال (که مدینه همان مدینه طیبه باشد) روایتی است که از امام جواد علیه السلام رسیده. راوی می گوید از ایشان پرسیدم: «...من الخلف بعدك؟ فقال: ابني علي وابنا علي، ثم أطرق مليا، ثم رفع رأسه، ثم قال: انها ستكون حيرة، قلت: فاذا كان ذلك فالي اين؟ فسكت، ثم قال: لا اين - حتى قالها ثلاثا فأعدت عليه، فقال: الي المدينة، فقلت: اي المدن؟ فقال: مديتنا هذه و هل مدينة غيرها.» (۴۰۲). جانشین شما کیست؟ امام علیه السلام فرمود: فرزندم علی و فرزند او (حسن بن علی) سپس چند لحظه ای ساکت شد و بعد فرمود: به زودی شما دچار حیرت خواهید شد. گفتیم: در این دوران حیرت چه کنیم و کجا برویم؟ امام علیه السلام ساکت شد، سپس سه مرتبه فرمود: جایی نیست. باز از ایشان پرسیدم. در پایان فرمود: مدینه. گفتیم کدام مدینه؟ فرمود همین مدینه (طیبه) و آیا غیر از این مدینه ای هست؟ قرائن و شواهد تاریخی آن زمان نیز، این احتمال را تأیید می کند. نمونه زیر، بیانگر آن است که شیعیان، امام مهدی را در مدینه طیبه می جستند. محمد بن حسن (۲۳۶ - ۳۱۶) از کسانی است که برای تحقیق و بررسی مسأله غیبت به مدینه رسول رفت. در این باره نوشته اند: «و كان من محله في الشيعة انه كان الوافد عنهم الى المدينة عند وقوع الغيبة سنة ستين و مأتين و أقام بها سنة، و عاد و قد ظهر له من امر صاحب عليه السلام ما احتاج اليه (۴۰۳)». محمد بن حسن، در میان شیعیان، موقعیت ویژه ای داشت. در سال ۲۶۰ هجری به عنوان تحقیق و بررسی مسأله غیبت امام مهدی علیه السلام وارد مدینه شد و یک سال در آن جا، بماند و سپس برگشت و آنچه درباره امام زمان علیه السلام بدان نیاز بود، بروی، روشن شد (و شیعیان را در جریان قرار داد) در این نقل تاریخی، هیچ اشاره ای به سامرا نشده، معلوم می شود که در نزد گروهی از شیعیان آن زمان، مسلم بوده است که امام علیه السلام در مدینه زندگی می کند، یا از آن جهت که حضرت در آن به دنیا آمده و بزرگ شده است، و یا این که پس از ولادت در سامرا، به مدینه آورده شده، تا از دست مأموران خونخوار خلیفه در امان باشد. اگر قرار بر این بود که حضرت حجت علیه السلام از دست توطئه گران و مخالفان در امان بماند و به گونه طبیعی دوران کودکی و رشد خود را پشت سر بگذارد، بهترین جا برای این دوران، مدینه بوده است؛ زیرا هم از مرکز خلافت (سامرا) به دور بوده و هم خانواده بنی هاشم، در مدینه از پایگاه و موقعیت ویژه ای برخوردار بودند و می توانستند از این مولود مسعود، به بهترین وجه محافظت کنند، تا از گزند حوادث و آفات مصون بماند. و این، با اصل این که آن حضرت «خفي الولادة و المنشأ» (۴۰۴) نیز، سازگاری دارد. از سوی دیگر، حضور حضرت در سامرا، به گونه عادی و معمولی، با توجه به کنترل شدید دشمن نسبت به خانه امام علیه السلام، غیر ممکن بوده و لزومی هم ندارد که همه چیز را با اصل معجزه و کرامت حل کنیم. پذیرفتن این نکته که امام علیه السلام در مدینه متولد شده و یا دست کم، پس از ولادت، به آن جا انتقال یافته و در آن جا دوران رشد و کودکی را پشت سر نهاده، با اصول امنیتی، بیشتر سازگار است. از وفات امام حسن علیه السلام تا پایان غیبت صغری برهه دوم زندگی امام عصر علیه السلام، از زمانی شروع شد که سایه پدر را از دست داد و خود عهده دار منصب امامت گردید. این دوران، که می توان آن را دوران حیرت و محنت (۴۰۵) شیعیان نامید، بر دوستان اهل بیت علیه السلام بسیار سخت گذشت و آنان، آزمون سرنوشت سازی را پشت سر گذاشتند. از یک سو، فرقه ها و نحله های گوناگونی پیدا شدند که در رابطه با امامت، افکار و اندیشه های متضادی داشتند و مردم را به شبهه و تردید می انداختند و شیعیان، به دنبال ملجأ و مرجعی می گشتند (۴۰۶)، تا

بتوانند در این عرصه خطرناک، در پناه او بمانند و از افکار اندیشه خود به دفاع برخیزند. این مسأله، به اندازه ای شدت یافته بود که مسعودی می نویسد: «مردم، پس از امام حسن علیه السلام بیست طایفه شدند و هر یک، بر باور و عقیده ای بودند.» (۴۰۷) از سوی دیگر، دشمن احساس کرده بود که امام یازدهم علیه السلام فرزندی دارد، از این روی در صدد دستگیری و نابودی وی برآمده بود. مجموعه این حوادث، فضای حیرت و سرگردانی را دو چندان می ساخت و به فرموده امام رضا علیه السلام: «... و لابد من فتنه صماً صلیم یسقط فیها کل ولیجئه و بطانه و ذلک بعد فقدان الشیعه الثالث من ولدی.» (۴۰۸) بعد از درگذشت سومین فرزندم (امام حسن) فتنه فراگیر و طاقت فرسایی فرا می رسد که بسیاری از خوبان و نخبگان در آن فرو می افتند. در این برهه از زندگانی مهدی موعود علیه السلام، مسائل و حوادثی پیش آمد که جای بحث و بررسی دارد: ۱. امامت در خردسالی از آنچه تاکنون آوردیم، روشن شد که امام یازدهم علیه السلام از آغاز ولادت مهدی علیه السلام دو وظیفه اساسی و حساس را عهده دار شد و از آنجا آن نیز به درستی به در آمد. حمایت و حفاظت از امام زمان علیه السلام در برابر حکومت خون آشام عباسی. اثبات وجود امام و اعلام امامت او به عنوان امام دوازدهم. حفظ این دو موقف بزرگ، با توجه به سلطه دستگاه جبار عباسی، بسیار دشوار بود. امام حسن علیه السلام با تدبیر و تعهدی که داشت، مهدی علیه السلام را از هرگونه خطر و حادثه ای مصون نگهداشت و در فرصتهای مناسب، به یاران و دوستان ویژه و مطمئن، امامت و جانشینی او را اعلام کرد. پرسشی که در این جا مطرح می شود آن است که چگونه مهدی علیه السلام در پنج سالگی به امامت رسید و عهده دار این مسؤولیت خطیر و بزرگ گردید. آیا این مسأله جنبه استثنائی داشت، یا امری بود معمولی و عادی؟ در باور ما شیعیان، امامت در سنین کم، محذوری ندارد و نمونه های دیگری نیز داشته است. قرآن مجید، به عنوان محکم ترین سند معارف دینی، از افرادی نام می برد که در خردسالی دارای حکمت و نبوت شدند. این نشانگر آن است که در میراث پیام آوران الهی، مسأله پیشوایی در کودکی پدیده نوظهور نبوده و نیست: «یا یحیی هذا الكتاب بقوة و آتیناه الحکم صیبا» (۴۰۹) ای یحیی! کتاب را به نیرومندی بگیر و در کودکی به او دانایی عطا کردیم. درباره نبوت حضرت عیسی علیه السلام می فرماید: «فأشارت الیه قالوا کیف نکلم من کان فی المهد صیبا. قال انی عبدالله آتانی الكتاب و جعلنی نبیا» (۴۱۰). به فرزند اشاره کردند، پس گفتند: چگونه با کودکی که در گهواره است سخن بگوییم. کودک گفت: من بنده خدایم. به من کتاب داده و مرا پیامبر گردانیده است. بنابراین، مسأله امامت در سن کودکی، نخستین بار نبوده است که مورد اعتراض واقع شده بلکه پیش از امام زمان، در بین انبیا نمونه های فراوان داشته و نیز امامان قبل از حضرت: امام جواد و امام هادی علیه السلام هم در خردسالی عهده دار امامت شده بودند. ۲. نماز بر پیکر پدر امام حسن علیه السلام در آستانه ارتحال قرار گرفت. چند روزی کسالت شدید پیدا کرد. خلیفه از این امر آگاه شد. و به دستوری وی، گروهی از سران دولت و گروهی از پزشکان، به منزل امام یازدهم رفتند، تا ضمن مداوای حضرت و کسب وجهه عمومی، اوضاع و شرایط را زیر نظر بگیرند و رفت و آمدها را به کنترل در بیاورند اگر صحنه مشکوکی در رابطه با جانشینی و امامت پس از امام حسن علیه السلام دیدند، آن را گزارش کنند (۴۱۱). تا این که در تاریخ هشتم ربیع الثانی، سال ۲۶۰ ه. ق. امام حسن علیه السلام در شهر سامرا، چشم از گیتی فرو بست و به جوار حق شتافت. شیخ مفید می نویسد: «فلما ذاع خبر وفاته صارت سر من رأی ضجعه واحده عطلت الأسواق و ركب بنو هاشم والقواد و سائر الناس الی جنازته فکانت سر من رأی یومئذ شیبها بالقیامه فلما فرغوا من تهیئته بعث السلطان الی ابی عیسی ابن المتوکل یأمره بالصلاة علیه.» (۴۱۲) زمانی که خبر وفات امام حسن علیه السلام پخش گردید، سامرا غرق در عزا شد، بازارها تعطیل گردید، بنی هاشم و مأموران دولت و سایر مردم به سوی خانه امام حرکت کردند. در آن روز، گویی قیامتی برپا شد... هنگامی که مقدمات غسل و تشییع تمام شد، حاکم عباسی به فرزند متوکل (ابو عیسی) دستور داد بر جنازه امام یازدهم نماز بگزارد. نقل دیگر آن است که پس از درگذشت امام حسن علیه السلام و غسل و کفن وی، جعفر (برادر امام) در کنار جنازه حاضر شد، تا بروی نماز بگذارد، ناگهان کودکی از لابه لای جمعیت به جلو آمد و جعفر را از کنار پیکر پدر کنار زد و خود بروی نماز گزارد (۴۱۳). بین این و نقل می توان این گونه



جمع کرد که بگوییم دو نماز بر جنازه امام حسن عسکری گزارده شده، در جمع و آشکارا و در خلوت و نهانی. و این نکته را می توان از روایت پیشین که بدان اشارت رفت استفاده کرد، راوی می گوید: «... فلما صرنا فی الدار اذا نحن بالحسن بن علی علیه السلام علی نعشه مکفنا فتقدم جعفر بن علی لیصلی علی اخیه، فلما هم بالتکبیر خرج صبی... فجبذ بردأ جعفر بن علی و قال: تأخر یاعم فانا احق بالصلاة علی ابی فتأخر جعفر و قدار بدوجهه و اصغر... (۴۱۴)» (ابوالادیان) می گوید: هنگامی که به خانه امام حسن علیه السلام رسیدیم وی را در حالی دیدیم که کفن شده بود. برادرش جعفر جلو افتاد تا بر جنازه امام نماز بخواند. هنوز تکبیر را نگفته بود که کودکی بیرون آمد و لباس جعفر را گرفت و او را از جنازه کنار زد و فرمود: ای عمو کنار بایست که من از تو برای نماز گزاردن بر پدرم شایسته ترم. جعفر نیز در حالی که رنگ از چهره اش پریده بود، کنار رفت. از این روایت استفاده می شود نمازی که امام مهدی علیه السلام بر بدن امام حسن خوانده در خانه امام و در میان افراد خاص برگزار شده و این با نماز ابو عیسی که در میان جمع و نماز رسمی بوده است، ناسازگاری ندارد. البته این جمع بندی در صورتی است که بخواهیم مسأله را از جنبه عادی و معمولی بررسی کنیم. و اما در فرض اعجاز و غیر عادی بودن، نیازی به این مباحث نیست. آغاز غیبت و داستان سرداب پس از درگذشت و یا شهادت امام حسن علیه السلام، مأموران خلیفه عباسی حرکت گسترده ای را آغاز کردند و به جست و جوی فرزند و جانشین آن حضرت پرداختند (۴۱۵). در هر جا که احتمال وجود امام زمان علیه السلام را می دادند، حضور می یافتند. هدف آنان از هجوم به منزل امام حسن علیه السلام و اذیت و آزار بنی هاشم، دستگیری و قتل فرزند امام حسن علیه السلام بود. این پیگیری خطری بزرگ برای آینده امامت بود، که با قدرت و حکمت پروردگار مهدی علیه السلام از نظرها پنهان گردید و از خطرها به دور ماند. در آغاز غیبت، میان علما و دانشمندان اختلاف است. سه نظر در آن وجود دارد: ۱. گروهی مانند شیخ مفید (ره) آغاز غیبت صغرا را از هنگام ولادت حضرت مهدی علیه السلام به شمار آورده اند (۴۱۶)؛ زیرا از همان سالهای آغاز ولادت، آن حضرت غیبت نسبی داشت و شماری اندک از یاران، وی را مشاهده کردند. بنابراین نظر، دوره غیبت صغرا تقریباً ۷۴ سال می شود، یعنی از آغاز ولادت، تا پایان سفارت آخرین سفیر حضرت. ۲. برخی برآنند که غیبت صغرا، از سال ۲۶۰ ه. ق. یعنی سال درگذشت امام حسن علیه السلام آغاز شد و این مدت، تا شروع غیبت کبرا، دوران آمادگی شیعیان و انس آنان به جدایی از امام زمان علیه السلام نام گرفت. این دوره تقریباً هفتاد ساله، غیبت همه جانبه نبود. سفیرانی رابط بین امام و مردم بودند و مردم با واسطه، پرسشهای دینی و دنیای خود را از آن حضرت دریافت می کردند. ۳. گروهی آغاز غیبت امام علیه السلام را از زمانی می دانند که مأموران خلیفه به منزل حضرت در سامرا، هجوم آوردند، تا وی را دستگیر کنند و آن حضرت در هنگام، در سرداب و همان جا، از دیده ها پنهان شد و تاکنون، در آن جا، بدون آب و غذا زندگی می کند و روزی از آن جا ظهور خواهد کرد. این داستان چنان شهرت یافته که وی را «صاحب سرداب» لقب داده اند (۴۱۷). در پاسخ این سخنان باید گفت: در منابع شیعی و کتابهای امامیه، هیچ نامی از «سرداب» نیست. نویسندگان اهل سنت در نوشته های خود بر این نظر اصرار می ورزند و متأسفانه این مسأله دستاویز حمله ناآگاهانه برخی از آنان به تشیع گردیده است (۴۱۸). پنداشته اند که شیعیان در میانه سرداب، امام خود را می جویند و ظهورش را از آن نقطه انتظار می کشند؛ از این روی، تهمت هایی به شیعه زده اند و زحمت مراجعه به منابع شیعی را در این زمینه به خود نداده اند. البته داستان حمله مأموران معتضد عباسی به منزل امام علیه السلام و برخورد آنان با آب فراوان و دیدن فردی که در گوشه ای نشسته و عبادت می کند و سپس هجوم به طرف وی و ناکام شدن آنان از دستگیری وی، در برخی از منابع شیعی آمده است، اما در این نقل، بر فرض صحت سند و دلالت آن: اولاً، از «سرداب» نامی برده نشده است ثانیاً، حمله دیگری که از ناحیه معتضد صورت گرفته خلاف آن چیزی را که اهل سنت می گویند، ثابت می کند زیرا بنابراین نقل، امام علیه السلام آن محل را ترک کرد و از پیش چشم مأموران گریخت و در نتیجه، در سرداب نیست (۴۱۹). منشأ خرده گیریهای ناآگاهانه برخی به شیعه، در این زمینه، آن است که شیعیان به بخشی از حرم عسکرین در سامرا، یعنی «سرداب» احترام و توجه خاصی دارند و آن را زیارت می کنند. خاطره

های امامان خویش را گرامی می‌دارند و آن مکان را مورد عنایت قرار می‌دهند. و این نه به خاطر آن است که امام زمان علیه السلام در این جا مسکن گزیده است و زندگی می‌کند، بلکه از آن جهت که زمانی مرکز عبادت و سکونت چند تن از امامان راستین تشیع بوده است. و ما حب الیدیار شققن قلبی و لکن حب من سکن الیدیار گذشته از این، براساس احادیث فراوانی که در منابع شیعی وجود دارد، شیعیان بر این باورند که امام زمان علیه السلام در میان مردم در رفت و آمد است و در مراسم حج و مانند آن شرکت می‌جوید و مانند یوسف که برادرانش را می‌شناخت و آنان وی را نمی‌شناختند، دوستان خویش را می‌شناسد و... (۴۲۰) بنابراین، داستان غیبت حضرت مهدی علیه السلام در سرداب سامرا و زندگی کردن حضرت در آن مکان، بهتان و دروغی بیش نیست و هیچ یک از بزرگان شیعه، چنین باوری نداشته و ندارند.

## دوره غیبت کبرا

سومین بخش از زندگی امام زمان را دوران غیبت کبرا تشکیل می‌دهد. پس از آن که شیعه با مسأله غیبت امام عصر علیه السلام مأنوس شد و زمینه غیبت دراز مدت فراهم آمد گشت. ابتدای این بخش از زندگی حضرت، با فوت آخرین سفیر از سفرای چهارگانه حضرت شروع شد و پایان آن را کسی جز پروردگار آگاه نیست. در این قسمت از زندگی حضرت مهدی علیه السلام نیز، نکاتی است که به آن اشاره می‌کنیم: از آن جا که تجربه طولانی امامت در پیش روی بود و بیم آن می‌رفت که حضور عادی امام در میان مردم، به شهادت وی بانجامد و در نتیجه امامت و رهبری، که رمز تحرک و حیات شیعه است، در اهدافش ناکام بماند، این غیبت طولانی آغاز شد، تا امام زمان علیه السلام به عنوان محور و مصدر اول باقی بماند و روزی به رهبری او، دین حق، جهان گستر و فراگیر گردد. به این علت و علت‌های دیگری که در فلسفه غیبت نهفته است (۴۲۱)، حجت خدا در پشت پرده غیبت قرار گرفت و خورشید گونه از پس ابرها، نور افشانی خواهد کرد. (۴۲۲) راز طول عمر پرستی که از دیر باز در این باره مطرح بوده و ذهنها را به خود مشغول داشته است (۴۲۳) و در این زمان نیز گاهی رخ می‌نماید، این است که راز عمر طولانی آن حضرت چیست؟ آیا این امر در راستای قوانین طبیعی عالم است، یا جنبه غیبی و اعجازی دارد؟ آیا امکان دارد از نظر ظاهری، فردی در این عالم، عمری طولانی را سپری کند و شاداب و با طراوت باقی بماند؟ اصولاً چه می‌شد اگر امام زمان علیه السلام در ظرف زمانی ظهورش به دنیا می‌آمد و در همان زمان، سیاست خود را به انجام می‌رسانید. برای رسیدن به پاسخ این پرسش، توجه به چند اصل کلی لازم است: ۱. طول عمر، از شاخه‌های مسأله عمومی تری به نام «حیات» است. حقیقت و ماهیت حیات، هنوز بر بشر مجهول است و شاید بشر، هیچ گاه هم از این راز سر در نیورد. بشری که این اندازه ناتوان است و موضوع حیات را درست نمی‌شناسد و از ویژگی‌های آن، آگاهی کامل و همه جانبه ندارد، چگونه می‌خواهد مسأله طول عمر و استبعاد آن را مطرح سازد و به دیه تردید به آن بنگرد؟ ۲. اگر پیری را عارض بر حیات بدانیم و یا آن را قانونی طبیعی بشناسیم که بر بافت و اندام موجودات زنده، از درون، عامل نیستی را نهفته دارد و به مرور زمان، موجود زنده را خواه ناخواه، به مرحله فرسودگی و مرگ می‌رساند، باز معنایش آن نیست که این پدیده، قابل انعطاف پذیری و در نتیجه تأخیر نباشد. بر همین اساس، دانش بشری، گام‌های مؤثری درباره درمان پیری برداشته و هنوز هم بر این مهم پای می‌فشرد و رشته‌های تخصصی برای این مسأله به وجود آورده است. در اواخر قرن نوزدهم، بر اثر پیشرفتهای علمی، امید به زندگی طولانی تر رونق بیشتری یافت و شاید در آینده نه چندان دور، این رؤیای شیرین به واقعیت پیوندد (۴۲۴). در مجموع، دانش بشری در زمینه عقب انداختن پیری، موفقیت‌های چشمگیری به دست آورده و از رابطه تنگاتنگی بین اسرار تغذیه در مقابله با پیری و فرسودگی ارائه داده است. در پرتو آنچه اشارت شد، می‌توان گفت: درباره عمر طولانی مهدی موعود علیه السلام هیچ گونه شگفتی باقی نمی‌ماند و امکان علمی و نظری آن، جای تردید ندارد او، با دانش خدادادی، بر اسرار خوراکیها، آگاهی دارد و بعدی ندارد که با استفاده از روشهای طبیعی و علمی، بتواند مدتی دراز در این دنیا بماند و آثار

فرسودگی و پیری، در وی پدیدار نگردد. ۳. اصولاً، وجود استثناها در هر امری، از جمله امور طبیعی این عالم، مسأله ایست روشن و انکار ناپذیر. گیاهان، درختان، جاندارانی که در دامن طبیعت پرورده می شوند و از سابقه کهن و زیستی طولانی برخوردارند، کم نیستند. چه استبعادی دارد که در عالم انسانی هم، برای نگهداری یک انسان و حجت خدا، به عنوان ذخیره و پشتوانه اجرای عدالت و نفی و طرد ظلم و ظالمان، قائل به استثنا شویم و او را موجودی فراتر از عوامل طبیعی و اسباب و علل و ظاهری بدانیم که قوانین طبیعت، در برابرش انعطاف پذیری دارند و او بر آنها تفوق و برتری. این امری است ممکن، گرچه عادی و معمولی نباشد. به گفته علامه طباطبائی: «نوع زندگی امام غائب را به طریق خرق عادت (می توان پذیرفت). البته خرق عادت، غیر از محال است و از راه علم، هرگز نمی توان خرق عادت را نفی کرد. زیرا هرگز نمی توان اثبات کرد که اسباب و عواملی که در جهان کار می کنند، تنها همانها هستند که ما آنها را ندیده ایم، یا نفهمیده ایم، وجود ندارد؛ از این روی، ممکن است در فردی و یا افرادی از بشر، اسباب و عواملی به وجود آید که عمری بسیار طولانی، هزار یا چندین هزار ساله برای ایشان تأمین نماید. (۴۲۵)». ۴. از دیدگاه تاریخی، معمرین و دراز عمران فراوانی با نام و نشان بوده اند که هر یک چند برابر افراد معمولی زمان خویش، زیسته اند. روشن ترین و در عین حال، مستندترین آن، حضرت نوح علیه السلام است. قرآن تصریح می کند که ۹۵۰ سال فقط پیامبر بوده است (۴۲۶) و حتماً عمر وی بیش از این بوده است. داستان خضر پیامبر نیز، مصداقی دیگر از این اصل کلی است. (۴۲۷) با توجه به این نمونه هاست که می توان برخورداری حجت خدا را از عمری طولانی پذیرفت و دلیل امکان آن را وجود انسانهای دراز عمر در تاریخ دانست که تا هزاران سال گفته شده است. (۴۲۸) ۵. از همه اینها گذشته، اگر از زاویه ایمان به غیب، به این پدیده بنگریم، پاسخ همه اعتراضها و اشکالها داده می شود و نیازی به فلسفه بافی و ارائه شواهد دیگر نیست. تأثیر گذاری علل و عوامل طبیعی، به دست خداوند است: (لا مؤثر فی الوجود الا الله). و اوست که اگر بخواهد شیشه را در بغل سنگ نگه می دارد، چگونه از حفاظت وجود نازنین حجت خدا و ذخیره عالم آفرینش ناتوان است. کریمی که جهان پاینده دارد تواند حجتی را زنده دارد به گفته شیخ طوسی: «بر اساس آیه شریفه: «یَمُحُو اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ وَعِنْدَهُ أَمُّ الْكِتَابِ» هر آنی که مصلحت در تأخیر، تا زمان دیگر باشد، تداوم عمر آن حضرت، ضرورت می یابد و این امر، تا آخرین زمان لازم، ادامه دارد و راز و رمز آن، به دست کسی است که مفاتیح غیب و ام الكتاب در نزد اوست. (۴۲۹)» پروردگاری که درباره حضرت یونس پیامبر، به هنگامی که در شکم ماهی قرار داشت، می فرماید: «ولو لا انه كان من المسبحین للبت فی بطنه الی یوم یبعثون» (۴۳۰). پس اگر نه از تسبیح گویان می بود، تا روز قیامت در شکم ماهی می ماند. می تواند بر اساس قدرت و مشیت مطلقه اش، مقدمات و عوامل زنده ماندن امام زمان (ع) را در این عالم آماده سازد و او را تا روز معین و معلومی نگه دارد. بر اساس این اصل، طول عمر امام عصر (ع)، در باور مسلمانان جنبه اعجاز دارد. و قانون معجزه، حاکم بر قوانین طبیعی در این عالم است و نمونه های فراوان دارد: دریا برای موسی شکافته می شود (۴۳۱). آتش برابر ابراهیم سر دو سلامت می گردد (۴۳۲). در مورد حضرت عیسی، کار بر رومیان مشتبه می گردد و می پندارند که وی را دستگیر کردند که چنان نبوده است (۴۳۳). پیامبر اسلام (ص) از میان حلقه محاصره قریشیان که ساعتها در کمین او بوده اند، بیرون می رود (۴۳۴). هر یک از این موارد و نمونه های دیگر، نشانگر تعطیل شدن یکی از قانونهای طبیعی است که به قدرت و لطف خداوند رخ داده است. پاسداری از حجت خدا در مدتی طولانی نیز، از مصادیق همین اصل کلی و باور ایمانی است. بنابراین طول عمر آن حضرت استبعادی ندارد و با دلایل طبیعی و مادی و غیبی و معنوی قابل پذیرش و اثبات است. اما اینکه چرا آن حضرت، در ظرف زمانی ظهور، به دنیا نیامد و ایفای نقش نکرد. اولاً، در باور ما مسلمانان، بویژه شیعیان، زمین، هیچ گاه خالی از حجت نیست، چه آشکار و چه پنهان (۴۳۵) همواره باید آسیای وجود بر قطب و مدار امام و حجت بچرخد. اگر امام زمان (ع)، در آن عصر به دنیا نیامده بود و بعد قدم به دنیا می گذاشت، در این فترت، زمین بی حجت و امام می ماند و این با ادله قاطع و باور ما مسلمانان سازگار نیست (۴۳۶). ثانیاً، شخصی که می خواهد دنیا را متحول سازد و دست به اصلاحی همه جانبه و فراگیر بزند، عدل را بگستراند و ظلم و ستم را در همه

اشکال و انواع آن، برجیند، تمدن بشری را که بر اساس زر و زور و تزویر بنا گردیده ویران سازد و تمدنی همه جانبه و بر اساس ارزشهای الهی و معنوی ایجاد کند، باید دارای عده و عده فراوان باشد، با ابزار مدرن و پیشرفته آشنا باشد، فراز و فرود تمدنها را بشناسد و بالاخره، از علل سقوط و صعود ملتها تجربه بیندوزد، تا بتواند حرکتی اساسی و بنیادی را آغاز و رهبری کند و موانع را از سر راه بشر بردارد. این امر ممکن نیست مگر از کسی که طلوع و غروب تمدنها را دیده و با کوله باری از تجربه و شناخت به میدان آمده باشد. بدین سان، امام زمان (ع) در دوران طولانی غیبت، راههای ایجاد جامعه صالح را در مقایسه با دنیای فاسد، پایه گذاری می کند و با آگاهی و اقتدار و در زمانی مناسب به اذن خدا، ظهور می کند و بر همه تاکتیکها و روشهای دنیایی بشری محیط است و راه مقابله با آن را به درستی می شناسد و این مسأله، در دوران طولانی امامت و غیبت، تا ظهور، برای آن حضرت، ممکن می گردد. غیبت و طول عمر، باعث می شود که آن رهبر ذخیره شده، به گونه ای نیکوتر و فراگیرتر رهبری خویش را آغاز کند. لازمه انقلابی آن چنان بزرگ و عمیق، موقعیت روحی ویژه ای است که رهبر مکتبی از آن باید برخوردار باشد. مقدار توانایی روحی، بستگی دارد به نشیب و فرازها و دگرگونیهایی که آن رهبر به خود دیده است. مهدی (ع)، در دل تاریخ فرو رفته و از موقعیت امامت و برتری خویش بر تاریخ پرتو افکنده، با آزمودگی و تجربه ای که در این مدت طولانی کسب کرده است، توانایی دگرگونی اساسی جهان را نخواهد داشت و به اصلاح همه جانبه دست خواهد زد. ان شاء الله. مکان و مسکن (۴۳۷) از مسائلی که درباره زندگی امام زمان (ع)، مورد بحث گفت و گو است، مکان و محل سکونت ایشان است. آیا آن حضرت، در مکان خاصی سکونت دارد، یا نه؟ اگر در مکان ویژه ای است آن مکان کجاست؟ اگر مسکن خاصی ندارد، پس چگونه زندگی می کند و شناخته نمی شود؟ روایات و اخباری که در این زمینه است گوناگون و گاه، مخالف یکدیگرند. پیش از بررسی این احادیث، یادآوری یک نکته ضروری است: آیا منظور از غیبت حضرت حجت (ع)، غیبت شخصی است، یا غیبت عنوانی؟ به عبارت دیگر، آیا آن حضرت، به گونه ای زندگی می کند که هیچ گاه با مردم در تماس نیست و امکان ندارد کسی مکان ایشان را پیدا کند؟ یا این که آن حضرت با مردم در حشر و نشر است، با آنان زندگی می کند و معاشرت دارد، لکن به گونه ناشناس. او، مردم را می شناسد، ولی مردم ایشان را نمی شناسند. در عین حال، مکانی را برای سکونت برگزیده است. بحث از مکان و مسکن آن حضرت، در هر دو فرض قابل بررسی است. روایاتی که در این زمینه وجود دارد چند دسته اند: ۱. برخی از آنها محل خاصی را تعیین نمی کند و جایگاه حضرت را در بیابانها و کوهها معرفی می کنند. از آن جمله حضرت مهدی (ع)، به پسر مهزیار می فرماید: «یا بن المازیار ابی ابو محمد عهد الی... و امرنی ان لا-أسکن من الجبال الا و عرها و من البلاد الا عفرها...» (۴۳۸) «فرزند مهزیار! پدرم امام حسن (ع)، از من پیمان گرفت... و فرمان داد که برای سکونت کوههای سخت و سرزمینهای خشک و دور دست را برگزینم. این بخش از روایات، گویای آن است که حضرت از حوزه دسترسی مردم به دور است و به سختی و دشواری زندگی می کند و کسی از محل سکونت وی آگاه نیست. این که در کدام منطقه و کدام سرزمین است، مشخص نیست. ۲. دسته دوم روایاتی است که منطقه خاصی را به عنوان محل سکونت آن حضرت، نام می برند و محدوده آن را نیز تعیین می کنند. مدینه و پیرامون آن: ابی بصیر می گوید از امام باقر (ع) شنیدم که فرمود: «لابد لصاحب هذا الامر من عزله و لابد فی عزله من قوه و ما بتلاثین من وحشه، و نعم المنزل طیبه...» (۴۳۹) صاحب الزمان (ع) را عزلت و غیبتی است که در آن، غیبت، نیرومند است به سی نفری که با حضرت هستند و وحشت و تنهایی را از وی دور می کنند. (و به قوت وی می افزایند) و خوب جایگاهی است (مدینه) طیبه. از ظاهر روایت استفاده می شود که حضرت در مدینه منوره، منزل دارد و افرادی هم همواره با ایشان هستند، به صورت ناشناس. البته این مسأله با غیبت عنوانی سازگارتر است، تا غیبت شخصی. امام (ع) مانند سایر مردم زندگی می کند، لکن کسی او را نمی شناسد و افراد خاصی با او در ارتباط هستند. ولی جمله: «سی نفر با حضرت هستند» با فلسفه غیبت ناسازگار است؛ چه این که از این چند نفر، اگر کوچک ترین سخنی در رابطه با مکان و منزل حضرت شنیده شود، به تدریج، آن راز معلوم می گردد و فلسفه غیبت از بین می

رود. روایت دیگری است که مکان حضرت را کوه «رضوی» در اطراف مدینه، نام می برد. عبدالاعلی آل سام می گوید: «با امام صادق (ع) از مدینه خارج شدیم، به روحاً (اطراف مدینه) که رسیدیم حضرت نگاهش را به کوهی دوخت و مدت زمانی ادامه داد... و فرمود: این کوه «رضوی» نام دارد. خوب پناهگاهی است برای خائف (امام زمان) در غیبت صغرا و کبرا. (۴۴۰)» صاحب مراصد الاطلاع، می نویسد: «رضوی، کوهی است بین مکه و مدینه، در نزدیکی ینبع، دارای آب فراوان و درختان زیاد. کیسانیه می پندارند که محمد حنیفه، در آن جا زنده و مقیم است. (۴۴۱)» رجالی معاصر علامه شوشتری نیز می گوید در نصوص معتبره رسیده است که جایگاه حضرت، در غیبت صغری و کبری کوه «رضوی» است. و اما این که «کیسانیه» کوه رضوی را مقر محمد حنیفه می دانند، لازمه اش این نیست که جایگاه حضرت مهدی (ع) نباشد، چون «کیسانیه» اخباری که از پیغمبر (ص) شنیده بودند و به تواتر ثابت شده بود که مهدی (ع) غیبتی دارد، آن را بر محمد حنیفه تطبیق کردند و گفتند مکان او در کوه رضوی است. اصولاً، هر انحراف و شبهه ای منشأش، مطلب حقی است که مورد سوء استفاده قرار می گیرد. (۴۴۲) مکه و پیرامون آن: از برخی روایات، استفاده می شود که آن حضرت در مکانی به نام: «ذی طوی» پیرامون مکه زندگی می کند و از همان جا نیز همراه یارانش قیام خواهد کرد، از آن جمله: امام باقر می فرماید: «یکون لصاحب هذا الامر غیبه فی بعض الشعاب او مأییده الی ناحیه ذی طوی... (۴۴۳)» امام زمان (ع) را غیبتی است در بعضی از دره ها و اشاره کرد به منطقه «ذی طوی». در ادامه این روایت و روایات دیگر، محل ظهور و خروج آن حضرت و مرکز تجمع یاران و دوستان وی نیز، همین منطقه یاد شده است. (۴۴۴) ۳. دسته سوم اخباری است که مانند دسته اول، جایگاه خاصی را نام نمی برد، ولی از وی به عنوان فردی که با مردم حشر و نشر دارد و به گونه ناشناس زندگی می کند، نام برده است. امام صادق می فرماید: «ان فی صاحب هذا الامر لشبها من یوسف الی ان قال فما تنکر هذه الامه ان یکون الله یفعل بحبته ما فعل بیوسف و ان یکون صاحبکم المظلوم المحجور حقه صاحب الامر یتردد بینهم یمشی فی اسواقهم و یطأ فرشهم و لا- یعرفونه حتی یأذن الله له ان یعرفهم نفسہ کما اذن لیوسف حین قال له اخوته انک لانت یوسف؟ قال: انا یوسف» (۴۴۵).» صاحب الامر (ع) شباهتی نیز به یوسف پیامبر (ع) دارد... جای انکار نیست که خداوند با حجت خود، همان کاری را انجام دهد که با یوسف داد. صاحب الزمان (ع)، آن مظلوم حق از دست داده، در میان مردم رفت و آمد می کند در بازار قدم می نهد و گاهی بر فرش منزلهای دوستان می نشیند، لکن او را نمی شناسند تا زمانی که خداوند به وی اذن دهد تا وی خود را معرفی کند، آن گونه که یوسف (ع) را اجازه داد هنگامی که برادرانش گفتند: تو یوسفی؟ گفت: آری، من یوسفم. این روایت، صراحت در این معنی دارد که غیبت حضرت حجت (ع)، غیبتی است عنوانی. در میان جمع و جامعه است، با مردم حشر و نشر دارد، زندگی طبیعی و معمولی را می گذرانند، در مراسم مذهبی و مناسک حج شرکت می جوید، ولی ناشناخته است و این امری است که سابقه داشته و دارد. فردی سالها در محلی زندگی می کند و با مردم نشست و برخاست و رفت و آمد دارد، لکن او را به گونه ای می شناسند که در واقع آن نیست و هیچ مشکلی هم به وجود نمی آید. این سه دسته از روایات را چگونه می توان پذیرفت و آیا راه جمعی بین آنها هم هست یا نه؟ به نظر می رسد، اصل اولی که با عقل و عرف سازگار است، زندگی به شیوه عادی و معمولی است؛ زیرا این گونه زندگی، حساسیت برانگیز نیست و برای حضرت نیز، آسان تر و طبیعی تر است. البته این منافات ندارد که آن حضرت در بیشتر وقتها، و یا در روزگار ویژه، در مکه و مدینه حضور داشته باشد. طبیعی است که گاهی شرایطی پیش آید که زندگی معمولی خطر آفرین شود و با فلسفه غیبت منافات داشته باشد. در این صورت، عزلت و دوری گزیدن از جامعه ضروری می نماید و شاید دستور امام حسن (ع) به فرزندش که کوهها و بیابانها را برگزین (به قرینه ذیل روایت) در آن مواردی باشد که نیاز به این شکل زندگی کردن پیش آید. بنابراین، بین این سه دسته از روایات، تضاد و تنافی نیست و نام بردن مکانی خاص، با زندگی به شکل ناشناس قابل جمع است. انتخاب کوهها و مکانهای دست نیافتنی در حال ضرورت و نیاز نیز، امری است طبیعی و موافق با اصل تقیه. زن و فرزند محور دیگری که پیرامون زندگی شخصی و کیفیت معیشت امام عصر (ع) نیاز به بررسی دارد، مسأله زن و

فرزند آن حضرت است آیا با توجه به فلسفه غیبت و این که آن حضرت به شیوه ناشناس زندگی می کند و کسی از مکان وی آگاه نیست، ازدواج و داشتن فرزند، با این مسأله سازگار است؟ منابعی که در اختیار است، یا اشکال سندی دارند و یا ابهام دلالی و نظر قاطعی را ارائه نمی دهند. در این جا، سه احتمال وجود دارد: ۱. اساساً حضرت مهدی (ع) ازدواج نکرده است. ۲. ازدواج انجام گرفته، ولی اولاد ندارد. ۳. ازدواج کرده و دارای فرزندان نیز هست. اگر احتمال اول را بپذیریم، لازمه اش این است که امام معصوم (ع) یکی از سنتهای مهم اسلامی را ترک کرده باشد و این با شأن امام سازگار نیست. اما از طرفی دیگر چون مسأله غیبت، اهم است و ازدواج مهم، ترک ازدواج، با توجه به آن امر مهم تر، اشکالی را ایجاد نمی کند و گاهی برای مصلحت بالاتر، لازم و واجب نیز هست. اما احتمال دوم که اصل ازدواج را بپذیریم بدون داشتن اولاد، جمع می کند بین انجام سنت اسلامی و عدم انتشار مکان و موقعیت حضرت. اما باز این اشکال باقی است که اگر قرار باشد، آن حضرت شخصی را به عنوان همسر برگزیند، یا باید بگوییم که عمر او نیز مانند عمر حضرت طولانی است که بر این امر دلیلی نداریم، با این که بگوییم مدتی با حضرت زندگی کرده و از دنیا رفته است که در این صورت، حضرت به سنت حسنه ازدواج عمل کرده و پس از آن، تنها و بدون زن و فرزند زندگی را ادامه می دهد. احتمال سوم آن است که آن حضرت ازدواج کرده و دارای اولاد نیز هست و اولاد آن حضرت نیز فرزندان دارند و... این مسأله، افزون بر آن که دلیل محکمی ندارد، اشکال اساسی آن این است که این همه اولاد و اعقاب، بالاخره روزی در جست و جوی اصل خویش می افتند و همین کنجکاوی و جست و جو، مسأله را به جایی باریک می کشاند که با فلسفه غیبت حضرت، نمی سازد. البته برخی خواسته اند از روایات و بعضی از ادعیه، بر این احتمال اقامه دلیل کنند که اشاره ای به ادله آنان می کنیم: ۱. مفضل بن عمر گوید از امام باقر (ع) شنیدم که فرمود: «ان لصاحب هذا الامر غیبتین احدهما تطول حتی یقول بعضهم مات و یقول بعضهم قتل و یقول بعضهم ذهب حتی لایبقی علی امره من اصحابه الا نفر سیر و لایطلع علی موضعه احد من ولده و لا غیر الا المولی الذی یلی امره.» (۴۴۶) صاحب الزمان (ع) را دو غیبت است: یکی از آن دو، به اندازه ای طولانی شود که بعضی گویند آن حضرت از دنیا رفته و برخی گویند کشته شده است و بعضی نیز بر این باور باشند که جز اندکی از یاران بر امامت وی ماندگار نماندند و کسی هم از مکان و جایگاه زندگی آن حضرت، آگاه نیست نه از فرزندان و نه دیگری، جز آن کسی که امور وی را پی می گیرد. استدلال برای اثبات زن و فرزند برای حضرت، به جمله اخیر روایت است: «و لایطلع علی موضعه احد من ولده...» اما این استدلال از چند جهت اشکال دارد: الف. این روایت را نعمانی در کتاب غیبت خود، نقل کرده و به جای کلمه «ولد» کلمه «ولی» آورده است، به این شکل: «و لایطلع علی موضعه احد من ولی و لا غیره» (۴۴۷) بنابراین، اعتمادی بر آن روایت، با توجه به این نقل نیست. دست کم، با وجود این احتمال، استدلال تمام نیست. ب. در روایت نیامده است که الان امام زمان (ع) دارای زن و فرزند است و از این جهت، اجمال دارد. شاید به فرزندان که بعداً در آستانه ظهور و یا بعد از آن به دنیا خواهند آمد اشاره داشته باشد. ج. شاید از باب مبالغه در خفاً باشد. یعنی اگر بر فرض آن حضرت اولاد هم می داشت، از جایگاه و سر غیبت او، آگاه نمی شدند (۴۴۸). با این احتمال نیز، استدلال به روایت برای اثبات اولاد برای امام زمان (ع)، نا تمام است. ۲. دلیل دیگر بر اثبات فرزند برای حضرت، روایتی است که ابن طاووس از امام رضا (ع) نقل کرده است: «... اللهم اعطه فی نفسه و اهله و ولده و ذریته و جمیع رعیته ما تقر به عینه و تسر به نفسه...» (۴۴۹) الهها! مایه چشم روشنی و خوشحالی امام زمان (ع) را در او و خانواده و فرزندان و ذریه و تمام پیروانش فراهم فرما. به این روایت هم نمی توان استدلال کرد، چون: الف. از جهت سند قابل اعتماد نیست. ب. به زمان ولادت فرزندان اشاره ندارد که پیش از ظهور است یا بعد از آن. از این جهت مجمل است. ۳. روایت دیگری نیز از ابن طاووس از امام رضا (ع) نقل کرده است که فرمود: «اللهم صل علی ولایة و الائمه من ولده» (۴۵۰). این روایت، بنابر تصریح ابن طاووس، متن دیگری دارد به این شکل: «اللهم صل علی ولایة عهده و الائمه من بعده» (۴۵۱). بنابراین، روشن نیست که مقصود فرزندان بعد از او مراد است، یا امامان پس از او. علاوه بر این که این دو روایت مربوط به بعد از ظهور حضرت است نه پیش از آن. ۴. امام صادق

می فرماید: «... کأنی اری نزول القائم فی مسجد السهله بأهله و عیاله.» (۴۵۲) این روایت نیز گذشته از ضعف سند، دلالتی بر اثبات فرزند برای امام زمان (ع) پیش از ظهور ندارد. بنابراین، این گونه از روایات که بدان اشارت کردیم، در حدی نیستند که وجود زن و فرزند را برای امام زمان (ع) پیش از ظهور اثبات کنند. از سوی دیگر، روایاتی داریم که با صراحت، وجود فرزند را از آن حضرت نفی می کند از آن جمله: مسعودی نقل می کند: علی بن حمزه، ابن سراج و ابن ابی سعید مکاری بر امام رضا (ع) وارد شدند، علی بن حمزه به حضرت عرض کرد: از پدران نقل کرده ایم که هیچ امامی از دنیا نمی رود، تا فرزندش را ببیند؟ امام رضا فرمود: «آیا در این حدیث، روایت کرده اید: مگر قائم» (۴۵۳) برخی خواسته اند با تمسک به داستان «جزیره خضرأ» بگویند که امام عصر (ع)، فرزندی دارد و بر آن جزیره، زیر نظری وی، جامعه نمونه و تمام اعیار اسلامی را تشکیل داده اند (۴۵۴). لکن با بررسیهای گسترده ای که انجام گرفته، جزیره خضرأ، افسانه ای بیش نیست و هیچ واقعیت ندارد. (۴۵۵) علامه مجلسی این داستان را جداگانه در نوا در بحار نقل کرده و می نویسد: «چون در کتابهای معتبر بر آن دست نیافتیم، آن را در فصلی جداگانه آوردیم» (۴۵۶). شیخ آقا بزرگ تهرانی این داستان را داستانی تخیلی و رمانتیک شمرده است. (۴۵۷) افزون بر این، داستان به گونه ای است که نمی توان آن را پذیرفت: تناقضات فراوان، سخنان بی اساس و... در سلسله سند آن، افراد ناشناخته ای وجود دارند که نمی توان بر آنان اعتماد کرد (۴۵۸). بنابراین، از این راه نمی توان زن و اولادی برای حضرت مهدی (ع) ثابت کرد. سرانجام پرسشی در این جا مطرح می شود که حضرت مهدی (ع) چه مدت پس از ظهور زندگی می کند و چگونه از دنیا می رود. آنچه مسلم است، مدت حکومت و حاکمیت مهدی (ع)، باید به اندازه ای باشد که پایه های ظلم و ستمگری ویران گردد و بر جای آن بنیاد عدل و داد استوار گردد بدون تردید، این مسأله اساسی، زمان می طلبد و فرصت می خواهد. کاری است کارستان و بنا نیست که همه امور را آن حضرت بر اساس معجزه و روش غیر عادی به پیش ببرد، بنابراین عقل و شواهد دیگری اقتضا می کند که آن حضرت مدتی طولانی حیات داشته باشد تا بتواند در این دنیای گسترده، تحولی همه جانبه و فراگیر، ایجاد کند و جهان را به اسلام و ارزشهای اسلامی آشنا سازد. اما این مدت چه اندازه به طول می انجامد، خیلی روشن نیست، روایات وارده از طریق عامه و خاصه، گوناگون است: پنج، بیست، سی و چهل سال، در منابع اهل سنت (۴۵۹). نوزده، بیست، سیصد و نه سال، در منابع شیعی (۴۶۰) اما این که چگونه از این جهان خواهد رفت، به مرگ طبیعی یا غیر طبیعی؟ اختلاف هایی در روایات به چشم می خورد. برخی از روایات می گویند که آن حضرت مدتی حکومت خواهد کرد سپس وفات می کند و مسلمانان بر او نماز می گذارند. (۴۶۱) از بعضی از روایات استفاده می شود که مرگ آن حضرت طبیعی نخواهد بود و به دست جنایت کاران، با مشخصاتی که برای آنان در روایات ذکر شده، به شهادت می رسد (۴۶۲). بررسی و قضاوت در این امر مبتنی بر دو مسأله است: ۱. آیا همه امامان معصوم (ع) شهید می شوند، یا امکان دارد که به مرگ طبیعی از دنیا بروند. در فرض اول، دلیل و مستند آن چیست؟ ۲. اگر در سایر ائمه (ع) پذیرفتم که همه به شهادت رسیده اند، نسبت به امام زمان (ع) چه خواهد شد؟ اجل طبیعی یا شهادت؟ بدون تردید، امامان معصوم (ع) تا زمان امام عصر (ع)، همگی معاصر با سردمداران پلید و حاکمان قسی القلب و خون آشامی بوده اند، آسایش و آرامش نداشته اند. اما آیا همه آن بزرگواران، به شهادت رسیده اند، یا خیر، برخی از آنان به مرگ طبیعی از دنیا رفته اند، بین علمای شیعی نزدیک به زمان معصوم، اختلاف است: شیخ صدوق بر این باور است: «همه معصومین (ع)، به اجل غیر طبیعی از دنیا رفته اند... کسی که چنین عقیده نداشته باشد از ما نیست.» (۴۶۳) شیخ مفید، در جواب صدوق می نویسد: «فاما ما ذکره ابو جعفر، رضی الله عنه، من مزی نبینا و الاثمه (ع) بالسم والقتل فمنه ثابت و منه مالم یثبت و المقطوع به ان امیر المؤمنین (ع) الحسن (ع) و الحسین (ع) خرجوا من الدنیا بالقتل ولم یمت احدهم حتف انفه و ممن مزی بعدهم مسموما موسی بن جعفر و یقوی فی النفس امر الرضا (ع) و ان کان فیه شک، فلا طریق الی الحکم فیمن عداهم بانهم سموا او اغتیلوا او قتلوا صبیرا، فالخبر بذلک، یجری مجری ال- رجاف و لیس بتیقنه سبیل» (۴۶۴). آنچه را که شیخ صدوق در رابطه با درگذشت پیامبر (ص) و امامان معصوم (ع) به ستم و قتل گفته، برخی از آنها

ثابت است و برخی مشکوک. اما شهادت امیرالمؤمنین علی و امام حسن و امام حسین (ع) به قتل حتمی و قطعی است. پس از ایشان، مسمومیت و شهادت موسی بن جعفر (ع) نیز قطعی و مسلم است. درباره امام رضا (ع) نیز قول قوی مسمومیت و شهادت ایشان است، گرچه جای تردید هست. اما در دیگر ائمه (ع) راهی برای اثبات این که آنان به وسیله ستم یا ترور و یا قتل صبر، به شهادت رسیده اند، در دست نیست. آنچه از راه احساسات گفته می شود، یقین آور نخواهد بود. علامه مجلسی پس از آن که روایات را زیر عنوان: «انهم علیهم السلام لایموتون الا بالشهادة» می آورد، نظر شیخ مفید را مورد نقد و بررسی قرار می دهد و می نویسد: «با توجه به اخبار فراوانی که مبنی بر شهادت ائمه (ع) در دست است و نیز نمونه های خاصی که در برخی از آنان وجود دارد، نمی توان آن را نفی کرد. البته غیر از علی و فاطمه و حسن و حسین و موسی بن جعفر و علی بن موسی الرضا (ع) که دلیل قطعی بر شهادت آنان دادیم در دیگر ائمه (ع) چنین دلیل قطعی نداریم، اما دلیل بر نفی هم نداریم و قرائن و شواهد تاریخی مؤید شهادت آنان نیز هست. شاید مقصود شیخ مفید هم نفی قطع و تواتر است، نه رد دومی و نفی اصل مسأله. (۴۶۵)» بزرگانی که به شهادت همه امامان معصوم (ع)، به دست جنایت کاران قاتل هستند دلایلی دارند، از جمله: امام رضا می فرماید: «ما منا الا مقتول (۴۶۶)». یا امام حسن مجتبی (ع) می فرماید: «والله لقد عهد الینا رسول الله (ص) ان هذا الامر علیکم اثنا عشر اماما من ولد علی و فاطمه، ما منا الا مسموم او مقتول (۴۶۷)» به خدا سوگند، پیامبر (ص) به ما این عهد و وعده را داد که امر امامت را دوازده تن از فرزندان علی و فاطمه (ع) به دست خواهند گرفت و هر یک از آنان، مسموم یا مقتول خواهند شد. قائلین به شهادت ائمه، اصل کلی را از این روایات استفاده کرده اند و بر این نظرند که ساختار بدنی پیامبر (ص) و امامان (ع) به گونه ای است که زمینه و ظرفیت حیات و عمر طولانی را دارند، مگر عارضه و حادثه ای از خارج بر آنان تحمیل شود (۴۶۸). ولی برخی از بزرگان کلیت این احادیث: «ما منا الا مسموم او مقتول» را نپذیرفته اند. طبرسی می نویسد: «بسیاری از اصحاب ما، بر این باورند که امام حسن عسگری (ع) و سایر ائمه (ع) با شهادت از دنیا رفته اند و بر این معنی به روایتی از امام صادق (ع) استدلال کرده اند که: «ما منا الا مقتول او شهید» و الله اعلم بحقیقه ذلك. (۴۶۹)» جمله اخیر ایشان گویای این معنی است که شهادت همه ائمه (ع) در نظر ایشان قطعی و مسلم نبوده است. با توجه به نکات یاد شده روشن شد که اگر نظر شیخ صدوق را بپذیریم و به روایات «ما منا الا مسموم او مقتول» پایبند باشیم و آنها را از نظر سند بپذیریم، امام زمان (ع) به دست جنایت کاران به شهادت می رسد. ولی اگر قول شیخ مفید را بپذیریم و به روایات: «ما منا الا مسموم او مقتول» پایبند نباشیم باید بگوییم که چگونگی مرگ آن عزیز، روشن نیست. والله اعلم.

## بخش ششم؛ موافقان و مخالفان مهدی علیه السلام

### مقدمه

انقلابها، هرچه با عظمت باشند، دوستان و دشمنان بیشتری دارند. نهضت‌های توحیدی، شکوهمندترین حرکت تاریخ بوده و جریانهای موافق و مخالف نیرومندی داشته اند. بازتاب نهضت مهدی، بیش از نهضت‌های رهایی بخش پیشین خواهد بود. آرمانهای بلند، شرک ستیزی و عدالت گستری بی مرز و جهان شمول آن، هم شور در دل مردمان محروم خواهد آفرید و هم دشمنان توحید و عدل را بر خواهد انگیخت. آن فرشته رحمت و غضب، همان گونه که دوستانی یک دل و با صفا در کنار دارد، دشمنانی کینه ورز و خطرناکی نیز در برابر خواهد داشت. باید دید همراهان حضرت کیانند، شمارشان چند است و خواستگاه اجتماعیشان کدام است و چه نقشی در پیشبرد نهضت دارند. دشمنان را در کدامین جناح و خط فکری باید جست و جو کرد و شیوه برخورد امام، با مخالفان چگونه خواهد بود. شناخت معیارها و موازین یاران، ما را کمک خواهد کرد راه را بهتر شناخته و در صف منتظران با بصیرت قرار گیریم.



## یاران امام

یاران امام، سنگهای زیرین انقلاب جهانی اند. همان گونه که پیامبر با همراهی مهاجران و انصار، رسالت شکوهمندش را به انجام رساند و علی (ع) با مجاهدات افسران رشیدش، حماسه های بزرگ آفرید، فریاد رس موعود نیز، با همکاری مردان نمونه و خود ساخته عدالت را به جهان باز خواهد آورد وراثت را به محرومان زمین خواهد بخشید. منابع دینی ما، بر جایگاه والای آن جوانمردان اشارتها دارد. (۴۷۰) امامان، همواره آرزومند همراهی آن حضرت بوده اند و یآوری آن چهره پنهان کرده را به دوستان خویش، همه گاه، یادآوری می فرموده اند: «خدایا، درود بفرست بر مولا و سرورم صاحب الزمان و مرا از یاران و پیروان و حامیان او قرار داده و از آنان که در رکابش، شربت شهادت می نوشند، با شوق و رغبت بی هیچ گونه کراهت. (۴۷۱)» عدد یاران، سیصد و سیزده نفر یاد شده است: در موثقه مفضل بن عمر از امام صادق: «کانی انظر الی القائم علی منبر الکوفه و حوله اصحابه ثلاث مائه و ثلاث عشر رجلا علی هذه اهل البدر. (۴۷۲)» گویا می نگرم قائم را بر منبر کوفه و سیصد و سیزده نفر یارانش، که پیرامونش گرد آمده اند، به شمار اهل بدر. این مضمون، به طور مستفیض از ائمه به ما رسیده است، از جمله: روایت محمد حنیفه از علی (ع) (۴۷۳) روایت عبدالاعلی (۴۷۴) و ابی الجارود (۴۷۵) و ابی بصیر از امام باقر (۴۷۶) و روایت ابی خالد (۴۷۷) و ابن حزمی (۴۷۸) و ابان بن تغلب (۴۷۹) و مفضل بن عمرو (۴۸۰) از امام صادق و... در متون عامه نیز، در عدد یاران مهدی، شمار یاد شده، بارها و بارها یاد شده است، از جمله: روایت ام سلمه از پیامبر (۴۸۱) و روایت سیوطی از امام باقر (ع) (۴۸۲). محمد حنیفه از علی (ع) (۴۸۳). روایت عبدالاعلی (۴۸۴) و ابی الجارود (۴۸۵) و ابی بصیر از امام باقر (۴۸۶) و روایت ابی خالد (۴۸۷) و ابن حزمی (۴۸۸) و ابان بن تغلب (۴۸۹) و مفضل بن عمرو (۴۹۰) از امام صادق و... متون عامه نیز، در عدد یاران مهدی، شمار یاد شده، بارها و بارها یاد شده است، از جمله: روایت ام سلمه از پیامبر (۴۹۱) و روایت سیوطی از امام باقر (ع) (۴۹۲) در برخی از روایات، یاران مهدی ده هزار نفر یاد شده و تا آنان گرد نیابند قیام صورت نمی گیرد. در صحیح ابی بصیر از امام صادق: «لا یخرج القائم (ع) حتی یکون تکلمة الحلقه. قلت: کم تکلمة الحلقه. قال: عشرة آلاف. (۴۹۳)» تا حلقه کامل نگردد، قائم خروج نمی کند. گفتیم: کامل شدن حلقه به چند است؟ فرمود: ده هزار نفر. در روایات دیگر، به جای کامل شدن حلقه، از کامل شدن «العقد» (۴۹۴) و «فته» (۴۹۵) سخن به میان آمده است که با گرد آمدن ده هزار نفر تکمیل می شوند. در نقلهای دیگر، از شمار کمتر و در برخی فزونتر از پیش نیز، یاد شده است. از جمله، ابن رزین غافقی از علی (ع) روایت می کند. «مهدی، در میان دوازده تا پانزده هزار یاور قیام خواهد کرد.» (۴۹۶) در روایت ابن مسعود، شمار بیعت کنندگان، بیش از پنج هزار نفر ذکر شده است. (۴۹۷) در احادیث دیگر به توده های انبوهی اشاره شده است که از نقاط گوناگون جهان، بویژه مشرق زمین به کمک امام می شتابند. (۴۹۸) چه بسا بشود گفت: سه دسته گزارشهای یاد شده، با یکدیگر تعارض ندارند، بلکه در طول یکدیگرند. در مجموع، نشانگر سیر تشکل یارانند. سیصد و سیزده نفر نخستین گروندگان هستند که در انتظار ظهور موعود در مکه بوده اند. با گرد آمدن این گروه، دعوت آغاز می شود، پس از انتشار خبر و گزارش آن به محرمان، ده یا دوازده هزار نفر، که ستونهای اصلی نیروهای انقلاب را تشکیل می دهند، به سرعت به امام می پیوندند. با اجتماع آنان، پاکسازی حجاز آغاز می شود. در ادامه نهضت، توده های انبوه، از سراسر جهان، به حضرت می پیوندند و درگیری بزرگ و خونبار با مستکبران شروع می شود. امام صادق (ع) می فرماید: «سیصد و سیزده نفر یاران با او بیعت می کنند. او تا هنگام کامل شدن ده هزار نفر در مکه اقامت کرده سپس رهسپار مدینه می گردد.» (۴۹۹) امام صادق علیه السلام در پاسخ شخصی که گمان می برد، یاران مهدی تنها اندک شمارند و حضرت، تنها با نیروی آنان، به اصلاح جهان خواهد کوشید، فرمود خروج مهدی به فراهم شدن امکانات بستگی دارد: «عن ابی بصیر قال سال رجل من اهل الکوفه ابا عبدالله علیه السلام کم یخرج مع القائم علیه السلام فانهم یقولون انه یخرج معه مثل عدة اهل بدر ثلاثمائه و ثلاثه عشر رجلا.» قال: و ما یخرج الا فی اولی القوة و ما یکون اولی القوة اقل من عشرة آلاف. (۵۰۰)» مردی از کوفیان، از امام صادق پرسید: همراهان قائم چند نفرند؟ مردم

می گویند: بمانند اهل بدر، سیصد و سیزده نفر بیش نیستند. فرمود: جز به همراهی افراد قدرتمند قیام نکند، آنان هم، کمتر از ده هزار نفر نباشند. علامه مجلسی، همین معنی را از روایات استنباط کرده و می نویسد: «یاران مهدی، منحصر به سیصد و سیزده نفر نیستند، بلکه این شمار یارانی هستند که حضرت به کمک آنان حرکت را آغاز می کند.» (۵۰۱) شاهد بر مطلب این که در برخی از روایات، به جای «اصحابه» «من اصحابه» (۵۰۲) آمده که نشان می دهد شمار یاد شده، طلایه یاران امام را تشکیل می دهند که خود را به حضرت می رسانند و نهضت را می آغازند و در مقابل دشمنان مکی، به دفاع از آقا می پردازند (۵۰۳). احتمال می رود این گروه اندک، فرماندهان و وزیران امام باشند که در آغاز هسته های اصلی نیروها را بر عهده دارند و پس از پیروزی، برای ارشاد و دادرسی و کارگزاری به سرزمینهای دور و نزدیک فرستاده می شوند. امام صادق می فرماید: «گویا می نگرم به قائم بر فراز منبر کوفه، یارانش در پیرامون او حلقه زده اند. آنان پرچمداران لشکرها و کارگزاران امام بر روی زمین هستند.» (۵۰۴) از این گروه، به «نقبأ»، «خواص» و «ذخر الله» تعبیر شده است. (۵۰۵)

### خاستگاه یاران

یاران مهدی، از صنف و نژاد ویژه ای نیستند، بلکه از گروهها و نژادهای گوناگون و از سرتاسر جهان هستند. مردمی که به یاری امام می شتابند، «من اقالیم الارض» «من اقصی البلادند.» در این حرکت عظیم، مردمان عجم، نقش پر اهمیتی در خدمتگزاری امام بر عهده دارند. (۵۰۶) حضرت در سن جوانان ظاهر می شود. یاران وی را نیز، بیشتر جوانان پر تحرک و پر نشاط تشکیل می دهند و پیران در میانشان اندک شمارند: «ان اصحاب القائم شباب لا- کهل معهم الا- کالکحل فی العین او کالملح فی الزاد و اقل الزاد الملح.» (۵۰۷) یاران قائم، جوانانند و پیران اندک بسان سرمه در چشم یا نمک در طعام و کمترین چیز در غذا نمک است. این جوانانند که با شنیدن خبر ظهور امام، شبانه حرکت می کنند. رخت استراحت در هم می پیچند، شتابان راه حجاز پیش می گیرند و به حضرت می پیوندند. زنان نیز، در این نهضت بزرگ جایگاه شکوهمندی دارند و در همه مراحل انقلاب حضور فعال خواهند داشت. زنان در تهیه مقدمات حرکت، شرکت دارند پس از پیروزی، در اداره کارها، به امام کمک می کنند امام باقر می فرماید: «و یجئى والله ثلاث مائه و بضعة عشر رجلا فیهم خمسون امرئة یجتمعون علی غیر میعاد» (۵۰۸) سوگند به خدا، سیصد و اندی نفر، بدون وعده پیشین گرد می آیند در میان آنان پنجاه زن است. وجود زنان در میان خواص و وزیران مهدی، نشانگر اوج و عظمت والای بانوان در انقلاب جهانی است. کلمه «رجل» که در روایات به کار رفته علامت تغلیب است، نه حصر. در روایات عامه نیز از وجود زنان در نهضت مهدی یاد شده است (۵۰۹).

### گزینش یاران

همه انبیأ و مصلحان الهی، هسته های اصلی نهضت خویش را با آزمایش برگزیده اند؛ چرا که راه دشوار است و آمیخته با رنجها و بدون داشتن یارانی یارانی آب دیده، سرد و گرم چشیده، فداکار و با وفا، نمی توان خطر کرد. یاران بی وفا و نامطمئن، نه تنها حرکت را به جلو نمی برند که آن را به شکست خواهند کشاند. طالوت، که در روایات، یاران مهدی به یاران او تشبیه شده اند، در نبرد با جالوت، لشکریانش را با تشنگی آزمود. تن پروران و ناشکیبایان نظم را بر هم زدند، حریصانه به آب افتادند، ولی صبور مردان از آن لب تر نکردند. از این راه، روشن شد که گروه نخست ارزش و توان همراهی با طالوت را ندارند و سرانجام، در رویارویی با سپاه دشمن، وحشت آنان را فرا گرفت و از جنگیدن، باز ماندند، ولی گروه دوم که ایمان فکری و بصیرت واقعی داشتند، همه پیروزی را در اختیار خدا دیدند و صبورانه مقاومت ورزیدند. یاران مهدی نیز، برای رسیدن به درجه شایستگی هم‌رهی، از غربالهای گونه گون گذر داده می شوند و پس از پیمودن مراحل دشوار، به قله رفیع «نصرت» بالا می روند. راز نزدیک

شدن به امام، نه خویشاوندی، که کامیابی در آزمونهای الهی است. پاره ای از آزمایشها، پیش از قیام صورت می گیرد و پاره ای پس از آن. طولانی شدن غیبت، فتنه ها، فریبندگی ها، افکار باطل، جاه و مقام، جلوه فروشان، محراب داران، دین به دنیا فروشان عالم نمایان و... بسیاری از منتظران را از راه باز می دارند مگر آنان را که خدا راه نماید. عاشقان راستین، چنگ زندگان به ولایت، جهادگران در راه خدا، مخلصان و بریدگان از دنیای دنی. امام صادق علیه السلام می فرماید: «دوران غیبت قائم، چنان به درازا خواهد کشید، تا حق در خلوص خود رخ نماید و ایمانهای خالص از ناخالص، جدا شود، کسانی که سرشت ناپاک داشته و ترس آن است که به هنگام پیروزی دولت قائم، منافقانه خود را در صف مؤمنان جای دهند، پیش از قیام مهدی از آن جدا شوند. (۵۱۰)» به میزان درجات ایمان و گذر از آزمونها متمایز می شوند و به میزان مایه های ایمانی، در یاری امام، بر یکدیگر پیشی می جویند. به فرموده امام صادق: «منهم من یفقد عن فراشه لیلاً فیصبح بمکه و منهم یری یسیر فی السحاب نهاراً... قلت جعلت فداک ایهم اعظم ایماناً؟ قال: الذی یسیر فی السحاب نهاراً... (۵۱۱)» در وقت ظهور، برخی یاران شب در بستر ناپدید می شدند و فردای آن در مکه اند و گروهی، روز در آسمان ره می سپارند. گفتیم: فدایت شوم کدام یک ایمانشان بیشتر است؟ فرمود: آن که در آسمان حرکت می کند. پس از گرد آمدن نیروها، آزمونها، سخت تر می شود. امام، با آزمونهای جسمی و روانی، باورها را به آزمایش می گذارد. از جمله، همانند طالوت که سپاهیان را با تشنگی آزمود، یاران امام نیز، با تشنگی امتحان خواهند شد. (۵۱۲) فراتر از آن، امام بی پروا به باورهای خرافی و عوامانه حمله می برد و معارف به دور از دسترس و پوشانده شده در غبار فراموشی و راز ناک را آشکار می سازد. در این تکان های فکری، صاحبان بصیرت و معرفت، تزلزلی به خود راه نداده و استوار بر جای می مانند. ولی آنان که در باورهای خود، ناخالصی دارند و اندیشه را از سر سرچشمه نگرفته اند. و به جای شاهراه، به کوره راه رفته اند در حقانیت امام تردید کرده اند از پیرامون حضرت، پراکنده می شوند. در سخنرانی امام در مسجد کوفه (۵۱۳) تخریب دیوار مسجد پیامبر، تفاوتهای فکری و بینش همراهان به بوته آزمایش در می آید و درجه و رتبه یاران در پیروی فرامین امام ارزیابی می شود. (۵۱۴)

### ویژگیهای همراهان مهدی (۵۱۵)

۱. خداجویی: خداجویی و توحید، سرلوحه عقاید و خصال یاران مهدی است. آنان خدا را به شایستگی شناخته و همه وجودشان غرق جلوه نور ایزدی است. همه چیز را جوله او دیده و جز یاد او، سخن دیگران در نظرشان بی لطف و جاذبه است. غیب را چونان شهود دیده و از صفای روحانی عالم معنی نوش کرده اند. ایمانی خالصانه در سینه دارند که شک و تردید با آن بیگانه است (۵۱۶) در شناخت حقیقت، به مرتبه یقین رسیده اند و حقایق را بدون پرده مشاهده می کنند. (۵۱۷) کمال معرفت و آشنایی با حقایق آنان را به مرحله عالی خشیت نائل کرده و از کوتاهی در انجام وظیفه، هراس دارند. زیرا آن کس که به خدا نزدیکتر است و به عزت و قدرت بی پایان او، بیشتر آگاهی دارد ترسش از خدا فزون تر است و در انجام وظیفه شکیاتر. شوق دیدار محبوب، دلهايشان را به وجد آورده و در اشتیاق وصل او، شب و روز نمی شناسند. امام صادق علیه السلام درباره اینان می فرماید: «رجال کان قلوبهم زبر الحديد لا یسوبها شک فی ذات الله... کالمصاییح کان قلوبهم القنادیل و هم من خشیه الله مشفقون یدعون بالشهادة یتمنون ان یقتلوا فی سبیل الله. (۵۱۸)» مردانی که گویا دلهايشان پاره های آهن است. غبار تردید در ذات مقدس خدای، خاطرشان را نمی آلاید... همانند چراغهای فروزانند، گویا دلهايشان نور باران است. از ناخشنودی پروردگارشان هراس دارند. برای شهادت دعا می کنند و آرزومند کشته شدن در راه خدایند. امیر المومنان یاران مهدی را گنجهایی می داند آکنده از معرفت خدایی. «بخ بخ للطالقان فان الله تعالی که کنوز لیست من ذهب و لافضه ولكن بها رجال مومنون عرفوا الله حق معرفته و هم ایضا انصار المهدی فی آخر الزمان». (۵۱۹) خوشا به حال طالقان که خدای بزرگ در آن گنجای نهفته دارد برتر از طلا و نقره. آن گنجها، مردانی مومنانند که

خدای را به شایستگی شناخته اند. آنان، یاران مهدی در آخر الزمان هستند. ۲. بصیرت و آگاهی: شناخت مقصد چراغ راه است، راه را بر رونده آشکار و آسان می سازد. در دو راهیها، او را از سرگردانی رهایی می بخشد. مردان حقیقت آشنا، از دوری راه، ناامید نمی گردند و در بحرانها، کمرخم نمی کنند. پیچ و خمهای زندگی و کژیها، آنان را به بیراهه نمی کشاند. چراغی فرا روی دارند و بردبارانه به سوی آن راه می گشایند. (۵۲۰) علی علیه السلام رویارویی با فتنه های کور و رطبه های هراس انگیز. چون جنگیدن با مسلمانان بی شعور و جاهلان پینه بر پیشانی بسته را، نه در صلاحیت هر کس که در توان دلیر مردانی می بیند کار کشته و ژرف نگر، که در ظواهر درنگ کرده و از ورای همه موانع پایان را تماشا کنند و اسلام ناب محمدی را از اسلام ناخالص و شرک آلود متمایز سازند. حضرت در آغاز درگیری با مسلمانان مقدس نمای پیمان شکن، خطاب به یاران، فرمود: «و قد فتح باب الحرب بینکم و بین اهل القبلة، و لایحمل هذا العلم الا اهل البصر و الصبر و العلم بمواقع الحق». (۵۲۱) «میان شما و اهل قبله در جنگ گشوده شد و این علم را بر ندارد مگر آن کس که بینا و شکیبیا باشد و داند که حق در کجا است. یاران مهدی، در بصیرت، رایت و خردمندی سرآمدند. در فتنه هایی که زیرکان در آن فرو می مانند، هوشیارانه راه جویند و حق را از باطل باز شناسند. چنان از جامهای حکمت سیرابند و آماده کار که: «حتی اذا وافق القضاء انقطاع مده البلاء حملوا بصائرهم علی اسیافهم و دانوا لربهم بامر واعظهم» (۵۲۲) چون فرمان خدا آزمایش را به سر آورد، شمیرها در راه حق آختند و بصیرتی را که در کار دین داشتند آشکار کردند. طاعت پروردگارشان را پذیرفتند و فرمان واعظشان را شنیدند. بصیرت و آگاهی عمیق از هدفها و راهها و شناخت دوستان و دشمنان اسلام، سبب می شود که در احیای سنت و مبارزه با بدعت درنگ نکنند و در پی رسالت شرکت زدایی، به همراه امام خود، تیر بر دارند و بت شکنی کنند، پیرایه هایی که به اسم دین در ذهنای گرفته و با گذشت زمان مقدس یافته اند نابود سازند و اسلام را در صفا و خلوص نخستین خود عرضه بدارند. ۳. عبادت و بندگی: یاران مهدی، مردان عبادتند و نیایش، شیران روز و نیایش گران شب. آن هم نه عبادتی عادت گونه و یا چون پرستش مزدوران و تاجران، بلکه نیایشی عارفانه و پاکبازانه، پیوند روح با ابدیت، عالی ترین عکس العمل سپاسگزارانه انسان در برابر خدا. عبادت آزادگان. نیایش پرجوش و خروش و سیر و سلوک. روح بندگی و راز و نیاز با جانشان در هم آمیخته، همواره خود را در محضر خدا می بیند و از یاد او لحظه ای غفلت نمی ورزند. از ترس خداوند، نیمه شب، چو نان مادران فرزند مرده می گیرند. شب زنده داران و روزه داران. (۵۲۳) بهگفته فضیل بن یسار: «رجال لاینامون اللیل لهم دوی فی صلاتهم کدوی النحل یبتون قیاما علی اطرافهم رهبان بالیل اسد بالنهار». (۵۲۴) «مردانی که سبک خوابند و در نماز، بسان زنبور عسل، زمزمه کنان. امام، در سفر و حضر، جنگ و صلح یاران را به تعبد و تضرع سفارش می کند، تا مقصد فراموش نگردد و پیروزیهای پیاپی، آنان را به غفلت و غرور دچار نسازد. همواره پیروزی را از جانب خدا ببینند و مناجات و نماز را کلید نصرت او. امام باقر علیه السلام می فرماید: «حتی اذا سعد النجف قال لاصحابه؛ تعبدو لیتکم فیبتون بین راکع و ساجد یتضرعون الی الله». (۵۲۵) «چون بر فراز نجف برآید، به یاران خطاب کند. امشب را به عبادت به روز آورید آنان برخی در رکوع و برخی در سجده شب را به سحر می رسانند و به درگاه خدا تضرع می کنند. یا می فرماید: «گویا، قائم و یارانش را در نجف اشرف می نگریم، توشه هایشان به پایان رسیده و لباسهایشان مندرس گشته است. جای سجده بر پیشانیهایشان نمایان است. شیران روزند و راهبان شب». (۵۲۶) ۴. حافظان حدود خدا: اسلام، دین مرزهاست و همه چیز در آن، قانون دارد. واجبات و محرمات مرزهای دین خدایند حرکت در مرز، حرکت در راه است و تجاوز از آن، بیراهه و گمراهی. یاران مهدی، مرزبان دین خدایند و حافظان حدود او. در اجرای فرمانهای حق، سخت و پی گیر و استوارند و در انجام دستورها و وظیفه ها، دستخوش احساسات و دوستیهای بی مورد واقع نمی شوند. قدرت و حشمت آنان را مغرور نمی کند و سنگدلی دشمنان، ایشان را به افراط نمی کشاند. جنگهای مهیب و دشواریهایی نبرد، آنان را در عبادت سهل انگار نمی کند و تهی دستی ایشان را به مال اندوزی و تجاوز وانی نمی دارد. نخستین شرط بیعت امام با یاران، حافظت حدود خدا است. علی علیه السلام می فرماید: «یاران با این شرایط با امامشان بیعت می کنند که دست

پاک باشند و پاکدامن زبان به دشنام نگشایند و خون کس، به ناحق نریزند. به سکونتگاه مردم هجوم نبرند و کس را به ناحق نیازارند. بر مرکبهای ممتاز سوار نشوند و لباسهای فاخر نپوشند. مسجدی را خراب نکنند و بر مردم راه نبندند. به یتیم ستم روا ندارند و راهی را ناامن نکنند. شاهد باز نبوده و شراب ننوشند. در امانت، خیانت نکرده و پیمان شکن نباشند. احتکار نکنند و پناهنده را نکشند. فراریان را دنبال نکرده، مجروح را نکشند. ساده بزنند و در راه خدا به شایستگی جهاد کنند. امام نیز، متعهد می شود، بسان همراهان زندگی کند، دربان و حاجت برای خود نگیرد. به اندک قانع باشد و به یاری خدا در راه استقرار عدالت بکوشد و خدا را به شایستگی عبادت کند. (۵۲۷) امام، بر رفتار کراگزاران خود و مواظبت آنان بر اجرای وظایف خود نظارت دو چندان دارد. (۵۲۸) باید چنین باشد، زیرا ایجاد حکومت اسلامی، در گرو حفظ حد خداست و ایجاد جامعه آرمانی، جز با تربیت استوانه های پولادین ممکن نمی گردد. اگر کارگزاران نظام توحیدی، با فضیلت باشند و وظیفه شناس، مردم نیز حرمت دین نگه دارند و پیایش بر کاروان عدالت راه گشایند. پیروزی حق و شکست باطل در گرو تعهد و پای مردی پرچمداران آن است. ۵. شجاعت: یاران مهدی، دلیر مردند و جنگاوران میدانها نبرد. دلهایی چون پولاد دارند و از انبوه دشمن، هراسی به دل راه نمی دهند. ایمان به هدف، همه وجودشان را تسخیر کرده و عشق به خاندان پیامبر (ص) به بازوانشان قوت بخشیده است. اراده جنگیدن، سرشار از شجاعتی بی همانند، آنان را به رزمگاه می کشاند. دل مردن دارند و عشق به شهادت. عزت نفس و بلندی همت، آنان را از کوه بلند پایه تر کرده و هیبتشان را در سینه ستمکاران دو چندان. غیور مردانند و ترسویان و زبونان، در جمعشان راه ندارند. مولایشان، اندامی پهلوانانه دارد، سینه ای ستبر و بازوان پولادین و ورزیده. (۵۲۹) یارانش قوت چهل مرد دارند. شیران میدان رزمند و جانهایشان از خاراسنگ، محکم تر. (۵۳۰) شجاعت بی بدلیشان، ترس را بر دلهای مستکبران چیره ساخته و پیشاپیش راه گریز پیش می گیرند. امام باقر (ع) می فرماید: «کانی انظر اليهم مصعدین من نجف الکوفه ثلاث مائه و بضعه عشر رجلا- کان قلوبهم زبر الحديد... یسیر الرعب امامه شهرا و خلفه شهرا. (۵۳۱)» گویا، آنان را می نگریم، سیصد و اندی مرد بر بلندای نجف کوفه ایستاده اند. دلهایی چون پولاد دارند. در هر سو، تا مسافت یک ماه راه، ترس بر دلهای دشمنان سایه می افکند. در سوار کاری و تیر اندازی بی نظیرند: «خیر الفوارس». در رزمگاه نشان شجاعان بر تن دارند و چونان پیامبر (ص) در نبرد بدر، نشانه ویژه بر سر نهاده اند. (۵۳۲) دلیری، ویژه باران برگزیده نیست، همه خدا جوینان و مستضعفان از پدیدار شدن طلایه حق و عدالت قوی دل می گردند و حیاتی دوباره می یابند. ترس را کنار می نهند و به صف رزم آوران می پیوندند. ۶. فرمانبری: یاران امام، عاشقان مولای خودند و پاکبازان راه او. از وی چونان فرزندان خلیف، فرمان می برند و بهتر از بنده ای گوش به فرمان، از حضرت، پیروی می کنند. در انجام دستورهای وی، بر یکدیگر، پیشی می گیرند. به فرموده پیامبر (ص): «کدادون مجدون فی طاعته». (۵۳۳) تلاش گر و کوشا در پیروی از اویند. پیروی از امام، نه برخاسته از زور، که ناخالصان را به زور در ضیافت اهل وفا در نیاورند و در خلوت جوانمردان، ناپاکان حضور نیابند. بلکه عشق و علاقه قلبی به مهدی، آنان را به فرمانبری وا می دارد. بسان پروانه، به دور شمع وجودش، در گردشند. جاذبه سازنده و پر قدرتش، آنان را مجذوب کرده است. لبخند او را، جلوه رضای خدا و عتابش را تازیانه خشم خدا می شمردند. او، را بیش از هر کس، دوست می دارند و پیروی از او را، بدون قید و شرط، بر خود لازم می شمارند. یادگار پیامبر را در میان دارند و از هر چه پیرامون او وجود دارد، نشان یار جسته و به آن تبرک می جویند. «کان علی خیولهم العقبان، یتمسحون بسرج الامام یطلبون بذلک البرکه و یحفون به و یقونه بانفسهم فی الحروب و یکفونه ما یرید منهم». (۵۳۴) سوارانی با نشان و پرچم، برای تبرک دست بر زین مرکب امام می ساینند و در گرد امام در چرخشند. با جان و دل، او را در جنگها یاری کرده و آنچه طلب می کند. کفایت می کنند. دوستان خدایند و خدا دوست. به جای ناشکیبایی بزدلان و راحت طلبان، یاریش می کنند و در برابر نافرمانی نمک ناشناسان، پاکبازان تسلیم اویند. (۵۳۵) امام حسن عسکری (ع) در سخنانی که در آخرین روزهای عمر، به فرزند خود فرموده، از یاران مخلص مهدی یاد کرده و فرزند را با یاد آن مردان با وفا دلداری داده است: «...روزی را می بینم که پرچمهای زرد

و سفید در کنار کعبه، به اهتزاز در آمده، دستها برای بیعت تو، پی در پی صف کشیده اند. دوستان با صفاء، کارها را چنان به نظم و ترتیب در آورده اند که همچون دانه های در گرانها که در رشته ای قرار گیرند، شمع وجودت را احاطه کرده اند و دستهایشان برای بیعت تو، در کنار حجر الاسود. به هم می خورد. قومی به آستانه ات گرد آیند که خداوند آنان را از سرشتی پاک و ریشه ای پاکیزه و گرانها آفریده است. دلهایشان از آلودگی نفاق و پلیدی شقاق پاکیزه است. به فرمانهای دینی فروتند و دلهایشان از کینه و دشمنی پیراسته، رخسارشان برای پذیرش حق آماده است و سیمایشان با نور فضل و کمال آراسته. آیین حق را می پرستند و از اهل حق پیروی می کنند. (۵۳۶) ۷. ایثار و مواسات: از ویژگیهای بارز همراهان مهدی، ایثار و مواسات است. وحدت مقصد و اخلاص نیت، دلهایشان را با هم پیوند داده و یار و غمخوار یکدیگرند. آنان برای یکدیگر خود را به رنج افکنند و در بهره گیری از زیباییهای زندگی، دیگران را بر خود پیش دارند و باید چنین باشند آن کس که خود ساخته نباشد، نمی تواند سازندگی کند و آن که بر دوست خود، مهر نورزد، دیگران را شایسته ترحم نبیند. پیروزی پیامبر اسلام (ص) در گرو یاران ایثارگر و فداکار بود و همه قیامهای اصلاحگرانه تاریخ اسلام از چشمه مواسات بهره گرفت. از آن سو، از عوامل خانه نشین شدن امامان، اندک بودن یاران موافق و فداکار بوده است. (۵۳۷) برید عجلی نقل می کند: «قیل لابی جعفر(ع) ان اصحابنا بالكوفه جماعه كثيره فلو امرتهم لاطاعوك واتبعوك؟ فقال: یجئنی احدهم الی کیس اخیه فیأخذ منه حاجته؟ فقال لا. قال: فهم بدمائهم ابخل، ثم قال: ان الناس فی هدنه نناکحم و نوارثهم و نقیم علیهم الحدود و تودی اماناتهم حتی اذا قام القائم جأت المزملة و یأتی الرجل الی کیس اخیه فیأخذ حاجته لایمنه.» (۵۳۸) به امام باقر گفته شد: یارانمان در کوفه بسیارند. اگر فرمان دهی از تو اطاعت خواهند کرد. فرمود: چنان هستند که کس بدون اجازه برادر دینی، از مال او نیازمندی خود را بر طرف کند؟ گفت خیر. فرمود: پس آنان که از بذل مال دریغ کنند، در نثار جان بخیل ترند. سپس افزود: مردم در صلح اند با آنان ازدواج کرده و از ایشان ارث بریم و برایشان اقامه حدود کرده و امانات آنان را ادا کنیم. زمان قیام قائم دوران رفاقت فرا رسد. مرد به سراغ مال برادر رفته حاجت خود برگیرد و کس او را منع نکند. در روایات، از یاران مهدی علاوه بر تعبیر «مزملة» به رفقا، نیز نام برده شده اند، (۵۳۹) به معنای دوستان همدل و همراز، با لطف و صفاء، دوستان بزم و رزم، دوستیشان، چنان محکم است که گویا برادران تنی اند. و همه شان از یک پدر و مادرند. «کانما ربا هم اب واحد وام واحده قلوبهم مجتمع بالمحبه و النصیحه.» (۵۴۰) گویا یک پدر و مادر آنان را پروریده اند. دلهای آنان از محبت و خیر خواهی به یکدیگر آکنده است. ۸. زهد و ساده زیستی: زهد و ساده زیستی، زینت کارگزاران مهدی است. آرمانش رساندن جامعه به قله رفیع توحید و عدالت است و خوشکامی و نیک بختی را در آرامش دیگران می جویند. غذایشان ساده و لباسشان بی پرایه است. زندگیشان از معیشت درویشان فراتر نمی رود. با دردهای جامعه آشنا و رنجهای بشر در احساس لطیفشان، بازتاب دارد. نمی توانند تن به آسایش و شادکامی سپارند و از احوال مردمان غافل شوند و نام مصلح جهان بر خویش نهند؛ چرا که آن که با عشرت طلبان همسو شود و دل در گرو آز و طمع بندد، نمی تواند مروج دین باشد و کارگزاری شایسته برای حکومت عدل و داد. (۵۴۱) امام صادق (ع) به کسانی که برای رسیدن به نان و نام در آرزوی حکومت اهل بیت بودند، می فرمود: «اینک، هنگام آرامش ماست. اگر به قدرت دست یابیم، همراهان ما زندگی دشوارتری از دیگران خواهند داشت. رسم کشور داری ایجاب خواهد کرد که پشتوانه درویشان و بینوایان باشیم. تواضع و فروتنی را پیشه سازیم و درناگواریهای روزگار شریک آنان باشیم، تا مردم از ما الگو گیرند و تلخی زمانه در کامشان گران نیاید. (۵۴۲) امام صادق (ع) در برابر پافشاری دوستان برای قیام و شتاب در خروج قائم فرمود: «ما تستعجلون به خروج القائم، فوالله ما لباسه الا الغیظ و لاطعامه الا الجشب و ما هو الا السیف و الموت تحت ظل السیف.» (۵۴۳) چرا در خروج قائم شتاب می ورزید. به خدا سوگند، لباسش درشت و غذایش ناچیز است. زندگی در حکومت او، جنگیدن است و مرگ در سایه شمشیر. ستمدیدگان جهان، آزادی خود را در دست آن پاکبازان دیده و از سراسر گیتی به یاریشان می شتابند. درستی گفتار و شعارشان را در کردارشان می جویند و در پی دیدن نشانه های اخلاص و صداقت به درگاهش سر می

سپارند. در حجاز، فرودستان و بینوایان در انتظار ظهور مهدی لحظه می شمارند (۵۴۴) و در سایر سرزمینها نیز، غیر مسلمانان برای رهایی از ستم بیدادگران، امام را می جویند به دست مهر او به آستان اسلام، پیشانی می ساینند. (۵۴۵) ۹. نظم و انضباط: نظم در زندگی و کار، از ارزشهای انسانی و از رموز کامیابی است. انسانهای موفق. برنامه دارند و بر اساس اصول مشخص، حرکت می کنند. انقلابهای رهایی بخش و سازمان یافته، کمتر با شکست روبه رو می شوند. پیامبر اسلام، سبیل نظم بود. در زندگی شخصی، اوقات خود را تقسیم می کرد و عبادت و استراحت و روابط خانوادگی و اجتماعی حضرت، بر اساس نظمی روشن شده بود. (۵۴۶) علی (ع) نیز، با نظم بود و به هنگامی مرگ فرزندان و پیروان خود را به نظم در کارها سفارش فرمود. (۵۴۷) یاران امام زمان نیز، دارای نظم و تشکیلاتی مناسب با حکومت جهانی اند. با این که روابط گرمی با مردم دارند، بسان پدر و فرزند، ولی کارها را بر اساس اصولی محکم و روشن پیش می برند و تشکیلاتی بر اساس معیارهای اسلامی در میانشان برقرار است. از یاران امام برخی سمت نقابت و نمایندگی دارند. (۵۴۸) دیگران، در اختیار این گروهند. سپاهیان امام، لباس یکسان استفاده می کنند. نیروهای متحدالشکل و منظم مهدی، منظم ترین نیروهای رزمی جهانند. علی (ع) آنان را این گونه می ستاید: «کانی انظر الیهم و الزی واحد و القدر واحد و الجمال واحد و اللباس واحد.» (۵۴۹) گویا آنان را می نگریم، زی و هیأتی یکسان، قد و قامت برابر، در جمال و برازندگی همانند و هم لباسند. در آغاز و انجام کارها، سازماندهی دارند و در بیعت با امام و دعوت به قیام و جهاد با دشمنان هماهنگ عمل می کنند. دوستانی با صفایند و کارها را ماهرانه به نظم و ردیف در آورده اند و پیشاپیش، مقدمات حرکت را برای امام فراهم می کنند. (۵۵۰)

### مخالفان مهدی

امام، دشمنان سخت گیر و کینه توزی نیز در برابر خواهد داشت. معارضاتی که در مقدمات نهضت اخلاقی می کنند و پس از پیروزی نیز. در نابودی آن خواهند کوشید. کند و کاو درباره مخالفان، نشان می دهد سوی مستکبران بیدادگر که در سر لوحه قهر سپاه مهدی قرار دارند، بیشترین کارشکنیها، از جانب کسانی است که ادعای موافقت با امام دارند و خود را از منتظران مهدی می دانند. اینان، امام را نه به خاطر پیاده کردن اسلام اصیل، بلکه برای همراه کردن امام با آروزها و هوسهای خود می خواهند. پس از پیوستن به امام، چون کارها را بر وفق مراد خود نمی بینند و ناچارند از منافع نامشروع خود درگذرند. به توجیه اهداف خود روی می آورند و با سلاح دین و مذهب، به جنگ امام می روند که به فرموده امام صادق: «چه بسیار از کسانی که ادعای پیروی او را دارند، ولی پس از ظهور حضرت، از او روی می گردانند.» (۵۵۱) در این بخش، به برخی از این افراد و یا گروهها اشاره می کنیم.

۱. راحت طلبان: راحت طلبی ریشه در خود پرستی دارد و خودخواهی، منشأ همه مفساد است. لذت طلبی حالتی را در انسان ایجاد می کند که همه معیارهای اعتقادی و اخلاقی او را دگرگون می سازد. لذت طلب، دین را به گونه ای توجیه می کند که با رفاه او در تراحم نباشد. او بیشتر به دنبال آن دسته از احکام ساده و بدون دردسر است که دنیای او در خطر نیفتد. جمعی از مسلمانان مکه، پیش از هجرت به مدینه، خدمت پیامبر رسیده ابراز می داشتند: مورد آزار دشمنانیم، اگر اجازه دهی با دشمنان می جنگیم. پیامبر می فرمود: اکنون مأمور به مبارزه نیستیم. دست نگاه دارید. نماز بخوانید و زکات بدهید. پس از هجرت به مدینه و ایجاد آرامشی نسبی در آن شهر، پس از آنکه دستور جهاد نازل گشت زبان به اعتراض گشودند که خدایا، چرا فرمان نبرد دادی و آن را مدتی به تأخیر نینداختی. قرآن، ریشه ترس و وحشت آنان را راحت طلبی می شمرد و مردم را نسبت به فرجام آن هشدار می دهد. (۵۵۲)

انقلاب جهانی امام زمان، بدون گذشتن از آتش و خون به پیروزی نمی رسد. در نبرد محرومان با مستکبران، برق تیغ بلا، ایمانها را به آزمایش در می آورد. مومنان راستین پیشاپیش به استقبال رفته و خود را برای بلایا آماده می کنند، ولی راحت طلبان با دستاویز قرار دادن مذهب، در پس توجیه وضع و پایگاه خویش هستند. در دوران انتظار، بیش از همه چیز، در فکر زندگی خودند و انتظار

را بیشتر در دعا و.... می جویند. از برابر آیات جهاد و امر به معروف و نهی از منکر و مبارزه با ستم، بی تفاوت می گذرند. این گروه نجات بشر و عمل به این گونه دستورها را مربوط به زمان ظهور می دانند و مبارزه در زمان غیبت را نامشروع می پندارند. امام خمینی در طرز تفکر این گروه می گوید: «می گویند: اگر حضرت صاحب، خودشان مقتضی می دانند، برای جهاد و مبارزه، تشریف بیاورند، من که دلم برای اسلام بیشتر از آن حضرت نسوخته است و حضرت هم که اینها را می بیند، خودشان بیایند، چرا من این کار را بکنم. (۵۵۳)» از برهان لطف، این نتیجه می گیرند که حضرت، نسبت به کسایتهای جامعه از ما داناتر است و تواناتر، تأخیر حضرت در ظهور، برخاسته از مصلحتی بوده و نیاز به اقدام ما نیست. با کند و کاو بیشتر در منطق و روش زندگی این گروه، متوجه می شویم که همه این گفته ها، پوششی است برای راحت طلبی و در واقع انحراف اخلاقی، سرمنشأ این عقاید است، نه بینش دینی و بصیرت اعتقادی و.... امام خمینی درباره اینان می گوید: «از صدر اسلام تاکنون، دو طریقه، دو خط بوده است: یک خط، اشخاص راحت طلب که تمام همشان به این است که یک طعمه ای پیدا بکنند و بخورند و بخوابند و عبادت خدا را هم، آنهایی که مسلمان بودند می کردند. اما مقدم بر هر چیزی در نظر آنان، راحت طلبی بود..... از اول نهضت اسلامی، ما شاهد اشخاص که.... راحت را بر هر چیزی مقدم می داشتند (بوده ایم) تکلیف را در این می دانستند که نمازی بخوانند و روزه ای بگیرند. (۵۵۴) این گروه که در دوران غیبت، راحت طلبی سبب همدستی آنان با کفر و ستم شده است، به هنگام ظهور امام نیز، نمی توانند شیوه زندگی را تغییر دهند. برای ادامه زندگی، بدون دردسر و به دور از غوغا و مبارزه، با حضرت همراه نمی شوند. در پاسخ دعوت امام به جهاد با مستکبران، آیات تقیه را می خوانند. امام زمان در مقابله با توجیه های کژاندیشانه آنان به قرآن استدلال می کند و حق را بدون پرده آشکار می سازد و سرانجام، راحت طلبان را در ردیف منافقان کفر می دهد. امام صادق می فرماید: «انما جعلت التقیه لیحقن بها الدم. فاذا بلغت التقیه الدم فلا تقیه وایم الله لودعیتم لنتصرونا لقلتم لانفعل انما نتقی و لکانت التقیه احب الیکم من آبائکم و امهاتکم و لو قد قام القائم ما احتاج الی مسائلتکم عن ذلک و لاقام فی کثیر منکم من اهل الانفاق حدلله. (۵۵۵) فلسفه تشریح تقیه، حفظ خونهاست. اگر تقیه، به مرز خون رسد. جای تقیه نیست. به خدای سوگند، اگر شما برای یاری ما دعوت شوید، خواهید گفت: ما در تقیه هستیم و نمی توانیم شما را یاری دهیم. همانا تقیه از پدران و مادران برایتان عزیزتر است. اگر قائم ما بیا خیزد، به یاره گویهای شما گوش نخواهد داد و در حق بسیاری از شما مردم منافق، حدود خداوند را جاری خواهد ساخت. ۲. جمود اندیشان: از بامداد اسلام، ظاهر گرایان از مهم ترین موانع احیای دین و تحولات اجتماعی بوده اند، کسانی که به باطن و روح و هدف دین توجه نکرده و افق در کشان فراتر از پوست و قالب را نمی نگرند. دور بودن از واقعتهای عینی، آنان را کوتاه بین کرده و به خود محوری دچار. محدود بودن در کشان نسبت به دین، موجب می شود که در زمانهای حساس، تکلیف را نشاسند و به رویارویی پیامبر و امامان کشانده شوند. در جریان نزول آیه روزه و نماز مسافر، پیامبر در سفر، دستورافطار دادند و خود روزه گشودند، ولی گروهی که به خیال مقدس مآبانه خود، هر سختی ثواب دارد، به روزه ادامه دادند. پیامبر با آنان برخورد کرد و بدیشان لقب گناهکار داد. (۵۵۶) وجود پیامبر و مخالفت صریح با این گروه، به آنان عرصه میداننداری نمی داد. پس از پیامبر، تفکر قشری و ظاهر بینی در لوای حراست از سنت و جماعت، در میان مردم رایج شد و رود نحله های گوناگون فکری به فرهنگ اسلامی، بویژه در دوران غیبت، آن را تشدید کرد. فرقه های گوناگون در عالم اسلام پیدا شد. ارباب مذاهب و فرق، به اسلام به عنوان دینی جامع و حیات بخش توجه نکردند و با یکسونگری به برخی از جوانب دین، زمینه ناتوانی سایر اجزای آن را فراهم کردند. عالم تشیع نیز، از این خوان بی نصیب نماند. غیبت امام و دور کردن شیعه از عرصه سیاست و اجتماع، سبب شد که حرکت اجتهاد بیشتر در حل مسائل فردی متمرکز شود و دستورات اسلام به عنوان یک سیستم اجتماعی و اقتصادی و... کمتر در کار تحقیق و تدریس قرار گیرد. (۵۵۷) سایه انداختن تفکر اخباری گری بر افکار گروهی از علما مساله را تشدید کرد و سبب شد که نوعی جمود و گذشته گرایی در محافل علمی شیعه رسوخ کند. و مراکز فرهنگی آن، بویژه در سده های اخیر، در برخورد با مسائل نو



ظهور کمتر واکنش مثبت نشان دهند. ریشه معارضه برخی از متدینین در برابر اندیشه های ناب امام امت را باید در گذشته گرای و یکسو نگری در مسائل اسلام، جست و جو کرد. به هنگام ظهور امام، تحجر در اندیشه ها و رفتار اجتماعی، نه تنها از میان نرفته که در لفافه های نو ظهور جلوه های دیگر می یابد. امام، احیاگر دین است در همه مسائل فکری و کاربردی اسلام، به دگرگونیهای وسیعی دست می زند و دستوراتی را که در طی روزگاران دراز، بر توده مردم پنهان مانده و مردم ناشیانه به آن عمل می کنند، آشکار می سازد (۵۵۸). حضرت، برای ایجاد عدالت عمومی، اموال نامشروع را مصادره می کند، قطیع و زمینهایی که حکومتها به ناروا به افراد واگذار کرده اند، به بیت المال بر می گرداند (۵۵۹). دست حرام خواران را از اموال عمومی کوتاه می کند و نقبهای نامریی به بیت المال را مسدود می کند. (۵۶۰) در اجرای عدالت، تا آن جا پیش می رود که راه را بر افرادی که به زیارت مستحبی خانه خدا می روند بسته و حج واجب را در اولویت قرار می دهد (۵۶۱). شیوه حرم سازی و مسجد نمایی را نمی پسندد و مساجد را از تزئینات غیر ضروری پاک می سازد (۵۶۲). در حرم پیامبر و مسجد الحرام تغییرات مهمی را به اجرا می گذارد. در قضاوت، شیوه داودی را پیش می گیرد و با معیارها و موازین نوینی که در اختیار دارد، کشف حقیقت می کند و تنها به شیوه قضایی گذشته، یعنی بینه و سوگند اکتفا نمی کند (۵۶۳). در تفسیر قرآن، اسرار پنهانی و رموزی که بر مردم پنهان مانده را آشکار ساخته و درهای حکمت و معرفت را بر مردم می گشاید. تأویل قرآن و مصادیق بارز و پنهان آیات آن را بر مردم آشکار می سازد (۵۶۴). امام زمان، احکامی که پیامبر و امامان پیشین، به سبب نبودن شرایط، نتوانسته اند اجرا کنند، جاری می کند و اسلام را با همه شرایط و ویژگیها، در جهان حاکم می سازد. تحولات مهم فرهنگی و اجتماعی و سیره امام در حکومت و قضاوت، با ذهنیتی که مردم از دین دارند و تحجر اندیشان القا کرده اند، جدید جلوه می کند و روش امام را با معتقدات خود بیگانه می بیند. «اذا قام القائم استانف دعاً جدیداً كما دعأ رسول الله» (۵۶۵). امام، نه مشرع است و نه دین ساز، بلکه جدید بودن روش حضرت در ارتباط با شناخت واژگونه مردم آن دوره از دین است، که کارهای امام را جدید جلوه می دهد، گویی دین جدید آورده است. گروهی که با اسلام اصیل بیگانه بوده و تنها بر ظواهر گذشته جمود دارند. روش امام را با سیرت نیاکان خود ناشناخته دیده، زبان به اعتراض می گشایند و با سلاح مذهب، به مقابله امام می شتابند. گروهی که از فهم بطون و معانی بلند قرآن عاجزند، به ظواهر قرآن، علیه امام استشهاد می کنند و عده ای با استدلال به سیره ای از پیامبر که در خیال دارند، به تحولات اجتماعی و اقتصادی امام انتقاد می کنند. امام زمان، در بیرون کردن این گروه از صحنه اجتماعی و افکار عمومی، پیش از جدش پیامبر به زحمت می افتد. پیامبر، با کافران بی پرده، رو به رو بود که از اعلان دشمنی ابایی نداشتند و آشکار با اسلام و پیامبر می جنگیدند. ولی این دسته از معارضان مهدی، پینه بر پیشانی دارند و در میان مردم، به زهد و ورع مشهورند و با سلاح دین، به جنگ امام می روند. بی کمترین تردید، به تیر تکفیرش می زنند و با ایجاد شایعه و جنگ روانی افکار عمومی را علیه او بسیج می کنند. امام صادق (ع) می فرماید: «ان قائمنا اذا قام استقبال من جهله الناس مما استقبله رسول الله (ص) من جهال الجاهلیة». «فقلت: و کیف ذاک». «قال: ان رسول الله (ص) اتی الناس و هم یعبدون الحجارة و الصخور و العیدان و الخشب المنحوتة و ان قائمنا اذا قام اتی الناس و کلهم یتاول علیه کتاب الله و یحتج علیه به. ثم قال: اما والله لیدخلن علیهم عدل جوف بیوتهم كما یدخل الحر و القر». (۵۶۶) آزرده گیاهی که مهدی ما از سوی نادانان روزگار خود متحمل می شود، بیش از زحماتی است که به پیامبر از جاهلان زمان خود وارد شده. گفتیم: و چگونه؟ فرمود: پیامبر در زمانی برانگیخته شد که مردم سنگ و درخت و چوب می پرستیدند. قائم، آن گاه که قیام کند، مردم علیه او قرآن را تاویل می کنند. به خدا سوگند، همانند سرما و گرما عدالت وارد سراهای آنان خواهد شد. در قضیه ای، امام در جمع مردم سخن می گوید و حقایق را بر مردم آشکار می سازد، گروهی از مردم که تاب سخنان حضرت را نیاورده علیه امام خروج می کنند. امام صادق (ع) می فرماید: «انه اول قائم یقوم منا اهل البیت یحدثکم بحدیث لا تحتملونه فتخرجون علیه برمیله الدسكرة فتقاتلونه فیتقاتلکم فیتقلکم» (۵۶۷). در وقت ظهور قائم ما، برایتان سخنانی گوید که تاب شنیدن آن را ندارید. علیه او در رمیله شورش خواهید کرد. او، با شما جنگیده و شما را

نابود خواهد کرد. خطاب امام به شیعیان، «یحدثکم» نشانگر آن است که این گروه، از مخالفان امام، از شیعیان هستند و همگی، به دست امام از میان می‌روند. ۳. کافران و منافقان در طول تاریخ اسلام، افرادی از منافقان، با سوء استفاده از آزادیهای اسلامی، وارد مسلمانان شده و با تظاهر به شعائر اسلامی، از امکانات جامعه مسلمانان، استفاده کرده‌اند. مصالح اسلام، ایجاب می‌کرد پیامبر و ائمه، با آنان مدارا کنند و از درویشان پی جویی نکنند در حکومت مهدی نیز، این گونه افراد در صدد نفوذ در حکومت و جامعه اسلامی بر می‌آیند. منافقان، گاه تردستانه، تا سطح تصاحب مقامات عالی حکومت امام پیش می‌روند، ولی ذکاوت و قدرت امام جایی برای دست اندازی منافقان باقی نمی‌گذارد و شدیداً پاکسازی می‌شوند (۵۶۸). دو چهرگان که آینده خود را در خطر می‌بینند، با پخش شایعه و همکاری با گروههای معارض، دشمنی خود را آشکار می‌کنند. در مناطق مرزی، با دشمنان خارجی همدست می‌شوند و در مرکز خلافت، کوفه، آشکارا با امام می‌جنگند. حضرت، پس از درهم شکستن مقاومت مخالفان، پیروزمندانه وارد کوفه می‌شود و منافقان را در ردیف سایر فرقه‌های منحرف نافرمان، از میان بر می‌دارد (۵۶۹). کفار نیز، که ادعای سرکردگی مردم جهان را داشته و نهضت آزادی بخش مهدی را مانع منافع ناروای خود می‌بینند، در برابر حضرت صف آرایی می‌کنند. آنان، برای جلوگیری از مسلمان شدن مستضعفان و حاکمیت محرومان، نیرو تهیه کرده و با سپاهیان امام درگیر می‌شوند. امام صادق می‌فرماید: «اذا خرج القائم لم یبق مشرک بالله العظیم ولا کافر، الا کره خروجه (۵۷۰)» مشرکان و کفار از قیام مهدی ناخشنودند. دنیای کفر، با دستاویز قرار دادن کیش نصرانیت، با امام درگیر می‌شوند و به دشمنان امام، کمک می‌رسانند و به هنگام شکست، بدیشان پناه می‌دهند (۵۷۱). از برخی از روایات استفاده می‌شود، سفیانی، مهم‌ترین مخالف امام نیز، صلیب در گردن دارد (۵۷۲). امام، طی گفت و گوهای اعتقادی و سیاسی، معارضان غیر مسلمان را همراه خود می‌کند و مشرکان کینه ورز جنگ افروز را، شکست می‌دهد. شیوه برخورد امام با مخالفان از مسائل نیازمند به بحث، روش برخورد امام با مخالفان است. جایگاه سایر ارباب مذاهب و مکاتب در حکومت امام کدام خواهد بود. به تعبیر دیگر مقصود از حکومت جهانی واحد که امام منادی آن است چیست؟ آیا وحدت دین مقصود است یا وحدت حکومت. در هر صورت، رفتار امام با اهل کتاب یا با دیگر مسلمانان غیر معتقد به مذهب امام چگونه است؟ مخالفان امام به چند دسته تقسیم می‌شوند. ۱. مخالفان سیاسی و مذهبی مسلمان. ۲. اهل کتاب. ۳. مستکبران. دسته اول در ذهن برخی از شیعیان، این اندیشه وجود دارد که در حکومت امام که مروج مسلک اهل بیت است، سایر ارباب مذاهب، جایی نخواهند داشت و همه آنان می‌بایست به ولایت علی (ع) گردن نهند. روش مهدی، با روش جدش، پیامبر و علی (ع) در برخورد با مخالفان متفاوت است. آنان، مأمور رحمت بودند و گذشت و مهدی، مأمور انتقام. اگر علی در برخورد با مخالفان مذهبی و سیاسی گذشت می‌کرد و از کردار افرادی مثل شورشیان بصره و یا خوارج می‌گذشت، بر اثر نبودن شرایط انتقام بود، ولی در حکومت مهدی، مانعی برای شدت عمل با مخالفان وجود ندارد. دلیلی که ممکن است برای این مطلب ارائه کرد، روایاتی است که دلالت دارد روش برخورد مهدی (ع) با مخالفان، با روش برخورد علی (ع) با مخالفان بصری تفاوت دارد. در روایت معلی بن خنیس از امام صادق چنین آمده است: «ایسیر القائم (ع) اذا قام بخلاف سیره علی (ع)». «فقال: نعم و ذاک ان علیا ساربا لمن والکف لانه علم ان شیعته سیظهر علیهم من بعده و ان القائم اذا قام سار فیهم بالسیف... و ذلک لانه یعلم ان شیعته لم یظهر علیهم من بعده ابدأ» (۵۷۳). آیا روش قائم بر خلاف سیره علی (ع) است؟ فرمود: بلی. علی بعد از دست یافتن بر مخالفان، آنان را بخشید، چون می‌دانست دشمنان، پس از او بر شیعیانش مسلط خواهند شد. ولی قائم، با مخالفان با شمشیر روبه رو می‌شود، چون می‌داند دشمنان هرگز بر پیروان او، مسلط نخواهند شد. این روایت و مانند آن، تا چه حد دلالت بر مقصود دارند؟ مروری بر روایات سیره مهدی (ع)، نشان می‌دهد، در نظام آن حضرت، آزادی مذهب وجود دارد و مسلمانی به جرم داشتن عقیده مخالف، مجازات نمی‌شود و مخالفان مذهبی، حق اظهار عقیده دارند، به چند دلیل: ۱. در هیچ روایتی از منابع شیعی چنین مطلبی نقل نشده است که مهدی (ع) مخالفان را به ترک مذهب و پذیرش ولایت علی (ع) وا می‌دارد. تنها در مواردی که از شدت عمل

سخن به میان آمده، بر خورد با ناصبها و معاندان اهل بیت است (۵۷۴) و بس. و ناصب، نه هر مخالف و غیر موافق عقیده و مسلک اهل بیت، کسی است که دشمنی با علی و دیگر امام (ع) را در سینه پرورانده و از اظهار سب و دشمنی ابائی ندارد و در فقه شیعه، سب علی و ائمه، حکم سب پیامبر را دارد. ۲. امام، در همه مراحل دعوت و فعالیت، به تبیین اهداف و علل اقدامات خود می پردازند و جواب و نقطه ابهامی را برای مردم باقی نمی گذارد. مخالفان سیاسی و مذهبی، با استفاده از جو آرامی که امام ایجاد می کند، به بیان مواضع خود می پردازند و جواب می شنوند. از جمله، در منزل ثعلبیه، یکی از بزرگان بنی هاشم، به سیره امام انتقاد می کند و خواهان دلیل شرعی برای آن می شود. امام، بر خلاف برخی از مأموران که خواهان شدت عمل با این گونه انتقاد گرانند، به آرامی پاسخ می دهد و با استدلالهای مستند به سیره پیامبر، او را با خود همراه می سازد. (۵۷۵) ۳. امام، تنها با مخالفان مذهبی و سیاسی که مسلحانه علیه امام و برنامه هایشان پناخیزند، برخوردی قهرآمیز دارد. در مورد آنان نیز، از جاده انصاف بیرون نمی رود و با آنان مدارا می کند. حضرت، پیشاپیش با مخالفان اتمام حجت می کند و به قرآن و سنت پیامبر، با ایشان به گفت و گو می نشیند. در مواردی که دشمن، کینه خود را آشکار می سازد و، جنگ را می آغازد و دست به خون یاران مهدی می آلود، امام دستور مقابله می دهد (۵۷۶). اما در پاسخ آنان که به این روایت استدلال کرده اند باید گفت: «امام، روش علی (ع) را در مقابله با شورشیان بصره، در پیش ندارد» اولاً، روایت در مورد مخالفان نظامی و پیمان شکنان است، نه مطلق مخالفت. و این حق به امام داده شده است که برای شکستن شوکت مخالفان و جلوگیری از اجتماع دوباره آنان، فراریان را تعقیب کند و مجرمان را مجازات، چنانکه شیوه علی (ع)، در نبرد صفین بر آن بود (۵۷۷). ثانیاً، روایت بر فرض درستی سند معارض است با سخن دیگری از امام صادق که می فرماید: «و ینادی منادیه الا- لاتتبعوا مولیا ولا تجهزوا علی جریح و یسیر بهم کما سار علی (ع) یوم البصره». (۵۷۸) منادی امام، فریاد بر می دارد فراریان را تعقیب نکنند و مجروحی را نکشند. بمانند روش علی (ع) با بصریان، با آنان رو به رو می شود. در مورد دیگر، امام برای دعوت مسلمانان مکه نماینده ای می فرستد، فرستاده حضرت، برای آنان سخن می گوید و به کتاب خدا و سنت پیامبر احتجاج می کند. گروهی از مخالفان، در کنار کعبه او را می کشند. امام، خود به مکه می آید برای آگاهی بیشتر مردم، به تفصیل بر ایشان سخن می گوید و بر کتاب خدا و سنت پیامبر از آنان بیعت می گیرد و متعرض کس نمی شود (۵۷۹). در روایت دیگر، حضرت پس از آمدن به مکه، تنها کشندگان فرستاده خود را مجازات می کند و چیزی بر آن نمی افزاید (۵۸۰). این روایتها، نشاندهنده نرمش و عفو و رحمت امام در برخورد با مخالفان مذهبی و معتقدان به دیگر مذاهب است. دسته دوم: از برخی روایات استفاده می شود: حکومت امام، شرق و غرب را فرا می گیرد و همه غیر مسلمانان می بایست مسلمان شوند و گرنه از میان خواهند رفت. امام کاظم (ع) نقل شده است: «... وله اسلم من فی السموات والارض طوعا و کرها». «قال انزلت فی القائم. اذا خرج بالیهود والنصارى و الصابئین والزنادقة و اهل الردة و الکفار فی شرق الارض و غربها. فعرض علیهم الاسلام. فمن اسلم طوعا امره بالصلوة والزکاة و ما یومر به المسلم و یجب لله علیه و من لم یسلم ضرب عنقه حتی لا یبقی فی المشارق و المغرب احد الا وحده الله... ولا یقبل صاحب هذا الامر الجزیه کما قبلها رسول الله...» (۵۸۱) همه اهل آسمانها و زمین، به رغبت یا جبر، تسلیم اویند. امام فرمود: آیه، درباره قائم نازل شده است. در وقت ظهور، بر یهود و ترسایان و صابئین و زندیقان و مرتدان و کافران شرق و غرب زمین، اسلام عرضه می شود. هر کس مسلمان شد، می باید نماز و روزه و سایر واجبات را به جای آورد و هر کس اباورزید کشته می شود. تا در روی زمین همه موحد باشند... صاحب این امر، مثل پیامبر، جزیه نمی پذیرد. این روایت، به قرینه ظهور آیه کریمه لیظهره علی الدین کله (۵۸۲) دلالت دارد که در وقت ظهور امام زمان، همه اهل زمین می بایست مسلمان شوند و در آن وقت، جزیه ای که در زمان پیامبر (ص) میان حکومت اسلام و اهل کتاب بر قرار بود وجود ندارد. ولی در برابر، دلائل محکم تری وجود دارد که این برداشت از آیه و روایت را سست می کند. ۱. روایات مستفیض وجود دارد که سیره امام بر اساس کتاب و سنت است. و هدف آن حضرت، احیای قوانین قرآن و روش پیامبر خواهد بود (۵۸۳). و گرفتن جزیه، از مقررات اسلامی و بر اساس قرآن و

سنت پیامبر است. ۲. روایت عیاشی بر اکراه اهل کتاب بر اسلام و نیز سایر روایات در این باب، مستند نیستند امین الاسلام طبرسی، در اعلام الوری در پاسخ اشکالاتی که بر سیره امام شده: امام از اهل کتاب جزیه نمی پذیرد، یا جوان بیست ساله نا آشنای با دین را می کشد و... می نویسد: «انا لا نعرف ما تضمنه السؤال من انه (ع) لا یقبل الجزیه من اهل الکتاب و انه یقتل من بلغ العشرین ولم یتفقه فی الدین فان کان ورد بذلک خبر فهو غیر مقطوع به (۵۸۴)» آنچه سؤال در بر دارد مثل این که امام، جزیه از اهل کتاب نمی پذیرد و جوان بیست ساله دین نا آشنا را می کشد، ما ماخذی برای آن نمی شناسیم. اگر خبری نیز در این باره وارد شده باشد مقطوع نیست. ۳. برخی گزارشهای مکرر حکایت دارد که امام، با سپاهیان رومی که کیش نصارا دارند صلح می کند (۵۸۵). در روایت ابی بصیر تصریح شده است که امام زمان، مثل پیامبر (ص) با اهل کتاب قرار داد جزیه امضا می کند: «قلت: فما یكون من اهل الجزیه عنده؟ قال: یسالهم کما سالهم رسول الله ویودون الجزیه (۵۸۶)». از امام صادق پرسیدم: سرنوشت اهل کتاب در دولت مهدی چگونه است. فرمود: بسان پیامبر از آنان جزیه خواهد گرفت. این روایت، با روایت ابن بکیر معارض است و در صورت ناتمام بودن سند و آن و کنار گذاشتن هر دو، مرجع عمومات کتاب و سنت است. ۴. در متون عامه روایتی از پیامبر نقل شده است: «والذی نفسی بیده لیوشکن ان ینزل فیکم ابن مریم حکما عدلا یکسر الصلیب و یقتل الخنزیر و یضع الجزیه فیفیض المال حتی لا یقبله احد (۵۸۷)». به زودی، عیسی در میان شما نازل شده، به عدالت حکم می کند. صلیب را می شکنند، خوک را می کشد، جزیه را بر می دارد. مال چنان فراوان می شود که کسی نمی پذیرد. عموم محدثان عامه و برخی از محدثان خاصه، از این روایت استفاده کرده اند که مقصود از برداشتن جزیه از اهل کتاب به روزگار مهدی (ع) وادار کردن آنان به اسلام است. بغوی از محدثان عامه، در شرح حدیث این معنی را تقویت کرده است (۵۸۸). ولی، از ذیل روایت این معنی استفاده می شود که مال، چنان فراوان شود عیسی و نماز خواندن آن حضرت در پی امام (۵۸۹)، چنان که در روایات آمده و نیز احتجاج امام با یهودیان و نصارا، حقانیت دین اسلام را بر همه جهانیان اثبات خواهد کرد و همگی از دل و جان مسلمان خواهند شد. در آن صورت، موردی برای جزیه باقی نخواهد ماند سید صدرالدین صدر، پس از ذکر روایت، همین معنی را استفاده کرده است (۵۹۰). اینها شواهدی هستند که دلالت دارند، امام زمان، پیروان ادیان آسمانی را مجبور به ترک دین نیم کند و اگر آنان مسلمان می شوند، از روی رغبت و مشاهده اسلام ناب و فرود آمدن عیسی (ع) است. پس مقصود از آیه «لیظهر علی الدین کله» حکومت جهانی واحد است، نه وحدت دین. شاید از عموم آن استفاده کنیم که بر کافران، در آن روزگار، اتمام حجت می شود و الحاد و شرک، ریشه کن خواهد شد و همه باز دارنده های پیشرفت اسلام، از میان خواهد رفت و تمام مردم جهان سر به فرمان دستورهای ولی عصر خواهند بود. دسته سوم: مستکبران و مفسدان، دشمنان اصلی امام هستند. و سپاه سلحشور امام، با آنان به شدت برخورد می کند و زمین را از لوث وجودشان پاک خواهد ساخت. اینها، اشارتهایی بود به ویژگیهای موافقان و مخالفان مهدی. روشن شد، یاران امام مؤمنان راستین و انسانهای وارسته ای هستند که در همه کمالات انسانی و اسلامی سر آمد مردمان روزگار خویش هستند و از پیش، خود را برای همکاری با امام آماده کرده اند دشمنان حضرت، جاهلان بی بصیرتند که مشعلداران تحجرند و با فهم وارونه از دین و یا ضعفهای اخلاقی، آلت دست دشمنان حضرت واقع می شوند و به همراهی منافقان و مشرکان خودخواه، با امام درگیر می شوند. کسانی می توانند در رکابش شمشیر بزنند که اسلام را در همه زوایای زندگی، تجسم بخشند و به روزگار انتظار، زمینه قیام را فراهم آورند که نزدیک شدن به ولی عصر، با تقریبی معنوی امکان دارد و امام، به هنگام فراهم آمدن شرایط و وجود یاران توانا و شایسته ظهور خواهد کرد. هر چه شمار مؤمنان مخلص افزایش یابد، جامعه و زمان به امام نزدیک تر می شود. آن کس که دعوی انتظار دارد، ولی پاکباز نیست، نه تنها توفیق یآوری را پیدا نمی کند که بر امام راه خواهد بست و جامعه ای که اندیشه ها و ارزشهای الهی را در خود جای نداده و در آتش ستم و اختلاف می سوزد، نمی تواند مردان کارساز پرورش دهد. مرحوم سید بن طاووس در وصیتی مفصل به فرزندش می نویسد: «ای فرزند، ای محمد، ترا و برادرت را و هر کس را که این کتاب را بخواند، به آشتی و درستی در معامله با

خدای عزوجل و رسول او (ص) و حفظ و رعایت فرمان خدا و رسول که درباره ظهور مولای ما مهدی (ع) بیان فرموده اند و بشارت داده اند، سفارش می‌کنم، چه قول و عمل بسیاری از مردم از نظرهای فراوان با عقیده آنان مخالف است. مثلاً بارها دیده‌ام که اگر بنده‌ای یا اسبی یا درهم و دیناری از آنان گم شود، سراپا متوجه آنان می‌شوند و برای یافتن، نهایت کوشش را به عمل می‌آورند، اما ندیده‌ام که کسی برای تأخیر ظهور آن حضرت و عقب افتادن اسلام و تقویت ایمان مسلمانان و قطع ریشه کافران و ستمکاران به اندازه دل‌بستگی به این امور ناچیز دل‌بسته باشد و به اندازه‌ای که برای از دست دادن این اشیاء متأثر می‌گردد، متأثر باشد. پس چنین کسانی چگونه مدعی آنند که به حق عارفند و به رسول او واقف و به امامت آن حضرت معتقد و چگونه ادعای دوستی آن بزرگوار می‌کنند و درباره چگونگی‌های والای او به مبالغه می‌پردازند» (۵۹۱)

## بخش هفتم؛ فلسفه غیبت در منابع کلام شیعی

### اشاره

هیچ یک از شیعه و اهل سنت وجود مهدی را انکار نکرده اند باور به مهدی موعود، از زمان حیات پیامبر اسلام، میان مسلمانان رواج داشته است و رسول الله او را از اهل بیت و فرزندان فاطمه معرفی می‌کرد (۵۹۲) تواتر این اخبار در حدی است که هیچ یک از شیعه و اهل سنت وجود مهدی را انکار نکرده اند با این تفاوت که برای عموم اهل سنت مهدی پیام آور «آخرالزمان» است ولی شیعه، حکمت وجودی خود را با فلسفه غیبت و ضرورت انتظار مهدی، گره زده و با اتکای به همین اعتقاد دید غیب گرایانه خود را توانمند کرده و با ایمان به آن توانسته سده‌های پر مخاطره‌ای را پشت سر بگذراند و با خودیاری اجتماعی در فساد محیط حل نشود جامعه خود را تهذیب کند و با دیدی روشن بینانه و امیدوارانه، به آینده بنگرد و به قول عروضی سمرقندی «به غایت متمسک باشد» (۵۹۳) خود را باز یابد و با بهره‌گیری از این اعتقاد از خدمت به دستگاه‌های ستم دوری جوید و ابزار حاکمان زور مدار و زر سالار و تزویر گر واقع نشود. هر خروجی جز با تائید او و نایبان او را باطل بدانند و بر خلاف مظلومیت، اقلیت و عوامل فراوان بازدارنده، از تنگناهای ویران ساز تاریخ سرفراز بیرون آید و هر حاکمیتی جز حکومت اسلام را نفی کند و از این راه اندیشه خود را بعدی جهانی ببخشد و مدعی گردد این مهدی «صاحب السیف» است که در نهایی‌ترین مصاف حامیان و حاملان داد و بیداد همه مظاهر ستم را با قیام دادگراانه خود در سطح جهانی از میان بر خواهد داشت و همه طاغوتها را سرکوب خواهد کرد و بر تمام مظاهر و نمودهای کفر و شرک و نفاق و تعارضهای باطل چیره می‌شود، خاوران و باختران را می‌گشاید و حکومت واحد جهانی را چونان پرنیانی بر گسترده کره خاکی می‌گستراند و میان همه انسانها به داد حکم می‌راند و دین را چون ماه از محاق بدعتها در آورد و به آن عزت الله و حقایق مکتوم جهان را ظاهر گردانند. پس در یک کلمه، «مهدی»، در ضمیر تشیع، انسان کاملی است که به جامعه آرمانی اسلام جامه عمل می‌پوشاند و از این راه، به همه آرمانهای مردان خدا تحقق می‌بخشد. این بود که مدام ضرورت انتظار فرج و تعمق در فلسفه غیبت از سوی رهبران راستین اسلام گوشزد شده است به گونه‌ای که هر چه غیبت طولانی‌تر گردید، انتظار عمق بیشتری یافت و هر چه انتظار عمیق‌تر گردید فلسفه غیبت روشن‌تر شد تا جایی که در سده‌های پیشین در شهرهای شیعه نشین جهان اسلام انتظار مهدی به صورت سمبلیک در بامدادان و شامگاهان به نمایش در آمد و گزارشاتی از آن، در سفرنامه ابن بطوطه (۵۹۴) معجم البلدان یاقوت حموی و روضه الصفای میر خواند (۵۹۵) آمده است. فلسفه غیبت در زبان دانایان غیب پیامبر اکرم و ائمه علیه السلام نخستین کسانی هستند که به منظور رفع شبهات، از علت غیبت سخن رانده اند و در مجموعه‌های روایی، احادیث زیادی در این باب جمع آوری شده است. نعمانی از علی علیه السلام نقل می‌کند که ایشان دلیل غیبت را: غربال انسانهای صالح از گمراه و دانا از نادان می‌داند (۵۹۶) و بر اساس روایت دیگری حضرت در منبر کوفه فرمود: «زمین، از

حجت الهی خالی نمی ماند، ولی خداوند به دلیل ستم پیشه بودن خلق و ستم و زیاد روی آنان را وجود حجت بی بهره می سازد. (۵۹۷)) روایات دیگری که بیشتر در عصر تقیه جمع آوری شده اند، حاکی از این هستند که بشر قادر به درک فلسفه حقیقی غیبت نیست و این راز پس از ظهور آشکار خواهد شد. در دوران امامت حضرت باقر (از ۵ تا ۱۱۴ هـ - ق) و حضرت صادق (از ۱۱۴ تا ۱۴۸ هـ ق) با توجه به نهضت‌های دینی و بازار گرم مناظره های مذهبی و ضرورت نقد عقاید کیسانیه زیدیه، غلات و اسماعیلیه، در خصوص غیبت امام به فلسفه غیبت توجه بیشتری صورت گرفت. روایات زیادی از امام صادق در این زمینه به دست ما رسیده است. عیدالله بن فضل هاشمی می گوید: از امام ششم شنیدم که فرمود: «صاحب الامر، غیبتی دارد که تخلف ناپذیر است و هر جوینده باطلی در آن به شک می افتد و اجازه نداریم علت آن را بیان کنیم. حکمت غیبت و، همان حکمتی است که در غیبت حجت‌های پیشین وجود داشته است و پس از ظهور، روشن خواهد شد، چنانکه حکمت کارهای خضر از شکستن کشتی و کشتن پسر بچه و بر پاداشتن دیوار شکسته وقتی برای موسی روشن شد که آن دو، از هم جدا شدند. غیبت امری از امور الهی و سری از اسرار و غیبتی است از غیبت های او.» (۵۹۸) در روایت دیگری، امام صادق علیه السلام علت غیبت را آزمایش الهی می داند (۵۹۹). از دید امام جعفر صادق علیه السلام تصدی خلافت توسط عباسیان به معنای غصب حقوق سیاسی ایشان، به عنوان پیشوای بر حق مسلمانان بود و عباسیان از همان از ابتدا نسبت به ایشان و علویان بدگمان شدند. امام که سیاست تقیه را در پیش گرفته بود، احادیثی را در زمینه غیبت امام عصر علیه السلام در میان راویان حدیث شیعه نشر داد و این نکته را روشن ساخت: بر امام منصوب الهی، لازم نیست، قیام کند، تا حقوق سیاسی خود را به دست آورد. او باید رهبری روحانی خود را داشته باشد و وظایف خویش را انجام دهد تا زمانی که جامعه خود، به اندازه کافی از آگاهی و شعور سیاسی بر خوردار شود و با مراجعه به ائمه علیه السلام خواستار برقراری حکومت اسلامی و شیعی گردد. بر مبنای همین عقیده بود که امام صادق علیه السلام آشکار اعلام کرد: «مهدی: به قدرت سیاسی دست خواهد یافت (۶۰۰)» امام صادق علیه السلام به گونه روشن، بیان کرد که کدام یک از فرزندان ایشان، مهدی شمرده می شود (۶۰۱) و پیش از ظهورش او را غیبتی باید و منشأ او چیزی جز خوف از کشته شدن (۶۰۲) و عدم آمادگی مردمان نیست (۶۰۳) و به دوستان خود توصیه کرد که در هر بامداد و پسین در انتظار فرج باشند. (۶۰۴) در بیان امام صادق علیه السلام فلسفه غیبت و انتظار رابطه تنگاتنگی دارند و هر دو، به فعل انسانها باز می گردند. چون این مردم هستند که شایستگی خود را برای ظهور یا عدم ظهور امام غایب به نمایش می گذارند و با کارهای ناپسند خود بین خویشتن و امام حجاب می گردند از این روی به همه شیعیان خود سفارش می کند: «در دولت باطل خموش و چموش باشند و در انتظار دولت حق به سر برند و بدانند که خدا، حق را به کرسی خواهد نشاند و باطل را محو خواهد ساخت.» از آنان می خواهد: «هدنه و آرامش بر دین داری خود صبر کنند. (۶۰۵)» امام صادق علیه السلام از ستمی که بر شیعیان اعمال می شد غفلت نداشت و به همین دلیل تعمق در فلسفه و علت غیبت را سفارش می کرد. امام صادق علیه السلام به عمار ساباطی فرمود: «شما، به چشم خود نگاه کنید که حق امام شما و حق خود شما در دست ستمکاران است. آنان جلو شما را گرفته اند و دارایی شما را برده اند و شما را ناچار کرده اند به کشت و کار تلاش برای گذران و خرج دنیا و طلب معاش زندگی و صبر بر دینداری خودتان و عبادت مخصوص به خودتان و اطاعت از امام خودتان با بیم از دشمن. (۶۰۶)»

### رحلت امام صادق علیه السلام و تاویل مهدی

اشاره ارتحال امام صادق علیه السلام و فشارهایی که از خارج بر شیعیان اعمال می شد سبب گردید تحلیلهای نادرستی از علت غیبت صورت گیرد و انتظار به تیغ دودمی تبدیل شد که دستگاهی ستم، با عوام فریبی و به منظور رسیدن به اغراض سیاسی خود، کوشیدند در جایی عنصر انتظار را از جامعه بگیرند و در جایی دیگر با تشدید آن راه تلاشهای عملی و سیاسی را در عینیت جامعه به روی آنان ببندند. در این بستر تاریخی است که فرقه های شیعی اسماعیلیه، ناووسیه و فطحیه به وجود آمدند. اسماعیلیه مدعی

شدند: اسماعیل فرزند امام صادق (که در زمان حیات پدر فوت کرده بود) نمرده است و جانشین حقیقی امام صادق علیه السلام اوست و نخواهد مرد، مگر اینکه دنیا را تحت امر خود در آورد بعدها، این تلقی در میان اسماعیلیان پیش آمد که مقصود از مهدی پایان یافتن دوره ای از رسالت و آغاز دوره دیگری از آن است. در این دوره، پاره ای از احکام و آثار اسلام که تغییر یافته، اصلاح می شود. نخستین مهدی آنان، محمد بن اسماعیل (م: ۱۹۸ ه. ق.) بود. البته باید دانست که زیدیه، بیشتر از اسماعیلیه دست به تاویل مهدی زده اند و آن را شرط امام می دانستند. مهدویت از نظر زیدیه، همان امامت است که با ارشاد و هدایت مردم همراه باشد. (۶۰۷) و ناووسیه، پیروان عجلان بن ناووس، به غیبت خود امام صادق علیه السلام باور یافتند و گفتند: ایشان وفات نیافته بلکه غیبت کرده و باید تا بازگشت او به عنوان به انتظار نشست. (۶۰۸) دفاع نقلی از فلسفه غیبت با شهادت امام موسی کاظم علیه السلام شکاف دیگری در میان امامیه به وجود آمد. گروهی او را همان امام غایب پنداشتند. آنان به تدریج به چهار گروه کوچک تر تقسیم شدند و این زنگ اعلان خطری بود به عالمان دین. در این عصر هنوز عقل گرایی به شکل معتزله در شیعه روتق نیافته و بود و راویان حدیث با جمع آوری سخنان پیشوایان تشیع و نشر و پخش آن می کوشیدند به پرسشهای مردم پاسخ دهند. به همین دلیل تعدادی از ارباب نظر با تدوین مجموعه های روایی مربوط به غیبت کوشیدند تا مردم را از گم گشتگی رها سازند. حسن بن محبوب زراد، صاحب کتاب مشیخه که در اصول شیعه مشهورتر از کتاب مزنی و امثال اوست و بیش از صد سال جلوتر از عصر غیبت زندگی می کرد برخی از اخبار مربوط به غیبت امام را در آن درج کرد. علی بن حسن بن محمد طائی طاطری، از اصحاب موسی بن جعفر نیز کتابی در غیبت نوشت. (۶۰۹) علی بن عمر اعرج کوی و ابراهیم بن صالح انماطی کوفی، دو تن دیگر از اصحاب امام موسی بن جعفر نیز درباره غیبت کتاب نوشتند. این مهم، در عصر امام رضا، علیه السلام، نیز ادامه یافت. عباس بن عشاء ناشدی اسدی (م: ۲۲۰ ه. ق.) و فضل بن شاذان ازدی نیشابوری (م: ۲۶۰ ه. ق) و حسن بن علی بن ابی حمزه سالم بطائنی کوفی که همگی از اصحاب و معاصران امام رضا علیه السلام بودند آثاری را در زمینه یاد شده گردآوری کردند.

### عصر آشفتگی و حیرت

کوشش خلفای عباسی، برای زیر نظر گرفتن امامان شیعه که پیش از رحلت امام رضا آغاز شده بود، در عصر امام جواد امام هادی و امام حسن عسکری علیهم السلام ادامه یافت. بازداشتن امامان شیعی از هر تلاش فرهنگی و سیاسی، سبب شد تا با شهادت امام حسن عسکری (۲۶۰ - ۲۳۲ ه. ق) بیشترین انشعاب به شیعه راه یابد. امام عسکری، چون تحت نظر بود، کوشش کرد تا هویت فرزندش حجت بن الحسن، که به سال ۲۵۶ ه. ق. تولد یافته بود برای دیگران پوشیده ماند. بویژه ایشان فرصت ایجاد ارتباط با پیروان خود را نداشت و بیشتر آنان از تماس آزاد با آن حضرت محروم بودند، تا اینکه پس از پنج سال و هشت ماه و پنج روز امامت در روز جمعه هشتم ربیع الاولی سال ۲۶۰ ه. ق. به دست معتمد خلیفه عباسی، در ۲۸ سالگی، به شهادت رسیده و در محدوده منزل خود در سامراء، در جوار پدرش امام هادی علیه السلام به خاک سپرده شد. خلیفه المعتمد علی الله (۲۵۶ - ۲۷۹ ه. ق.) در جست و جوی فرزند وی بر آمد و دستور داد، خانه امام را بازرسی کنند. مأموران اتاقها را مهر کردند و قابله ها را به میان زنان و کنیزکان ایشان فرستادند و بر کار آنان گماشتند و.... تنها خواص شیعه بودند که در زمان حیات امام حسن عسکری، از وجود فرزند ایشان آگاهی داشتند (۶۱۰) و حضرت حجت همزمان با شهادت امام عسکری از انظار ناپدید شد. (۶۱۱) و پس از هفت سال، میراث امام حسن عسکری علیه السلام در میان مادر امام و جعفر برادر امام، تقسیم شد. (۶۱۲) جعفر مشهور به «کذاب» کوشید امامت را از آن خود کند و عده ای را دور خود جمع کرد، ولی به نتیجه نرسید. زیرا از همان سال غیبت، تا سال ۳۲۹، که سال در گذشت. ابوالحسن علی بن محمد سیمری، آخرین نایب خاص امام دوازدهم است، چهار نایب از سوی حضرت حجت برای در اختیار گرفتن زمام امور شیعیان معین شدند و از آن پس غیبت کبری آغاز گردید ولی عملاً ادعاهای جعفر کذاب شیعه را پریشان تر کرد و

میدان را برای تاخت و تاز مخالفان بویژه معتزله، اصحاب حدیث و سنت، زیدیه و خلیفه عباسی باز گذاشت و دوره ای آمد که شیعه در تاریخ خود مانند آن را کمتر شاهد بوده است. دشمنان از هیچ تبلیغ ناروا و سخت گیری کوتاهی نکردند. مؤمنان بسیاری دچار حیرت شدند و اختلاف به اندازه ای رسید که به نقل شیخ مفید چهارده انشعاب در شیعه به وجود آمد که از آن میان فقط سه فرقه به وجود مهدی یقین داشتند. گسترش دامنه شبهات مؤمنان و اندیش ورانی را که بر اساس تفکر شیعی به غیبت مهدی پایبند مانده بودند به نوشتن کتابهای دیگری در این موضوع واداشت. حسن بن حمزه بن عبدالله بن محمد بن حسن بن محمد بن یحیی معروف به ابن اخی طاهر، (م: ۳۵۸) و محمد بن ابراهیم بن جعفر نعمانی، معروف به ابن ابی زینب که در اوایل غیبت صغری متولد شده و از شاگردان ثقة الاسلام محمد بن یعقوب کلینی، (م: ۳۴۲ هـ - ق.) است، از آن جمله اند. نعمانی، در مقدمه الغیبه درباره راه یافتن ترید در دل مردم در امر غیبت امام زمان می نویسد: «و شکوا جمیعا الا القلیل فی امام زمانهم و ولی امرهم و حجه ربهم التی اختارها لعلمه». (۶۱۳) محمد بن حسن بن احمد بن علی صامت قمی، از علمایی بود که از قطع رابطه مستقیم با امام دچار تزلزل شد و کتابی در این باب نوشت. به گفته او روایاتی را که جمع آوری کرده، در الاصول الاربعه وجود داشته و پیش از سال ۲۶۰ هـ - ق. به دست شیعیان نگارش یافته است. (۶۱۴) اخباری مربوط به بیست سال پیش از شروع غیبت کبری در حدود سال ۳۵۲ هـ - ق. وجود دارد که نشان می دهد حیرت و ناامیدی از بازگشت سریع امام دوازدهم و ویژگی بارز محافل امامیه بوده است. حملات شدید به غیبت و فلسفه آن از سوی چون: ابوالقاسم بلخی (۶۱۵) و زیدیه همچون ابو زید علوی (۶۱۶) و صاحب بن عباد (۶۱۷) این حیرت را در میان امامیه، از نیشابور تا بغداد گسترش داد، تا آن که شماری خود را ترک گفتند. (۶۱۸)

### ضرورت تبیین عقلی غیبت

از عصر آشفتگی و حیرت که رابطه ظاهری و عینی شیعیان با امام خود بریده شده، تبیین فلسفه غیبت با بهره گیری از عقل و دلایل عقلی از اهمیت ویژه ای برخوردار گردید. برای بیشتر امامیه این سؤال مطرح بود که مهدی کجاست و تا چه زمانی در پرده غیبت خواهد ماند و علت غیبت چیست؟ از توجیه هایی که برای پدیده غیبت امام رواج یافته بود بیان منسوب به خود امام است که به اسحاق بن یعقوب کلینی نوشت: «نیاکانش، همگی به ظاهر بیعت حاکمان خود را به گردن داشته اند اما او خود را مخفی ساخته تا با شمشیر قیام کند و بیعت هیچ حاکم جوروی را بر گردن نخواهد داشت». (۶۱۹) در واقع عصر غیبت عصر آمادگی برای سرنگونی حکومت ستم و بیداد است ولی این سخنان چنانکه باید مخالفان را قانع نمی ساخت و با اوج گیری بحثهای کلامی، وجود مجموعه های روایی کلینی، نعمانی و صدوق پاسخ گوی نیاز روز نبود. ولی ابوسهل اسماعیل بن علی نوبختی پیش از این عصر از سده سوم، فلسفه غیبت را بر اساس دیدگاه متکلمان بررسی کرده بود و از این نظر پیشگام بحق های عقلی در حوزه فلسفه غیبت شمرده می شود. پس از او علمای دیگر شیعه از او پیروی کردند. ابوالحسن محمد بن بشر سوسنجردی ابوالحسن علی بن وصیف الناشی الاصغر (م: ۳۶۵ - ۲۷ هـ - ق.) شیخ مفید ابو عبدالله محمد بن محمد بن نعمانی (م: ۳۳۶ - ۴۱۳ هـ - ق.) سید اجل علم الهدی ابوالقاسم علی بن حسین مرتضی (م: ۴۳۶ - ۳۵۵ هـ - ق.) و شیخ الطائفه ابوجعفر محمد بن حسن طوسی (م: ۴۶ - ۳۸۵ هـ - ق.) همه با واسطه یا مستقیم از او دانش فرا گرفته اند. با این حال ابن ندیم قول شاذی را درباره غیبت به ایشان نسبت داده و می نویسد: «ابوسهل اسماعیل بن علی نوبخت درباره قائم آل محمد نظریاتی داشت و کسی بر او در این سخنان پیشی نگرفته است. وی می گفت: من عقیده دارم محمد بن حسن امام بود و در غیبت از دنیا رفت و جانشین او در امامت در همان غیبت پسرش بود و همین ترتیب را سایر پسران پس از وی دارند تا زمانی که امر خداوند ظهور او تعلق یابد». (۶۲۰) درستی این سخنان بر ما روشن نیست، زیرا افزون بر اینکه در هیچ یک از منابع شیعی به آن اشاره نشده است بخشی از کتاب التنبیه ابوسهل را که شیخ صدوق در کمال الدین نقل می کند با رأی صاحب نظران شیعی، در خصوص غیبت تفاوتی ندارد. (۶۲۱) در زمان ابوسهل است که حسین بن منصور حلاج



بیضاوی، صوفی معروف، در مراکز عمده شیعه بویژه در قم و بغداد به تبلیغ و انتشار آراء و عقاید خود پرداخت. او، ابتدا خود را رسول امام غایب و دلیل و باب آن حضرت معرفی می کرد. ابوسهل که عقاید او را بر وفق امامیه نیافت به رد دیدگاههای او همت کرد و طی دو مناظره رو در رو عامه را از او برگرداند. آخرین مناظره حلاج و ابوسهل در حدود سالهای ۲۹۸ و ۳۰۱ ه. ق. در اهواز اتفاق افتاد. (۶۲۲)

### شیخ صدوق و فلسفه غیبت

در زمان ابن بابویه قمی (شیخ صدوق) علم کلام در میان امامیه مورد بحث بود و خیلی از جمله خود وی رد کردن مخالفان را از راه استناد به کلام خدا و حدیث پیامبر و امامان یا از راه معانی گفته های ایشان کافی می دانستند. شاید وی از نخستین متفکران شیعی است که عقل گرایی را بویژه در بخشهایی از کمال الدین پیشه خود ساخت قسمتهایی از این کتاب بر گرفته از کتاب الانصاف نوشته ابوجعفر بن قبه رازی یکی از بزرگان متکلمان شیعه است که در ابتدا از معتزله بود بعد به شیعه امامیه گروید و المستر شد را ابوالقاسم کعبی، در نقد آن نوشت و ابوجعفر، کتاب المثبت را در رد آن نگاشت و کعبی، نقض المثبت را در رد آن نوشت. (۶۲۳) ایشان در مقدمه کتاب خود به اشکالاتی اشاره می کند که در عصر وی بر امامیه در خصوص ضرورت غیبت وارد می شد. از جمله می نویسد. چرا امام زمان همانند امامان دیگر شیعه با اسم و رسم مشخص نیست؟ اگر تشخیص ضرورت ندارد در آن صورت امامان پیشین نیز می توانستند غایب باشند و همان دلایلی که برای غیبت امام زمان آورده می شود برای غیبت آنان نیز قابل عرضه بود و اگر دارای فلسفه خاصی نیست پس چرا امام دوازدهم از دیده ها غایب است؟ (۶۲۴) شیخ در جواب می نویسد: «دشمنان ما، نسبت به آثار حکمت الهی در جهل مانده اند و از مواقع حق و مناهج سبیل در مقامهای حجت‌های الهی غفلت کرده اند چون ظهور حجت‌های الهی بر سبیل امکان و تدبیر اهل زمان است حال اگر شرایط غیرممکن باشد نپنهان شدن او برابر حکمت خواهد بود و تدبیر اقتضا می کند که در پرده باشد و خدا او را از دیده ها پنهان بدارد تا وقت بلوغ کتاب فرا رسد چنانکه برخی از حجت‌های پیشین نیز در نپنهان بوده اند.» شیخ صدوق، با استناد به روایت عبدالحمید بن ابی الدیلم از امام صادق علیه السلام می نویسد: «در عصر ابراهیم، چون امکان ظهور حجت نبود خداوند او را از دیده ها پنهان داشت و نمرود فرزندان رعایای خود را برای جستن ابراهیم می کشت و ابراهیم ستم دیدگان را با افکار خود آشنا می کرد. وقتی شمار آنان به اندازه معین رسید ابراهیم رسالت الهی خود را آشکار ساخت پیامبران پس از ابراهیم نیز، بر حسب شرایط زمان خود پنهان یا آشکار پیام خود را به مردم می رساندند تا این که زمان موسی فرا رسید. فرعون برای یافتن موسی فرزندان بنی اسرائیل را می کشت خداوند زاده شدن او را پوشیده داشت و موسی را در کنار فرعون پروراند تا اینکه زمان مناسب اظهار دعوت فرا رسید پس از وفات موسی نیز این سبک و سیاق ادامه یافت تا عیسی پیام آسمانی خود را بر مردم عرضه داشت. زمان او زمان مناسبی بود. خداوند او را از دید جامعه دور نداشت. حواریون عیسی نیز، بعضی در پنهان بعضی آشکارا رسالت خود را ابلاغ کردند تا محمد بن عبدالله (ص) به رسالت برگزیده شد. پیامبر نیز، اوصیای خود را معین کرد و به آمدن مهدی، خاتم ائمه، خبر داد. رهبری که زمین را پس از آن که از ستم انباشته گردیده از عدل و داد پر می گرداند. (۶۲۵) شیخ صدوق، فلسفه غیبت امام زمان را همان فلسفه ای می داند که در غیبت پیام آوران و پیشوایان الهی پیشین وجود داشته است (۶۲۶) شیخ صدوق، در کمال الدین نشان می دهد که مسأله مهدویت از مسائلی بوده که در اسلام سابقه داشته است و برخی از فرقه ها در جستن مصداق دچار خطا شده اند وقتی پیامبر (ص) رحلت کرد عمر خطاب مدعی شد: او نمرده است و مانند موسی از میان قومش غایب شده است و به زودی ظهور خواهد کرد. و ابوبکر آیه: «انک میت و انهم میتون (۶۲۷)» را به وی به خاطر نشان ساخت آن گاه عمر از نظر خود دست کشید. (۶۲۸) به نقل شیخ صدوق بعد از عمر کیسانیه در شناخت مهدی کثر رفتند و گفتند: محمد بن حنفیه نمرده است، تا جائی که اسماعیل بن محمد حمیری، سید شعرا، ابتدا تحت تأثیر این نظریات قرار

گرفت و امامت محمد حنفیه را پذیرا شد و اشعاری را در این باره سرود ولی در پی دیدار با امام جعفر صادق علیه السلام متوجه خطای خود شد و از راهی که رفته بود برگشت (۶۲۹) وی، در قصیده طولانی که درباره غیبت امام زمان سروده، بیم از جان و نبودن شرایط مناسب برای گسترش حکومت دینی امام علیه السلام را علت غیبت ایشان دانسته است: «ولکن روینا عن وصی محمد و ما کان فیما قال بالمتکذب بان ولی الامر یفقد لایری مستیتر الفعل الخائف المترقب آن جا که می سراید: «له غیبه لابد من ان یغیها واقفه فصلی علیه الله من متغیب» شیخ صدوق در بخشی از کلام خود این اشکال را مطرح می کند: «اگر بیم از جان سبب غیبت امام شده در این عصر که شیعه از آسایش و امنیت بیشتری نسبت به دوره بنی امیه برخوردار است چرا ظهور نمی کند؟» پاسخ می دهد: «ظهور حجت‌های الهی و پنهان شدن آنان بر حسب امکان و تدبیر اهل ایمان و با میزان حکمت سنجیده می شود (۶۳۰)» به دنبال آن بخشهایی از اشکالات ابوالحسن علی بن احمد بن بشار را رد خصوص فلسفه غیبت نقل می کند و جواب محمد بن عبدالرحمن بن قبه رازی را که ابتدا از معتزله بود بعد به امامیه پیوست و از مشایخ بزرگ امامیه شد، در پی آن می آورد. ابن قبه، کلام ابن بشار را در نفی وجود حجت، مردود می داند و می نویسد: «اگر شما بگویید او کجاست؟ می گوئیم: آیا منظور شما این است که به او دستور دهیم بر مرکب سوار شده و خدمت شما بیاید و خود را بر شما عرضه کند؟ یا می خواهید تا برای او خانه ای بنا کنیم و او را به آن خانه بفرستیم و اهل شرق و غرب به آن آگاه شوند؟ نه ما به چنین توانایی داریم و نه این گونه چیزی بر حجت واجب است؛ (۶۳۱)» در یکی از مجالس امیر سعید رکن الدوله ملحدی از شیخ صدوق پرسید: «در فلان جنگ که چیزی نمانده بود تا روم بر مسلمانان غلبه کند امام زمان شما کجا بود و چرا خروج نکرد؟» شیخ جواب داد: «در روزگار پیامبر نیز شمار کافران بیشتر و قدرتشان بالاتر بود با این حال چهل سال پیامبر رسالت خود را ابراز نکرد و مترصد فرصت شد (۶۳۲)» شیخ اثبات می کند که اعتقاد شیعه به امام زمان یک اعتقاد مبتنی بر انکار محسوسات معقولات و عادات نیست. (۶۳۳) فلسفه غیبت از نظر کلام مفید ابو عبدالله محمد بن محمد بن نعمان حارثی عکبری بغدادی (۴۱۳۳۳۶ ه. ق.) مشهور به شیخ مفید پس از شیخ صدق به ظهور رسید او از پیشگامان برجسته امامیه در دفاع از حریم غیبت و تفهیم اسرار بی شمار آن، به شمار می رود. شیخ مفید از راه استدلال و برهان به رد باطل می پرداخت جایگاه ویژه او موجب شده است تا معاصران وی داوریه‌های گوناگونی از او داشته باشند. ابن ندیم می نویسد: «ابن المعلم ابو عبدالله در زمان ما رهبری متکلمان شیعه را به عهده دارد. در ترکیب کلام برجسته است و عقل نکته سنج و قدرت نفوذ فراوان دارد. من با او ملاقات کرده ام و او را بسیار روشن دیده ام. (۶۳۴)» کلام شیعی که با هشام بن حکم، از شاگردان نامدار امام جعفر صادق علیه السلام آغاز شده بود به دست متکلمان برجسته ای چون: علی بن منصور کوفی یونس بن عبدالرحمن یقطینی، محمد بن ابی عمیره ازدی بغدادی حسن بن علی بن یقطین بغدادی فضل بن شاذان نیشابوری اسماعیل بن علی بن اسحاق ابوسهل نوبختی بغدادی حسن بن موسی نوبختی، ابوالحسن سوسنجردی حمدونی، ابوالحسن ناشی اصغر و مظفر بن محمد بن احمد بغدادی استمرار یافت. شیخ مفید کلام شیعی را نزد بزرگانی چون: ابو یاسر طاهر شاگرد ابی الجیش خراسانی و مظفر بن محمد احمد ابوالحسن بلخی حسن بن علی بن ابراهیم بصری و علی بن عیسی بن علی بن عبدالله بغدادی فرا گرفت و با تلاش گسترده ای آن را به اوج خود رساند و در این مهم از تعالیم معتزلیان نیز بهره جست. شاگردان نامدارش: کراجکی (م: ۴۴۹)، سید مرتضی (م: ۴۳۶) و شیخ طوسی (م: ۴۶ ه. ق) از مقاطع استثنائی تاریخ اسلام است در این مقطع دانشوران برجسته ای زندگی می کردند و نقد بازار گرمی داشت و فرقه های اسلامی و ارباب ادیان و مذاهب گوناگون با یکدیگر تبادل فکری داشتند و از رو در رویی با یکدیگر پرهیز نمی کردند و در مجالس یکدیگر حضور می یافتند و شبهات به مکتب اهل بیت دامن گسترده بود و به همین دلیل شیخ مفید با بهره گیری از حمایت عضدالدوله بویه همه نبوغ و استعداد خود را در زمینه علم کلام به کار گرفت و با آشنایی دامنه داری که به عقاید ملل و نحل داشت، بر ضد طرفداران همه عقاید باطل به مناظره برخاست و با بردباری خارق العاده و تحمل آرای دیگران و مشی فروتنانه شاگردان برجسته ای را تربیت کرد و با خلق آثاری گرانقدر بخصوص در زمینه کلام شیعی که

شمار آنها به نود می‌رسد و اختصاص ۳۳ اثر از آن میان به امامت به دفاع از کیان شیعه برخاست و با گامهای موثری که برداشت جایگاه تفکر شیعی را محکم و بلند پایه کرد ایشان حدود ده اثر فقط در زمینه غیبت نوشت و هیچ یک از نویسندگان شیعی در این حد به مسأله غیبت پرداخته است از آن میان می‌توان به آثار زیر اشاره کرد: ۱. کتاب الغیبه. ۲. المسائل العشره فی الغیبه. ۳. مختصر فی الغیبه. ۴. النقص علی الطلحی فی الغیبه. ۵. جوابات الفارقین فی الغیبه. ۶. الجوابات فی خروج الامام المهدی علیه السلام. و در کتابهای زیر برخی از مسائل مربوط به غیبت را نقد و بررسی کرده است: ۱. الافصاح فی الامامه. ۲. الايضاح فی الامامه. ۳. العمده فی الامامه. ۴. الارشاد فی معرفه حجج الله علی العباد. ۵. العیون و المحاسن. ۶. الزاهر فی المعجزات. به جز این آثار چهار رساله از مناظرات ایشان نیز در حوزه مسائل مربوط به غیبت و فلسفه آن تا روزگار ما مانده است. پرسش کنندگان و طرفهای مناظره، بیشتر معتزله و برخی زیدی، اسماعیلی، اشعری، مرجئه و جبری مسلک بوده اند گاهی علمای شیعه نیز، به منظور کسب آگاهی بیشتر از شیوه استدلال شیخ، پرسشهای خود را مرتب کرده و از سرزمینهای دور و نزدیک نزد ایشان می‌فرستاده اند و شیخ مفید در مقام پاسخ به این پرسشها، برخی از آثار خود را پدید آورده است از این مجموعه می‌توان به کتاب: الفصول العشره فی الغیبه اشاره کرد که در پاسخ برخی از پرسشهای ابی العلاء ابن تاج الملک از علمای شیعه، نوشته است. از مسائل مهمی که شیخ در این آثار آن را پیگیری کرده شبه‌های فراوانی را در زمینه غیبت رد کرده فلسفه غیبت است. شبهات دیگری نیز، از جمله: انکار وجود امام فرزند نداشتن امام حسن عسکری علل پوشیده ماندن ولادت خروج دعوی امامیه در غیبت از حد عادت غیر عادی بودن طول عمر امام زمان و... در کنار فلسفه غیبت به طور استدلالی و بسیار دقیق جواب داده شده اند. در مسائل عشره، تدبیر مصالح خلق و آزمون انسانها از سوی خدا از علل غیبت امام عصر، دانسته شده اند (۶۳۵) شیخ برای بیان عدم انحصار غیبت در حضرت مهدی نمونه‌های دیگر از اولیا الهی را ذکر می‌کند که در منظر ستم پیشگان پدیدار نمی‌شوند و برای حفظ دین خود از فاسقان فاصله می‌گیرند و کسی از مکان آنان خبر ندارد. خضر از آن جمله است که بنا به اجماع اصحاب سیره و اخبار پیش از زمان موسی تا این زمان بوده است و کسی از جایگاه او خبر ندارد و در آیاتی از قصه موسی علیه السلام به وجود او اشاره شده است (۶۳۶) جریان اصحاب کهف (۶۳۷) و داستان اصحاب حمار (۶۳۸) را نیز شیخ مفید از این مقوله می‌داند شیخ مفید در فصل هفتم مسائل عشره این اشکال را مطرح کرده است: «وقتی در عصر غیبت حدود الهی اجرا نمی‌شود و نمی‌توان کسی را به حق دعوت کرد و جهاد مقدسی با دشمنان دین صورت نمی‌گیرد چه نیازی به امام زمان، وجود و عدم او چه تفاوتی دارد. (۶۳۹)» در رد آن می‌نویسد: «غیبت امام، خللی به حفظ شرع و ملت وارد نمی‌کند امام، در هر صورت به احوال امت توجه دارد و شیعیان عهده دار دعوت به شرع هستند و در این خصوص حجت بر آنان تمام است. جهاد با دشمنان دین از نیز والیان از سوی ایشان می‌توانند بر عهده گیرند (۶۴۰) بنابراین غیبت امام مخل غرض نیست. حال اگر امام به دلیل ترس بر حال خود نتوانست حدود را اقامه کند و احکام را اجرا کند و زمین به فساد کشیده شد، عامل انتشار فساد، کسی جز ستمگران نخواهند بود و هم آنان باید پاسخ گو باشند. (۶۴۱)» در جای دیگر می‌نویسد: «اصولا ظرفهای تقیه و اضطراب فعل الهی فعل خود امام یا فعل شیعیان مومن نیست اینها ساخته و پرداخته ستمگران و غاصبان خلافت هستند. کسانی که خون امام را مباح کرده، نسبت او را نفی و حق او را انکار کرده اند بنابراین مسؤولیت تمام آثار اسفباری که از غیبت امام ناشی می‌شود اعم از تضييع احکام، تعطیل حدود، تأخیر مصالح و پدید آمدن مفاسد، بر عهده آنان است. (۶۴۲)» شیخ مفید در رد این اشکال که امامیه از سوئی امامت را واجب می‌دانند و از سوی دیگر غیبت امام را مصلحت می‌دانند، (۶۴۳) می‌نویسد: «مصلح بر حسب اختلاف احوال، فرق می‌کنند و بر حسب نیاز و تشخیص مصلحان و افعال و اغراض آنان، دگرگون می‌شوند. مثلاً اگر نیاز جامعه فراهم ساختن زمینه‌های تلاش و کوشش باشد، مصلحان باید امکان کار و کوشش را برای آحاد جامعه فراهم سازنده و موانع را از سر راه آنان بردارند، ولی اگر افراد جامعه، به سمت لهو و لعب گرایش یابند، مصلحان نباید در خدمت آنان باشند، باید بر آنان سخت‌گیری کنند و راه آنان را ببندند. تدبیر الهی بر، نظیر همین رابطه است. خدا انسانها را می

آفرینند، عقل آنان را تکمیل می‌کند و اعمال صالح را بر آنها تکلیف می‌کند، تا با انجام کارهای شایسته به کمال برسند. آنان اگر چنین کردند، خدا راه خود را برای حرکت آنان هموار می‌کند و اگر مخالفت کردند، اوضاع و احوال دگرگون می‌شود و تدبیر دیگری را در پیش می‌گیرد.» «اگر شناخت امام ضرورت دارد، چگونه می‌توان امام غایبی را که ناپیدا است شناخت؟» آیا این نقض غرض نیست؟» جواب می‌دهد: «آنچه ضرورت دارد، وجود امام و معرفت اوست، ولی کسی وجوب ظهور امام و عدم غیبت او را مطرح نکرده است، بنابراین، غیبت با مدلول خبری که در ضرورت شناخت امام از پیامبر داریم، منافات ندارد؛ چون شناخت، امری غیر از مشاهده است. ما به چیزهای زیادی باور داریم که یا در پرده غیب هستند و یا بیشتر ظهور داشته‌اند و امروزه ظهور مادی ندارند. امتهای پیشین، نیز نسبت به امور غیبی و غیر قابل دسترس، مکلف به کسب معرفت بوده‌اند: «النبی الامی الذی یجدونه مکتوبا عندهم التوراه و الانجیل (۶۴۴)» آنان موظف بودند که تا به ظهور پیامبر اسلام ایمان آورند. ما خود به بعث و نشور و حساب و کتاب ایمان داریم و همه آنها از تیررس حواس ما به دور هستند.» در ثمره این نوع شناخت می‌نویسد: «نفس شناخت وجود امام و عصمت و فضل و کمال او در کسب ثواب و اجر کفایت می‌کند؛ چون ما به این ترتیب، به دستور الهی عمل کرده ایم و عقاب جهل از ما برداشته شده است حل و فصل کشمکش‌ها و بیان احکام شرعی مکلفان و امور دیگر، از مصالح دین و دنیا، وقتی بر عهده امام است که تمکن و قدرت و اختیار وجود داشته باشد، امامی که استطاعت ندارد، تکلیف ندارد و مکلفان برای کشف احکام و وظایف شرعی، باید به فقهای شیعه مراجعه کنند و یا نبود حکم شرعی و یا عدم دسترسی به آن، باید به حکم عقل تمسک جویند.» شیخ در جواب این سؤال که اگر انسان می‌تواند در مقابل عمل، از نصوص دینی، اجتهاد و اصول علمیه و احکام عقلی بهره جوید، چه نیازی به امام دارد؟ می‌نویسد: «نیاز به امام، استمرار دارد، دسترسی نداشتن به امام، انسان را از وجود او بی‌نیاز نمی‌کند، چنانکه دسترسی نداشتن به دوا، مریض را از آن بی‌نیاز نمی‌کند. انسان سرگردان، هر چند راهنما نیابد، از آن بی‌نیاز نمی‌شود. اگر غیبت، سبب بی‌نیازی از امام می‌شود، لازم می‌آید که مردم در غیبت پیامبری که در شعب ابی طالب پیش آمد و یا غیبت او در غار و نیز غیبت موسی در میقات و غیبت یونس در شکم ماهی، از پیامبر بی‌نیاز شوند، اما چنین نبوده است. (۶۴۵) به نظر شیخ: «ما و اهل سنت، هر دو، اجتهاد را قبول داریم، تفاوت ما در این است که آنان از زمان رحلت پیامبر اسلام، به اجتهاد عمل کرده‌اند و ما در دوره غیبت. بنابراین، آنان نمی‌توانند بر ما خرده بگیرند، چون در عصر غیبت، حال هر دوی ما یکی است.» به نظر او، ظهور امام واجب نیست. بلی، اگر امام می‌دانست که با ظهور او دین اصلاح خواهد شد، یک لحظه درنگ نمی‌کرد. (۶۴۶) ظهور نکردن او، به این جهت است که امامان پیشین می‌توانستند تقیه کنند و این عمل آنان مباح بوده است، ولی مهدی (ع) به منظور احیای دین، قیام خواهد کرد و تقیه در عصر او جایز نیست و این، برای دشمنان دین، قابل تحمل نیست؛ از این روی همه در کمین او خواهند بود، تا بتوانند او را از میان بردارند. او در نمان خواهد بود، تا یارانش پا به عرصه حیات بگذارند. یارانی که دارای درستی عقل و درستی عقد هستند. (۶۴۷) بنابراین، منشأ عدم قیام مهدی چیزی جز وجود مصلحت نیست. (۶۴۸) معتزلیان بیش از هر گروه دیگری با شیخ مفید برخورد فکری داشتند. آنان هر چند همانند شیعیان وجود امام را ضروری می‌دانستند، اما مسئله غیبت را نفی می‌کردند و از نقطه نظر عقلی، در فلسفه غیبت تردید می‌کردند (۶۴۹). شیخ، مفید، ضمن اشاره به برخورد معارضه جویانه آنان، گوشزد می‌کند: «این همه اشکال، در شرایطی بر عقاید امامیه وارد می‌شود که خود معتزله بر خلاف باور به ضرورت وجود امام، به اقرار خود، پس امام علی (ع) تا این زمان، هرگز امام دیگری نداشته‌اند. بنابراین عذر امامیه در باور به امام غایب پذیرفته‌تر از عذر معتزله است که با همه اعتقادشان به وجوب امام، در طول زمان، پس از شهادت حضرت علی (ع) پیشوایی نداشته‌اند. و این در شرایطی بوده که آنان بر حسب عقیده خود می‌توانستند از اهل حل و عقد بهره‌مند گردند و اسامی را در نظر بگیرند (۶۵۰).»

عصر شیخ مفید، مقارن زمانی بود که همه نایبان خاص از میان رفته بودند و خود به خود، این سؤال به ذهنها تداعی می‌شد که فرق شیعه و اهل سنت در چیست و چگونه می‌توان حدود را اجرا کرد یا احکام الهی را برپا داشت؟ شیخ مفید در رفع این ابهام می‌

نویسد: «لازم نیست امام همه وظایف خود را شخصا به عهده گیرد. او، می تواند نایبی را برگزیند و در صورت لزوم، خود وارد عمل شود. و اگر شر و فساد از غیبت امام ناشی شود باید کسانی را سرزنش کرد که با اعمال ناپسند خود موجب غیبت او شده اند (۶۵۱)». رویارویی امامیه و معتزله در فلسفه غیبت در عصر سید مرتضی (۳۵۵ - ۴۳۶ ه. ق.) که یکی از برجسته ترین شاگردان شیخ مفید بود. تعارض اندیشه های کلامی شیعه و معتزله، نمود بیشتری یافت. بخصوص سید مرتضی در عقل گرایی، تمحّض بیشتری داشت. او، حتی آرای شیخ مفید را در امامت و مباحث عقیدتی دیگر، به نقد کشید. قطب الدین راوندی، به نقل سید بن طاووس، اثری را در رابطه با موارد اختلاف آرای شیخ مفید و سید مرتضی تدوین کرده که به ۹۵ مسأله می رسد. به ادعای راوندی موارد اختلاف بیش از این مقدار بوده است. (۶۵۲) سید مرتضی، با قاضی عبدالجبار همدانی معتزلی (م: ۴۱۵ ه. ق.) معاصر بود و مدتی نزد وی تلمذ کرده بود و با اندیشه های او آشنائی کامل داشت و عبدالجبار، در آن زمان قاضی القضاة رکن الدوله دیلمی بود و کتاب «المغنی فی ابواب التوحید و العدل» را نوشت. عبدالجبار، کوشید اندیشه پیشوایان خود: جاحظ و جبانی را در مسأله امامت، به کرسی نشاند و پیش از او، ابوالحسن خیاط با نوشتن الانتصار به دفاع از جاحظ برخاسته بود و آرای جاحظ را که پیش از آن در دو کتاب العثمانیه و فضیله المعتزله نشر یافته بود، به وسیله ابن راوندی که از معتزله کناره گیری کرده بود و افکار شیعی داشت، در کتاب: فضیحه المعتزله، به نقد کشیده بوده. قاضی عبدالجبار، کتاب مغنی را در بیست جلد در مسجد رامهرمز املا کرد و آخرین جلد آن، به امامت اختصاص یافت. او، در بیشتر موارد، منقولات خود را به شیوخ خود، یعنی پیشوایان معتزله نسبت می دهد و از میان آنان، جاحظ و ابو عبدالله جعل و ابوعلی جبائی و ابوهاشم جبائی و ابوالقاسم بلخی، بیشتر به چشم می خورند و در نقد فرقه های شیعی از گفته ابومحمد حسن بن موسی نوبختی بهره می گیرد. با رواج اندیشه های قاضی عبدالجبار، متفکران فرقه های گوناگونی، به نقد آن برخاستند. از زیدیه، محمد بن احمد بن علی بن الولید، کتاب: الجواب الحاسم المغنی لثبته المغنی را در رد آرای عبدالجبار نوشت از شیعه، سید مرتضی علم الهدی، کتاب: الشافی فی الامه را در نقد قاضی به رشته تحریر در آورد. سید مرتضی، در جاهایی از کتاب خود، به کتاب الامامه، ابن راوندی استشهاد می کند و از او در برابر معتزله دفاع می کند. برخورد محکم و منطقی سید مرتضی، سبب شد پیشوایان معتزله، در اندیشه دفاع از عبدالجبار باشند ابوالحسن بصری، شاگری قاضی نقض نقض الشافی الامامه و ابی یعلی سالار بن عبدالعزیز دیلمی، به دفاع از سید مرتضی نقض الشافی را نوشت. (۶۵۳) ما چون در تشریح افکار شیخ الطائفه طوسی، شاگرد برجسته سید مرتضی، از «تلخیص الشافی» که شکل ویراسته شده همان الشافی است، به تفصیل سخن خواهیم گفت، تبیین بخشهایی از نظریات ایشان و مناقشاتی که با معتزلیان دارد و در این کتاب آمده است، به همان جا و می نهیم و در این جا، از نوشته دیگر او، در باب غیبت و فلسفه آن: المقنع فی الغیبه، بهره می گیریم. این کتاب، که بخشهایی از آن در رساله فی غیبه الحجّه، شریف مرتضی نیز تکرار شده، پس از الشافی الامامه و نیز تنزیه الانبیا و الاثمه، آمده، آخرین نظریات سید مرتضی در آن منعکس شده است. شریف مرتضی، فلسفه غیبت را در المقنع، بر دو اصل: ضرورت امامت در همه روزگارها و ضرورت عصمت امام، مبتنی می کند. دو اصل اساسی که بدون درک صحیح آن دو، نمی توان به راز غیبت پی برد و یا از آن بحثی به میان آورد. به همین دلیل، ابتدا، دلایلی برای اثبات این دو اصل می آورد، بعد غیبت را بر روی آن استوار می کند با استدلال، امامت امت اسلامی را در امام غایب منحصر می کند. او، در طلّیعه بحث، غیبت را از گونه آیات متشابه می داند که راز آن را باید در حکمت الهی جست، حکمتی که ما فقط می توانیم به آن علم اجمالی پیدا کنیم و علم تفصیلی آن نه ممکن است و نه ضرورت دارد. سید مرتضی، پس از بحثهای بسیار دقیق در بیان علت غیبت، به نظریه خود اشاره می کند که همان نظر شیخ مفید است. او می نویسد: «سبب غیبت، می تواند بیمی باشد که بر جان امام می رود و همین طور ممانعت او از تصرف در امور جامعه.» به این ترتیب، نوک پیکان نقد را متوجه نظامهای جور حاکم بر سرنوشت مسلمانان می کند. در توضیح بیان خود می نویسد: «وقتی از وجود امام نفع برده می شود که امام از تمکن و اقتدار برخوردار باشد و دستورهایی وی اعمال گردد، تا بتواند سپاهیان را تجهیز

کند و با اهل بغی بجنگد و اقامه حدود کند و مرزها را پاس دارد و در حق ستم دیدگان انصاف پیشه کند و هیچ یک از این امور، جز با تمکن، ممکن نیست. بنابراین، وقتی بین او و هدفهایش، چیزی حایل شد، ضرورت قیام از ایشان سلب می شود و هرگاه بر جان خود بیمناک باشد، غیبت برای او واجب می گردد. چون پرهیز از اموری که به انسان زیان می رسانند، عقلا و نقلا واجب است و پیامبر نیز در شعب و غار، خود را از انظار پنهان داشت. و این امر، دلیلی جز ترس و دوری از ضررها نداشته است (۶۵۴).

سید مرتضی، پرسشهای زیادی را پیش می کشد و به آنها پاسخ می دهد. فرق میان غیبت نبی و امام، مدت دوری از انظار، دلایل پنهان نشدن ائمه پیشین شیعه، فرق غیبت و نبود امام، امکان ظهور بی زیان امام و چگونگی اقامه حدود در زمان غیبت از جمله پرسشهایی است که در این کتاب به آنها پاسخ داده شده است. به نظر او، در طول غیبت، نیاز به امام برطرف نمی شود، چون نیاز به امام معصوم، نیاز ثابتی است و دسترسی به دلایل شرعی و عقلی در رسیده به حق، برطرف کننده این نیاز نیست. سید مرتضی، دلیل کسانی را که ظاهر نشدن امام را برای اولیا، ناشی از بیم نشر خبر می دانند، کافی نمی داند، چون از نظر ایشان، عقلای شیعه، آثار زیانبار نشر خبر ظهور را به خوبی می دانند؛ بنابراین ممکن نیست که چنین خبر مهمی را نشر دهند. بخصوص آنان می توانند این نکته را بفهمند که نشر خبر ظهور، سبب می شود که خود نیز نتوانند از وجود مبارک امام بهره ببرند. برخی از صاحب نظران شیعی، اصولاً، ظاهر شدن امام را برای برخی از اولیا، مفید فایده نمی دانند آنان منشأ غیبت را دشمنان دین تلقی می کنند، ولی سید این نظریه را نیز رد می کند و می نویسد: «چگونه می توان منکر فایده ظهور امام بر اولیا شد؟ چون در این صورت، ظهور هیچ یک از امامان شیعه نمی توانست مفید فایده ای باشد.» او، ضمن این که ظهور امام را برای برخی از اولیا، نفی نمی کند، در رابطه با بقیه اولیا، علت غیبت را تکلفی می داند که باید برای دفع آن کوشید، تا در پروسه این تلاش، ظهور میسر شود و فرد به کمالات خود دست یابد (۶۵۵) و دست از قصور و تقصیر بردارد. سید مرتضی، در این رساله برخورداری اولیا را از وجود امام در عصر غیبت، یاد آور شده است. او، به این سؤال نیز پاسخ داده است که آیا غیبت می تواند مانع فعالیت امام باشد؟ می نویسد: «اولیای امام، هر چند شخص او را نمی شناسد، ولی در سایه باور وجود او، از انجام امور ناپسند پرهیز می کنند. چون او را میان خود احساس می کنند که از کوشش شیعیان باخبر است و آلودگی شیعیان او را افسرده می کند.» شریف مرتضی امکان وجود جانشینان امام که در حال غیبت خود آنان را معین کرده باشد و از این راه از اوضاع مردمان باخبر گردد، نفی نمی کند و از این حیث فرقی میان غیبت و ظهور امام نمی بیند. پیوند غیبت و قاعده لطف شاگرد سید مرتضی، شیخ طوسی، (۴۶۰ - ۳۸۵ ه ق) پیش از آن که از طرف خلیفه، القائم بامر الله، بر کرسی کلام تکیه بزند، پس از ورود به بغداد، در محضر شیخ مفید به کسب دانش پرداخت و پس از مرگ شیخ مفید، در سال ۴۱۳ شاگردی سید مرتضی را اختیار کرد و در مجموع، ۲۸ سال از عمر خود را با این نابغه بزرگ سپری کرد و در علوم اسلامی جایگاهی ویژه یافت و در محیط علمی آن روز بغداد، توانست فلسفه غیبت را با اسلوبی بسیار قویم و منطقی، برای مخالفان قابل فهم سازد. بخصوص در بخش اعظم عصر وی، سیاست دولت عباسی که از بدو تأسیس به دست افرادی غیر نژاد عرب تشکیل شده بود، اقتضا می کرد تا همه فرقه ها آزاد باشند و هر کسی بتواند و به طور آزاد، عقاید خود را به بحث بگذارد. شیخ طوسی، پیش از تالیف الغیبه، کتاب الشافی فی الامامه سید مرتضی را تخلص کرد و آن را تخلص الشافی نامید. (۶۵۶) در دو جا، از فلسفه و علت غیبت بحث کرد: یکی اوایل جلد اول و دیگری آخرین فصل جلد چهارم عمده بحثهای تخلص الشافی، همان مباحثی است که در المقنع فی الغیبه آورده شده است. (۶۵۷) شیخ طوسی، علت پنهان شدن امام را، با استفاده از قاعده لطف و در نظر گرفتن آمادگی نداشتن مردمان، یا بخشی از آن بررسی می کند. او، دو فرض برای مساله در نظر می گیرد: «۱. علت پنهان شدن در همه مکلفان وجود دارد و اختصاص به فرد مشخصی ندارد. با این تفاوت یک سطح و یک نوع نیست. انگیزه پنهان شدن از دشمنان غیر از انگیزه پنهان شدن از اولیای آن است. دلیل ظاهر نشدن امام برای دشمنان، چیزی جز ستمکاری و عزم آنان در از میان بردن امام نیست و سبب پنهان شدن از اولیای نیاز به برهان ندارد؛ زیرا فرض این است که امام، برای همه مکلفان لطف است، و

هر گاه لطف، به وسیله علتی، خارج از اختیار مکلف، برداشته شد، تکلیف از او ساقط است، هر چند این تکلیف بر گردن سایر مکلفان باقی است. شیخ طوسی، امکان ظاهر شدن امام به برخی از اولیا را نفی نمی کند و به دیگران سفارش می کند تا در رفع علت غیبت تمکن یابند، تا امام برای آنان ظاهر گردد و در یک کلمه، مکلف باید تقصیر خود را تلافی کند. و این تکلیف به ما لایطاق نیست، زیرا مکلف، باید قدرت تمیز امور را داشته باشد. او، وقتی به این قدرت دست یافت و دید که امام بر او ظاهر نمی شود، می فهمید که باید سراغ سببی برود که مانع ظهور اوست و در این جست و جو خواهد فهمید کوتاهی از سوی خودش است. بنابراین، از وقتی با تمام قدرت اجتهاد کرد، به تمیز حق و باطل توانمند می شود و در برابر حق تسلیم می گردد و کسی که می گوید من همه تلاش خود را کرده ام، ولی به علم و اجتهاد دست نیافته ام، پذیرفتنی نیست. ۲. و اگر علت پنهان شدن دشمنان باشند، این امر سبب اسقاط تکلیف نخواهد شد، چون اگر لطف به فعل مکلف، یا فعل غیر او تعلق یابد و مکلف، بداند حاصل نشده، تکلیف ساقط نخواهد شد و اسقاط تکلیف واجب است. (۶۵۸) لطف چیزی است که مکلف را برای انجام واجب، برمی انگیزد و از قبح دورش می کند. (۶۵۹) شیخ طوسی، مردم را به دلیل مهیا نکردن خود برای دیدار مهدی، نکوهش می کند (۶۶۰). و عمل آنان را مانع اصلی در بهره گیری از لطف می داند: «وجود امام، لطف است و تصرف او در امور، لطف دیگر. خدا با ایجاد امام به لطف خود جامعه عمل پوشید و فردی را که برای اداره جامعه لازم است آفرید و حجت را بر مردم تمام کرد، تا اگر شایسته بودند، از وجودش بهره ببرند و بسط ید امام لطف دیگری است که به کوشش ما مربوط می شود. تقویت قدرت نداشتن امام را مواردی، در توان ماست. بنابراین، ما مکلف به آن هستیم و قدرت نداشتن امام را باید از چشم خود ببینیم (۶۶۱)». او، سه مرحله را برای بسط ید امام لازم می داند: ۱. ایجاد امام از سوی خدا. ۲. قیام امام برای امامت و رهبری جامعه. ۳. عزم مردمان بر تقویت او. و نتیجه می گیرد که انجام مرحله سوم از مراحل بسط ید امام، بر عهده ماست. ما باید زمینه اقتدار او را فراهم سازیم (۶۶۲)، چون خدا خواسته، تا تقویت او، به وسیله بشر صورت گیرد، نه فرشتگان (۶۶۳). فلسفه غیبت در آثار کلامی پس از شیخ طوسی پس از عصر شیخ طوسی، با کرسی نشستن باور به امام غایب و جا افتادن فلسفه غیبت، بحث از غیبت و فلسفه آن، فروکش کرد و به عنوان یک تفکر قابل دفاع در ضمیر شیعه باقی ماند و مخالفان فکری شیعه نیز، کمتر به آن پرداختند. به همین دلیل، در آثار کلامی پس از شیخ طوسی، کمتر به نکات تازه ای بر می خوریم. امین الاسلام فضل بن حسن طبرسی، از اعلام قرن ششم، نویسنده کتاب اعلام الوری باعلام الهدی و کمال الدین میثم بن علی بن میثم بحرانی (۶۳۶ - ۶۹۹ هـ - ق.). صاحب قواعد المرام فی علم الکلام، در فلسفه غیبت همان نظریات سازمان یافته شیخ مفید، سید مرتضی و شیخ طوسی را به گونه خلاصه، در آثار خود آوردند (۶۶۴). خواجه نصیرالدین طوسی، سر آمد متکلمان و متفکران شیعی قرن هفتم، اشاره ای به این موضوع کرده است. او، می نویسد: «غیبت نمی تواند ناشی از اراده خدا، یا اراده امام زمان باشد، بلکه باید سبب غیبت امام را در اعمال مکلفان، که سبب ترس و پیروی نکردن است، جست و ظهور وقتی واجب خواهد شد که سبب غیبت از بین برود (۶۶۵)». خواجه نصیرالدین طوسی، در آثار دیگر خود، از جمله تلخیص المحصل و تجرید العقاید، به فلسفه غیبت نپرداخته است. او، که در آغاز جوانی در نیشابور به تکمیل تحصیلات خود اشتغال داشت، شاهد هجوم لشکریان چنگیز به خاک خراسان بود، تا ۵۷ سالگی، ناگزیر با اسماعیلیان الموت همکاری می کرد و پس از آن، به دربار هلاکو انتقال یافت و در رأس مخروط تصمیم گیرنده مسائل سیاسی و فرهنگی امپراتوری وسیع هلاکو خان قرار گرفت. علاقه ایشان به تحکیم حساب شده موقعیت تشیع و رونق عقاید امامیه، موجب گردید، تا کمتر به این امر روی آورد. حتی علامه حلی (۶۴۸ - ۷۲۶ هـ - ق.) شارح خواجه نیز، به پیروی از وی، در کشف المراد، به این مسأله اشاره نکرده است. هر چند مقداد بن عبدالله سیوری معروف به فاضل مقداد (م: ۸۳۶ هـ - ق.) در کتاب خود: النافع یوم الحشر فی شرح باب الحادی عشر و ابوالفتح بن مخدوم الحسین العربشاهی (م: ۹۷۶ هـ - ق.). از احفاد میر سید شریف جرجانی، صاحب مفتاح الباب، در شرح باب حادی عشر و از معاصران علامه، حاجی میرزا محمد علی حسینی شهرستانی، در کتاب الجامع فی ترجمه النافع فی شرح

باب حدی عشر، به عنوان شارحان آثار خواجه، فلسفه غیبت را به اختصار، مورد بحث قرار داده اند و سخنان آنان همان چیزهایی است که در سده های سوم و چهارم و پنجم، بارها و بارها در منابع عمده کلام شیعی و مجموعه های روایی آمده است (۶۶۶).

## نتیجه

مسئله مهدویت و غیبت امام دوازدهم، بر خلاف پیشینه ای که در اسلام داشته، بیشتر در دامن شیعه پرورش یافت و حکمت الهی اهل سنت، اجازه نداده است چنین عقیده ای رسمیت یابد. هر چند کم نیستند معاریف و مشاهیر سنی که آن را بخشی از عقیده خود قرار داده. و کتاب هایی در این باب، نوشته اند. به عقیده شیعیان، غیبت امام، مانع از آن نیست که وی قائد حقیقی جهان باشد. چون او در غیبت نیز، مددکار مومنان است و با حضور خود در جامعه، سبب قوت دل ارباب معرفت می شود و آنان برای این که گامی به سوی ظهور مهدی برداشته باشند، خود را به انجام کارهای نیک موظف می دانند و همین پروسه عمل است که شیعیان مؤمن را برای درک حقیقت عمل صالح و دسترسی به جامعه آرمانی آماده می کند و به آنان امید ماندن و حرکت می بخشد. در واقع، فلسفه سیاسی شیعه را در فلسفه غیبت مهدی می توان، جست. متفکران شیعه، در رد این ادعا که وجود امام غایب نمی تواند برای جامعه بشری سودی داشته باشد، از دیرباز، پاسخهایی داده اند که در یک دسته بندی کلی آنها را می توان در این چند پاسخ خلاصه کرد: ۱. این امر مسلم نیست که امام از دید همه غایب باشد، چه بسا اولیایی که به دلیل عمل به وظایف خود توانایی درک محضر او را دارند و از این نعمت بزرگ الهی، برخوردار می شوند. ۲. اعتقاد به ظهور امام، نوع بشر، بخصوص مؤمنان را از انجام گناهان باز می دارد. ۳. وجود امام، لطف است و اگر چهره پنهان داشته، به این جهت است که در میان مردم دشمنانی دارد و شرایط برای ظهور او، که چون پیشوایان دیگر تقیه نخواهند کرد، فراهم نشده است. ۴. امامیه تا آمدن موعود، مجاز و گاه مجبورند تقیه کنند. عمل به تقیه، با پیروی از روش خود امام غایب، که برای حفظ حیات شخصی، تا روز ظهور تقیه می کند، تایید می شود. فرزندان شیعی، چون ابن ابی زینب نعمانی (م: ۳۶۰) شیخ مفید (۳۸۵۴۱۳ هـ - ق.) سید مرتضی (۳۵۵ - ۳۶۶ هـ - ق.) و شیخ طوسی (۴۶۰ - ۳۸۵ هـ - ق.) با پدید آوردن آثاری تحت عنوان غیبت و طرح مباحث کلامی و استدلالی درباره مسأله غیبت و فلسفه آن، کوشیدند از یک طرف حضور امام را با بهره گیری از آموزه های پیشوایان معصوم در باطن ثابت کنند و از طرف دیگر، تلاش کردند که حکومت ظالمان و غاصبان را نامشروع قلمداد کنند و مردم را در انتظار فرج، جدی و استوار سازند و این اطمینان را به وجود آورند که سرانجام امام خواهد آمد و حکومت عدل الهی و علوی را در سطح جهان تشکیل خواهد داد و با این کوشش ها، که تا عصر خواجه نصیرالدین طوسی و علامه حلی دوام آورد، مسأله انتظار جا افتاد و در انتظار مهدی بودن یک عمل دینی شمرده شده و این امر، عملاً توانست شیعه را در دوره رویکرد به سلطان عادل (۳۲۹ - ۹۰۵ هـ - ق.) و دوره مشروعیت دادن به سلطان عادل (۱۳۲۴ - ۱۳۵۸ هـ - ق.) در برابر همه ناسازگاری های زمان متحد گرداند و با تاسیس حکومت دینی و آغاز رویکرد به ولایت فقیه، بخشی از تمایل رمز آلود سیاسی شیعه را تحقق عینی ببخشد.

## بخش هشتم؛ امام مهدی علیه السلام، در آثار شخصیت‌های اسلامی

### مقدمه

علمای اسلام، افزون بر انجام وظیفه خطیر بیان احکام شرعی، به مسائل مهم معارف اسلامی و اعتقادی و شبهاتی، که از سوی نحله های گوناگون افکنده می شده، غافل نبوده اند. تولد مهدی، حیات، غیبت، حکمت غیبت و... از سوی بزرگان اسلام، چه شیعه و چه سنی، مورد بحث و بررسی بوده است. در این باره، آثار فراوانی پدید آمده و کمتر عالم اسلامی را می توان یابید که در این



باب قلم زده باشد و یا سخنی نگفته باشد. منظور ما در این نوشتار، نگاشتن کتاب نامه، به سبک معمول نیست. که کار انجام شده (کتاب نامه امام مهدی و در جستجوی قائم) بلکه بر آنیم، ابتداء به معرفی برخی شخصیت‌هایی که درباره مهدی کتاب، یا رساله نگاشته اند پردازیم و آن گاه سیری در کتاب، یا رساله مورد نظر داشته باشیم: در باب موضوعاتی که به آنها پرداخته شده و چگونگی پرداخت.

## کمال الدین و تمام النعمه

نوشته: ابی جعفر محمد بن علی بن الحسین بن بابویه قمی، معروف به شیخ صدوق. مصحح: علی اکبر غفاری. ناشر: مؤسسه نشر اسلامی، وابسته به جامعه مدرسین، قم. شماره صفحه‌ها: ۶۸۶ ابن بابویه، در قم، چشم به جهان گشود. در نزد فقهای بزرگ و محدثان نامداری چون: علی بن بابویه (پدر خود) محمد بن حسن بن ولید، احمد بن علی بن ابراهیم هاشم قمی، احمد بن محمد بن یحیی عطار اشعری قمی، حسن بن ادریس قمی، حمزه بن محمد علوی و... دانش فقه و حدیث را فرا گرفت (۶۶۷). روح جست و جو گرش آرام نگرفت و برای بهره گیری از محضر ابوالحسن محمد بن احمد بن علی اسدی، راه یافت و از وی حدیث شنید. در سال ۳۵۲ هـ - ق. به نیشابور رفت و از علمای آن جا، استفاده برد. آن گاه به مشهد، کوفه، بغداد، همدان، بلخ، سرخس، ایلاق و مکه مکرمه رفت و از متخصصان فن حدیث، آموخت (۶۶۸). شیخ عبدالرحیم ربانی شیرازی، در مقدمه معانی الاخبار، تا دو بیست و پنجاه و دو تن، از بزرگان را که شیخ صدوق، از آنان استفاده کرده، یاد می کند. شیخ صدوق، با کوشش فراوان، در راه کسب و دانش، به مقام‌های عالی علمی دست یافت و در رشته حدیث، به جایی رسید که «رئیس المحدثین» نام گرفت. (۶۶۹) شیخ طوسی درباره شخصیت والای ایشان می نویسد: «ابو جعفر محمد بن علی بن حسین بن موسی بن بابویه قمی، دانشمند جلیل القدر، بزرگوار، حافظ احادیث صاحب نظر در رجال و ناقد اخبار بوده است. در میان دانشمندان قم، در حفظ و کثرت علم، کسی مانند وی، دیده نشده است. وی، نزدیک به سیصد کتاب، داشته است.» (۶۷۰) از جمله آثار وی، کمال الدین و تمام النعمه است که گویا، پس از بازگشت از سفر مشهد، در سال ۲۵۲ هـ - ق. نگاشته است و انگیزه خود را از نگاشتن آن، چنین اعلام می دارد: «آنچه مرا واداشت که به نگارش این کتاب پردازم چنین بود: از زیارت حضرت امام رضا، صلوات الله علیه، به نیشابور برگشتم. دیدم. شیعیان آن جا درباره قائم (عج) مسأله دار شده اند. سعی کردم، آنان را با بیان روایاتی که از پیامبر (ص) و ائمه (ع) رسیده به راه درست، رهنمون گردم. در این روزگار، بزرگی از مشایخ فضل و دانش و تقوا، از اهالی قم، به نام: نجم الدین ابو سعید محمد بن احمد بن علی بن صلت قمی، ادام الله توفیقه، در بازگشت از سفر بخارا، بر ما وارد شد. روزی درباره آراء و باورهای برخی از فلاسفه و علمای منطق بخارا گفتم: از آنان درباره حضرت قائم (عج) سخنانی شنیدم که مرا در مورد غیبت طولانی حضرت، دچار حیرت و تردید کرده است. من مطالبی در اثبات وجود حضرت مهدی (عج) برای زدودن تردید از او بیان کردم و روایاتی درباره غیبت، بر او خواندم، حیرت او بر طرف شد و دلش آرام گرفت. از من خواست، کتابی درباره غیبت حضرت مهدی (عج) بنویسم پذیرفم و به او وعده دادم که ان شاء الله وقتی به وطن خود (ری) برگشتم آن را عملی خواهم ساخت. تا این که شبی در خواب دیدم خانه کعبه را طواف می کنم و به حجرالاسود رسیدم و آن را استلام کردم ناگاه دیدم، مولی صاحب الزمان (ع)، پهلوی در کعبه ایستاده است. سلام کردم. حضرت جواب دادند. فرمود: چرا کتابی راجع به «غیبت» نمی نویسی، تا ناراحتی برطرف شود؟ عرض کردم: یابن رسول الله (ص) من کتاب ها درباره غیبت شما نوشته ام. حضرت فرمود: نه، آن موضوعات را نمی گویم، کتابی راجع به غیبت من بنویس و غیبت‌های پیامبران را در آن نقل کن. سپس از نظرم غایب شد. من با اضطراب از خواب بیدار شدم و تا طلوع فجر، به گریه و زاری پرداختم، چون صبح شد، به منظور انجام امر ولی الله و حجت خدا، آغاز به نوشتن این کتاب کردم.» (۶۷۱). این اثر نفیس، در دو نوبت به گونه سنگی در ایران و یک نوبت به گونه حروفی در نجف و یک مرتبه با ترجمه چاپ شده است ولی، این چاپ

ها، افتادگی، تحریف و اشتباه فراوان دارد. از این روی، آقای علی اکبر غفاری، به تصحیح آن پرداخته و مؤسسه نشر اسلامی، به گونه زیبا و مطلوب، آن را چاپ و نشر داده است. در تصحیح و مقابله این کتاب، بر هفت نسخه خطی اعتماد شده، از جمله: ۱. نسخه کتابخانه شخصی آیت الله ربانی شیرازی. ۲. نسخه کتابخانه شخصی محدث ارموی به خط نستعلیق، همراه علل الشرایع. ۳. نسخه حاج باقر ترقی. ۴. نسخه کتابخانه میرزا حسن مصطفوی تبریز. ۵. سه نسخه دیگر، از کتابخانه آیت الله مرعشی. کتاب، پس از خطبه و مقدمه طولانی، که بخش عظیمی از کتاب را در بر گرفته، آغاز می شود. در مقدمه، مباحث کلامی سودمندی به رشته تحریر درآمده که مصحح محترم بحثهای مطرح شده را تفکیک کرده و با عناوین زیر، آورده است: الخلیفه، قبل الخلیفه. وجوب طاعة الخلیفه. لیس لاحدان یختار الخلیفه الا-الله عزوجل. وجوب وحده الخلیفه فی کل عصر. لزوم وجود الخلیفه. وجوب عصمة الامام. السرفی امره تعالی الملائکة بالسجود لادم علیه السلام. وجوب معرفه المهدی (عج) فرجه. اثبات الغیبه و الحکمه فیها. آن گاه به پاسخ از شبهات می پردازد و دیدگاههای گروههای گوناگون، چون: کسانیه، ناووسیه، واقفیه و زیدیه را در باب غیبت امام عصر(ع) به بوته نقد و بررسی می نهد و خرده گیریهای ابن بشار و پاسخ ابن قبه رازی و... را می آورد. بر وجود امام غایب و این که از عترت است و ظهور می کند و زمین را پر از عدل و داد خواهد کرد، دلایل محکم، متین و منطقی اقامه می کند. پس از این، گزارشی دارد خواندنی از مناظره ای که بین او و یکی از ملحدان، در حضور رکن الدوله امیر سعید، انجام گرفته است. در نقض و ابارم مسائل کلامی که از سوی مخالفان مطرح شده، کلام را به اوج می رساند و مباحث جالبی را عرضه می دارد (۶۷۲) کتاب، در ۵۷ باب تنظیم شده که مطالب مهم آن، بدین شرح است: ۱. انبیا و حجتهای الهی که مدتی از دیدگان پنهان بوده اند: ادیس، نوح، صالح، ابراهیم، یوسف، موسی، عیسی و... ۲. کسانی که دارای عمر طولانی بوده اند. ۳. نیاز بشر به امام. ۴. سخنان پیشوایان دین درباره غیبت. ۵. کسانی که به محضر حضرت مشرف شده اند. ۶. اخبار و روایاتی که بیانگر نشانه های ظهورند. ۷. توقیعات صادر شده از ناحیه مقدسه و... گرچه در این اثر از همه گونه احادیث: صحیح، ضعیف، حسن و مردود استفاده شده، ولی شیخ صدوق در اثبات غیبت و ظهور و دیگر مطالب حساس، سعی می کند بر احادیث صحیح اعتماد کند. کتاب، دائرة المعارف روایی است با دسته بندی بسیار جالب در باب موضوعات مربوط به امام عصر(ع).

### الارشاد فی معرفه حجج الله علی العباد

نوشته: محمد بن محمد بن نعمان عکبری، معروف به شیخ مفید. تحقیق: مؤسسه آل البيت لاحیاء التراث، قم. ناشر: کنگره هزاره شیخ مفید. شماره صفحه ها: ج ۱: ۳۶۳، ج ۲: ۵۶۲ شیخ مفید از بزرگان فقهای شیعه در سده های چهارم و پنجم هجری است. (۶۷۳) وی، در سال ۳۳۶ هـ -ق. در روستایی به نام عکبری دیده به جهان گشود. پدرش از مردم بصره و مدتی در شهر واسط، معلم بوده و سپس به عکبری آمده و در همان جا ساکن شده است. پدر، او را به بغداد می برد، تا به کسب دانش پردازد. او، پس از مدتی به محضر بزرگانی چون: شیخ صدوق، محمد بن جنید اسکافی، ابو علی صولی، ابو غالب رازی، ابن قولویه قمی و (۶۷۴)... راه می یابد و از آنان بهره می گیرد با استعداد و هوش فوق العاده ای که داشته، خیلی زود به مقامهای عالی علمی نائل می آید. در کرخ بغداد، کرسی درسی پایه گذاری کرد و شاگردانی چون: سید مرتضی علم الهدی، سید رضی، نجاشی، شیخ طوسی، ابن حمزه، و... را پرورش داد (۶۷۵) که بعدها هر یک، از ناموران بزرگ جهان اسلام شدند و مایه فخر تشیع. یافعی درباره شخصیت علمی وی می نویسد: «او، عالم شیعه و صاحب نوشته های بسیار و شیخ و پیشوای آنان است. به این معلم و مفید معروف بود. در کلام، فقه و جدل، بسیار زبر دست بود و با پیروان همه مذاهب، با جلال و عظمت، مناظره می کرد.» (۶۷۶) شیخ مفید، در سال ۴۱۳ هـ ق. در بغداد، دیده از جهان فرو بست. تشیع با شکوهی از جنازه وی انجام شد و در میدان اشنان، مردم، به امامت شاگرد برجسته اش، سید مرتضی، بر او نماز گزاردند و در منزلش، دفن گردید و پس از چند سال، به قبرستان قریش انتقال یافت و در جوار ابو جعفر دفن

گردید. (۶۷۷) از وی، آثار ارزشمندی به جای مانده که نجاشی هفتاد و هشت اثر نام می برد. شمار زیادی از آثار شیخ، در باب معارف اسلامی و امامت است (۶۷۸) از جمله نوشته های ارزشمند وی، کتاب الارشاد فی معرفه حجج الله علی العباد است. این اثر، مجموعه بسیار گران بهایی است که به زندگانی امامان شیعه، از ابعاد گوناگون پرداخته شده است. این اثر در دو جزء تنظیم شده: جزء اول به حیات امام علی (ع) اختصاص دارد و جزء دوم به زندگانی دیگر ائمه (ع). و بخش پایان کتاب (از صفحه ۳۳۹ تا آخر) ویژه امام مهدی (عج) است. در این بخش، پس از بیان نام، کنیه و ولادت حضرت مهدی، به دلایل عقلی بر وجود امام معصوم اشاره می شود، سپس سخنان پیامبر درباره غیبت و قیام حضرت که از سوی شیعه و سنی، پذیرفته شده اند و احادیث امامان معصوم (ع) آورده می شود. آن گاه نویسنده محترم، با بهره گیری از آیات قرآن و روایات پیشوایان دین، ویژگیهای حضرت مهدی (عج) را بر می شمرد و از بشارت پیامبر (ص) به ظهور حضرت در آخر الزمان یاد می کند. مطالب اساسی این بخش از کتاب، به شرح زیر می پردازد: ادله عقلی و نقلی بر امامت امام عصر (عج). روایاتی که درباره حضرت مهدی (عج) رسیده است. اشخاصی که به فیض ملاقات و زیارت حضرت نائل آمده اند. برخی کرامات و معجزات حضرت در عصر غیبت. نشانههای ظهور و حوادثی که پیش از ظهور حضرت، رخ خواهد داد. سال، روز و محل قیام. چگونگی گردآوری سپاه و مأموریت آنان. مسیر حرکت. مدت امامت و حکومت. جریاناتی که در آن روزگار رخ می دهد. وضعیت زمین و مردم در آن عصر. ویژگیهای جمال، شمایل، شیوه رفتار سیره اخلاقی و عملی حضرت مهدی (عج) به گونه بسیار محققانه، بر اساس منابع متقن و دیدگاههای مستدل عقلی و نقلی.

### الفصول العشره فی الغیبه

نوشته: شیخ مفید تحقیق: فارس حسون. ناشر: کنگره هزاره شیخ مفید. شماره صفحه ها: ۱۰۳. شیخ مفید در آغاز این رساله اشاره می کند: «در دیگر نوشته های خود، به مسائلی چون: وجوب امامت، عصمت امام، ویژگیهای امام، دلایل امامت ائمه معصومین (ع) نقد ادعای مخالفان، فلسفه غیبت و... پرداخته ام. در این نوشته، به ده پرسش درباره مهدی، پاسخ می دهم.» شیخ در مورد اهمیت و جایگاه این رساله می نویسد: «در این اثر، آنچه تمامی خردمندان بدان نیاز دارند، آورده شده و به گونه ساده، در دسترس همگان قرار گرفته است.» شیخ بر این نظر است که اگر کسی از محتوای این رساله، آگاهی یابد، از نوشته های دیگر وی، در این باره، بی نیاز خواهد بود.